کتابی است که حسین الحسینی الطیبی در زمان قطب شاه در باب صید بر وجه مذهب امامیه بدستور پادشاه نوشته و آن را بر یک مقدمه و ده باب و خاتمه ترتیب داده. موضع قابل توجه آن است که از صفحه ۱۲۱ به بعد که خاتمه است لغت نامه‌ای است در باره حیوانات که نام آنها به فارسی و عربی و مغولی و دکنی آورده شده و از این لحاظ حائز توجه و اهمیت است.

۱۰۷ ۷ د

...ابی است که حسین الحسینی الطبسی در زمان
...ب شاه در باب صید بر وجه مذهب امامیه
...در پادشاه نوشته و آن را بر یک مقدمه و ده باب
...اتمه ترتیب داده - مقدمه تمامی توجه آن
...ت که از صفحه ۱۲۱ - به بعد که خاتمه است
...ت نا - الیت در باره حیوانات که نام
...ها به فارسی و عربی و مغولی و ترکی آورده
...ه و از این لحاظ حائز توجه و اهمیت است.

۱۰۷ گ

کتابی است که حسین الحسینی الطبیبی در زمان
قطب شاه در باب صید بر وجه مذهب امامیه
بدستور پادشاه نوشته و آن را بر یک مقدمه و ده باب
و خاتمه ترتیب داده. موضع تمامی توجه آن
است که از صفحه ۱۲۱ - به بعد که خاتمه است
لغت نامه ایست درباره حیوانات که نام
آنها به فارسی و عربی و مغولی و ترکی آورده
شده و از این لحاظ حائز توجه و اهمیت است.

۱۰۷

پناهان عالم آرای زرین جاری گشته که آینه ضمیر انور در رتبه مصقل ان
اشتغال شرایط اکثر روشن و فضای خاطر صیاد گشته را مدام بهوای این
عمل طرب انگیز گلشن دارند خصوصا علیحضرت سلطنت پناه صاحب قران
ستاره سپاه فریدون جم دستگاه خضر خصلت سکندر جاه سلطان
السلاطین قهرمان الماء والطین ظل الله الارضین برهان القاطع
العالمین قبله بحر [illegible] سحاب ماطر و رحمه اقبال قاهر و عبیده
سلطان اقاچو نظم شاه عبدالله اختر انجم حشم خسرو جمجاه فریدون
علم خصم کش و داد ده و ملک گیر بحر دل و کان کف و روشن ضمیر
واسطه امن و امان بحر و بر فتنه گریزان بود از کشورش لوء سعادت
ز جبینش مبین ملک سلیمانش زیر نگین قبله ارباب دل ابروی تو
کعبه حاجات سر کوی او قمر طلعت قدر قدرت قضا قربان
ظفر رایت خورشید آیت سپهر مکان طراز خلعت [illegible] شاهنشاه
منشور شاهنشاهی قدر [illegible]

آتش قهرش جهانسوز چراغ لطفش عالم افروز دشمن بنهیبش سعادت
رستکار و سایه دولتش همای آثار گلشن اقبالش نسیم ظفر خرم و
گلبن اجلالش رونق گلزار عالم **نظم** ز بس از رخت گلشن دهر خرم
گل عارضت رونق افزای عالم ‌ کف غیرت انداز موسی عمران
لبت نکته آموز عیسی مریم ‌ کمان ترا تیر اقبال در زه ‌ سنان
ترا نصرت و فتح برجم ‌ گشتت عدل تو ایوان کسری ‌ ببرده کف
تیغه جود حاتم ‌ کمان ترا گر بیازو بدیدی ‌ فکندی کمان خود از
چله رستم ‌ طبع لطیفش نقود معنی را معیار و ذات شریفش جود
عالم را تا چار مزاج ملک از تدبیر صوابش در غایت اعتدال و
آفتاب طب در سپهر جلالش در اوج کمال نامه نفرتش در هیبت و حاتم
تاشش در انجمن مهر شریعت را مدار و صدف سلطنت را در
... تمال محصل آمال اصحاب اقبال
طان نشان تخت نشین سلیمان

سلیمان جاه مصداق السلطان العادل ظل الله ابو المظفر بول
اعظم قطب شاه لا زال قطب السماء السعادة والاقبال ومرکز
الدائره الجاه والجلال دام الغضنفر بقا والسماء ابد الجنو
خیمتاه اشتمال ظاهرا که میل خاطر اشرفش بدین شغل غم زدای
فرح فزای در غایت کمال بود و در اکثر اوقات بدین صنعت
عظیم المقدار بدیع الاطوار توجه میفرمود و چون این بنده
خالص العقیده هادی البیان حسین الحسینی الطبسی المخاطب بلسان
عنایت بعهد جهان ادام کمر خدمت بر میان جان داشت و سر
اطاعت بر سند فرمان در سواری ملازم رکاب دولت و در
مجلس بر حواشی بساط سعادت چاکری و خدمت متمم مینمود و عمر
در دولت می افزود **بیت** و دولت خدمت تو عمر گرانمایه ماست
ازی از عمر گرانمایه همین دایه ماست ‌ فرمان قضا جریان ...
صدور یافت که رساله در باب ...

مسایل آن بر وجهی کتابه که از مذهب موافق و مخالف دقیقه
فرو گذاشت ننماید تا بموجب خذ ما صفی دع ما کدر اقوال
مذهب امامیه را نصب العین سازد و طریق مخالفت اهل خلاف را
از درجه اعتبار اندازد الاشیاء لا یعرف کما هی باجدادها
بل تبین باضدادها و چون طاعت فرمان لازم بود و امتثال
امر واجب و متحتم لاجرم حسب المقدور در این امر سعی و اجتهاد مبذول
داشت و این رساله را مرتب گردانید بر مقدمه و ده باب و خاتمه
و در حین تحریر این رساله از کتب فقه امامیه تحریر و قواعد و ارشاد
و شرایع و نافع و دروس و لمعه دمشقیه و مقنع و از کتب فقه
شافعیه وجیز عزیزه روضه و قونوی و منیر الفتاوی و شرح
و میری و از کتب فقه حنفیه خزانه و هدایه و کنز و خلاصه
و قضوا عمادی و از کتب فقه حنبلیه رؤس المسایل
لک کتابی حاضر نبود و ... بل

کہ

که علما در این کتب مذکوره از مالک و اصحاب او نقل فرموده
بودند دیگر کوره شد **اگر کسی** ماخذ این مسایل خواهد بکتب مذکوره
رجوع فرماید امید که صاحب معیار آل دار الضرب معانی نقود
این گنجینه را بسکه قبول مسکوک سازند و نظر تیزبین دقیقه شناس
را بر غل و غش وی نیندازند که هر که بهتر افتد نظر بعیب کسان ... و الله
المستعان علیه التکلان **مقدمه** در بیان تحقیق لفظ و معنی
کلمه صید و اثبات جواز و اباحت آن و این مقدمه مشتمل است بر
دو فصل **فصل اول** در تحقیق لفظ و معنی کلمه صید صید مصدر
... و صید اسم اسباب قریب و معنی او شکار کردن است و او را علما
بر سه معنی اطلاق میکنند و یکبار صید میگویند و از و حیوان وحشی
ممتنع از آدمی که مالک نداشته باشد اراده میفرماید و یکنوبت صید
میگویند و صید که اسم مفعول است میخواهند یعنی صید کرده شده و
بتصرف در آمده و یکمرتبه صید میگو...

بالتی و این اباحت عبارتست از هر جراحتی که قصد بوی تعلق
گرفته باشد و حاصل شود بسبب آن جراحت موت **فصل دوم**
در بیان دلایل اباحت و جواز اصطیاد بدانکه اباحت و جواز
افعال و اعمال یکی از سه طریق ثابت میشود کتاب **بدانکه** طریق
دیگر اباحت آنست که خلاف آن در کتاب و سنت است و اجماع
امت نباشد مثل سایه گرفتن بحایط غیر و روشنی گرفتن بچراغ
غیر و کیفیت آن خوردن و آشامیدن و امداد شدن نمودن و
غیرها و سنت و اجماع امت و این مدعی بهر سه طریق ثابت شده
اول کتاب مثل قوله تعالی واحل لکم صید البحر الآیة قوله تعالی
و اذا حللتم فاصطادوا و قوله تعالی قل احل لکم الطیبات
و ما علمتم من الجوارح مکلبین **دوم** سنت مثل قوله علیه السلام
الصید لمن اخذه و قوله علیه السلام لعدی بن حاتم اذا ارسلت کلبک المعلم
... ارسلت سهمک و ذکرت اسم الله
علیه

علیه فکل و مثل قول الصادق علیه السلام کل ما قتله الکلب اذا سمیت **سیم**
اجماع امت و این ظاهر است و **شیخ الاسلام** هرات فرموده که اهل ملت
اسلام اجماع و اتفاق دارند بر آنکه اگر صید کردن بقصد حلال و
به دست ظاهر ساختن و شرط نمودن از برای دفع غم و خستگی و
کسب کردن وجه معاش باشد مباح است اما مکروه است صید کردن
برای مجرد لهو و بازی و تفرج باشد یا این بر شه و جوه خود سازد
مسئله بدانکه بمذهب امامیه مکروه است صید کردن وحوش و طیور
در شب و همچنین مکروه است صید کردن ماهی روز جمعه پیش از نماز
و مکروه است گرفتن بچهای جانوران از آشیانه ایشان و شیخ
الاسلام هرات گفته که ابتدا حضرت رسول صلی الله علیه و آله منع فرموده
از شکار در شب محمول است بر شواذب **باب اول** در بیان شرط
صیاد و ذابح بدانکه کسی که مباشر صید و ذبح میشود مثل امامیه مسلمان
که مسلمان باشد یا در حکم مسلمان و مثل اهل سنت می باید که صاحب ملت توحید

باشد از روی اعتقاد مثل مسلمانان یا از روی مثل دعوی اهل
کتاب و لازم نیست که مرد باشد و بالغ و عقل بکمال داشته باشد
بلکه صبی ممیز که از مسلمان متولد شده باشد و عارف باشد بمعرفت
صید کردن و ذبح نمودن و تسمیه گفتن کافیست و همچنین جایزست
ذبح نمودن زن و خصی و خنثی و کسی که او را ختنه نکرده باشند
و گنگ بشرط آنکه تسمیه قصد کند و حرکت دهد زبان را و فاسق
و جنب و حایض و ولد الزنا و کشته ایشان مباح است و حرامست صید
کردن و کشتن شکاری و صیدی کسی را که احرام حج بسته خواه آن
صید را در حرم بکشد و خواه بیرون حرم و حرامست کشتن صید در حرم
خواه کشنده احرام بسته باشد یا نه و حرامست کشته و صید بت پرست و
آتش پرست و مرتد و آفتاب پرست بشرط آنکه حرام باشد کشتن
آن صید بر محرم و مراد ازین قید آنست که کشتن سباع و حداه و
غراب بیرون رود چه بر محرم کشتن اینها و صید کردن اینها حرام نیست

و سایر کفار غیر اهل کتاب بهر کشش و روشی که داشته باشند و در
کشته و صید اهل کتاب مثل یهود و نصاری خلافست حنفی و شافعی و
حنبلی بر آنند که کشته یهود و نصاری حلالست خواه آن کشته را کتابی
حلال داند یا نداند و مالک گفته که آنچه کتابی آن را بمذهب خود
حلال میداند و کشته مثل گوسفند آن کشته حلالست و آنچه کتابی
آن را بمذهب خود حرام میداند مثل شتر آن حرامست و بعضی از
فقهای امامیه بر آن رفته اند که کشته و صید یهود و نصاری
مباحست بشرط آنکه از ایشان تسمیه بشنوند اما فتوی برین نیست **مسئله**
بیشتر امامیه ذبیحه و صید خارجی و ناصبی و غلات حرامست خارجی
کسیست که بر امام بحق بیرون آمده باشد و جنگ کرده مثل اهل
نهروان و ناصبی کسیست که اظهار عداوت نماید با اهل البیت علیهم
السلام و بموالیان ایشان از ین جهت که متابعت ایشان
می نمایند و غلات طایفه را گویند که حضرت امیر المومنین علی را یا یکی

ائمه معصومین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین را اخذ کرده باشد

مسئله ذبیحه و صید دیوانه و طفل غیر ممیز و مست و در حالت مستی

[illegible] در حالت بیهوشی پیش امامیه و حنیفه حرام است اما فتوی

در مذهب شافعی برانست که ذبح کردن کودک هر چند که تمیز نداشته

باشد و دیوانه و مست روا است اما صید و کشته ایشان به تیر انداختن

و سگ دوانیدن حرام است **مسئله** پیش امامیه و اهل سنت ذبح کردن

کور روا است و کشته او حلال اما در صید کردن او به انداختن تیر و

ارسال سگ معلم اختلافست حنیفه برانند که صید کردن کور روا است و

کشته او حلال و شافعیه برانند که صید کردن کور روا نیست و کشته

او حرام است و امامیه گفته اند که اگر در تیر انداختن کور و ارسال

کلب متصور باشد قصد صید حلال است صید او و اگر متصور نباشد

قصد صید او حرام است و بعضی از علمای امامیه گفته اند که بر تقدیری

که جایز داریم ممکن و قدرت اعمی بر قصد صید واجب است که در تحلیل

ارسال

ارسال کلب و انداختن تیر کور بر صید بینایی حاضر باشد و بیننده

باشد که سگ صید را گرفت یا تیر بر صید خورد حلال باشد **مسئله**

در مذهب حنیفه ذبیحه شخصی که متولد شده باشد از کتابی و

غیر کتابی حلال است خواه پدر او کتابی باشد خواه مادر او

در مذهب شافعی در متولد از کتابی و غیر کتابی دو قول است یکی

آنکه مطلق ذبیحه او حرام است خواه پدر او کتابی باشد و خواه مادر

و آن اصح اقوال شافعیه است و این قول مختار احمد حنبل است

قول دوم آنست که اگر پدر او کتابی باشد و مادر مجوسی

ذبیحه او حلال است و اگر مادر کتابی باشد و پدر مجوسی ذبیحه

او حرام و این قول مختار مالک و اصحاب اوست **باب دوم**

در بیان آلت اصطیاد و ذبح چون قبل ازین مذکور شد که

اصطیاد عبارتست از اصابت صید بآلت لابدست از ذکر آن

بدانکه انواع آلت اصطیاد و ذبح منحصرست در سه قسم **قسم اول**

که مذکور شده ذبح میتوان کرد بغیر از ناخن و دندان و استخوان
خواه متصل باشد و خواه منفصل و بعضی از شافعیه ذبح کردن
با استخوان ماکول اللحم جایز داشته اند اما معتمد نیست و اگر پیکان
تیر از دندان و استخوان بسازند و بر جانور خورد و کشته شود
حلال نیست بقول مشهور شافعیه مسئله پیش امامیه انست که حلالست
گوشت شکاری و صیدی که کشته شود به آلتی که تیز باشد بشرط که
بعد از بسم الله خواند مثل شمشیر و نیزه و تیر پیکان دار و تیر گز و
تیری که پیکان نداشته باشد اما تیز باشد بشرط آنکه این هر دو گوشت
جانور را پاره کنند و اگر تیر گز و تیر بی پیکان به پهنا بر جانور
خورد و کشته شود حلال نیست بخلاف تیری که پیکان دارد که بر
عرض بر جانور خورد و کشته شود و حلالست و در این مسئله اهل سنت
تمام با امامیه موافقند مسئله جوارح حیوانات در معنی جوارح
دو قولست یکی آنکه مراد از جوارح حیوان وحشی باشند که بدان ال

الیقت تیز که هلاک کنند وحشیه گردانند صید را و این آلت تیز از آهن
و پولاد میباشد مثل کارد و شمشیر و خنجر و پیکان و حربه و کتاره و نیزه
و تیر پیکان دار و غیر اینها و از مس و نقره و طلا و ارزیز و چوب
و نی و آبگینه و سنگ و استخوان و دندان و ناخن و غیر اینها نیز
میباشند بدانکه پیش امامیه صحیح نیست ذبح کردن و کشتن حیوان و
طیور از آهن و فولاد در حالت قدرت و اختیار یا آنکه اگر آهن
نباشد با آهن ذبح کردن و بغیر آهن ذبح کند ذبیحه حرامست و جایز نیست
ذبح کردن در حالت ضرورت بهر چیز که بآن تواند برید اعضای
مخصوصه مذبح را از پیش آنکه گذشت و در دندان و استخوان در
حالت ضرورت هم دو قولست یکی حلیت و یکی حرمت و اقوی
پیش شیخ جمال الدین مطهر حلیت است و خواه ناخن و دندان متصل
باشد و خواه منفصل و حنفیه برآنست که اگر ناخن و دندان منفصل است
حلالست و اگر متصل است حرامست و پیش شافعی آنست که بجمیع الجز

که

بشست و بچنگل خویش جراحت کنند و پاره سازند حیوان و
طیور را و برین تقدیر جوارح از جراحت است یعنی جراحت کردن
و قول دیگر آنست که مراد از جوارح کواسب است و درین مقام حمل
بر هر دو قول اما گاهی که از جوارح کواسب اراده نمایند ناچار است
که کواسب را مشروط سازند بکشنده و از جوارح کواسب اراده
نمایند ناچار است که کواسب را مشروط سازند بکشنده از سباع
مثل سگ و یوز و پلنگ از طیور مانند چرغ و باز و چرخ و باشه و
احکام مفصل مذکور خواهد شد **قسم سیم** منقولات یعنی چیزهای
که بترتیب نقل و پرانی آن صید بمیرد یا آنکه صید را جراحت کند و پاره
مخصوص سازد مثل غلوله کمان که در هر خواه از گل باشد و خواه از آهن
حال شود تفنگ و ضرب زن و سنگ گران و چوب دستی و غیر اینها و هر حیوان
بیشتر از چرنده و پرنده که باینها کشته شود بجمیع مذاهب حرام است
اگر سر او تیز باشد و در مذهب حنفی آنست که اگر غلوله و چوب و
سنگ

و سنگ سرهای تیز باشند و گران شان باهر شکاری و صیدی که
بدان کشته شود حلال است و اگر گران باشد حرام است و هر چند سران تیز باشد
و پیش شافعی آنست که هر چیز که تیز باشد و به تیزی خود شکار
را جراحت کند و پاره سازد و بجهت آن کشته حلال باشد خواه غلوله
گران باشد و خواه سنگ **مسئله** جایز است صید کردن بجمیع آلاتی
که پیشتر مذکور شد و همچنین جایز است صید کردن بدام و تله و با دام
و باز جهانه که در پیش و بر نهند تا آن صید گرفتار شود و غیر اینها
اما میباید دانست که حیوانی و طیری که باینها بگیرند تا ذبح نکند حلال
نمیشود و اگر بمیرد یا کشته شود حرام است و اگر چه در آنجا چیزی
آلت تیز جراحت کننده مثل کارد و شمشیر و نیزه و غیر اینها
تعبیه کرده باشد و بآن کشته شود و **مسئله** پیش امامیه حرام است
مغصوب صید کردن اما صیدی که با آلت مغصوب بگیرند یا بکشند
حلال است و آن صید ملک صاید میشود نه از آن صاحب آلت و بر صاید

اجرت آن لازم نیست و مسئله بدانکه صیدی که بالش مغصوب بگیرند
یا بکشند بمذهب شافعی حرامست بقول اصح و بعضی بر حلیت آن
نیز رفته اند مسئله شیخ الاسلام گفته که بچوگان شکار کردن روایتست
بالاتفاق علما و بسیاری از علما شکار کردن بتیر و کوس و کرگدن و موش
نیز روا نداشته اند چه تیر آموخته نمیکرد و از بلید همی و آن دیگران
از دو وجهی **باب سیم** در ذکر تسمیه و گفتن آن و ذکر آنکه واجبست
یا مستحب و درین باب چند مسئلهاست **مسئله** اول بدانکه تسمیه واجبست
بمذهب امامیه و حنفی در محل ذبح کردن حیوان و دوانیدن سگ و
انداختن تیر بر صید و اگر کسی از روی قصد و عمد ترک تسمیه کند صید
و کشته او حرامست و اگر از روی سهو و نسیان ترک شده حلالست و
اگر پیش از رسیدن بیاد وی آید واجبست که تسمیه گوید و اگر
نه صید حرامست و جماعتی چون تسمیه را بعضی حکم تارک و بعضی حکم
ناسی داده اند و پیش امامیه آنست که اگر کسی در وقت ارسال

سگ و انداختن تیر بر صید تسمیه ترک کند و محل گرفتن سگ و خوردن
تیر بر صید تسمیه گوید جایزست بر قول اقرب و همچنین اگر اندک
زمانی پیش از فرستادن سگ بر صید و انداختن تیر تسمیه گوید
جایزست و مستحبست تسمیه بمذهب شافعی و مالک پس اگر تسمیه
را بعمد و قصد یا سهو و نسیان ترک کند بمذهب شافعی و مالک
ذبیحه و صید او حرام نیست و احمد حنبل را درین مسئله روایتست
یکی روایت او موافق شافعی و مالک است و یک روایت دیگر آنست
که در انداختن تیر بر صید تسمیه لازم نیست اما در ارسال سگ
و یوز و پلنگ لازمست و در ذبح پیش او آنست که اگر تسمیه فراموش
کرده کشته او حلالست و اگر بقصد و عمد ترک کرده در آن دو
قولست یکی بحریم و یکی حلیت **مسئله دوم** بدانکه تسمیه معتبره در
وقت صید کردن و ذبح نمودن یاد کردن خدای تعالی است
با تعظیم مثل بسم الله الله اکبر و آنچه درین معنی باشد و این بهتر کلماتست

وشمس الائمه حلوائی که از علمای حنفیه است گفته که مستحب است که بگویند
بسم الله الله اکبر بعد از او اگر بگوید سبحان الله یا الحمد لله و مقصود
از ان صید کردن بنام خدای تعالی باشد حلال است اما اگر عطسه
زند و الحمد لله برای شکر این نعمت گوید تا از امری تعجب نماید
و سبحان الله گوید صید و ذبیحه او حلال نیست و نام خدای تعالی
با تعظیم بهر زبان که خواهند بگویند که جایز است با وجود انکه
قادر باشند بر عربی گفتن و بعضی علمای امامیه بغیر عربی تجویز
نکرده اند و ظاهر کلام شیخ شهید در این مسئله توقف است مسئله سیم
بدانکه بجمیع مذاهب جایز نیست که صیاد و ذابح در محل صید و ذبح
غیر نام خدای تعالی بگوید یا کسی را با خدا شریک سازد پس اگر کسی
گوید بسم محمد او بسم الله و بسم محمد بکسر الدال ذبیحه او حرام باشد
و همچنین اگر گوید بسم الله و محمد رسول الله ذبیحه او حرام باشد
اما اگر گوید بسم الله و محمد رسول الله بالرفع ذبیحه او حلال باشد

و بعضی از اصحاب شافعی گفته اند که اگر مسلمان بکشد گوسفندی را
بنام کعبه یا بنام رسول حرام است گوشت او چنانکه اگر یهودی
یا نصرانی بکشد گوسفندی را بنام موسی یا عیسی یا صلیب و
ابو الحسین که از علمای شافعیه است گفته که اگر مسلمان حیوانی
را بنام کعبه یا بنام رسول بکشد حلال است از جهت انکه مسلمان
در حق رسول ان اعتقاد ندارد که نصاری در حق عیسی و
ابراهیم مروزی در تعلیقات خود گفته که حیوانی را که در محل
استقبال سلطان از برای تقرب او میکشند حرام است و رافعی
در عزیز گفته که ذبح کردن نوعیست از انواع تعظیم مخصوص بخدای
تعالی برای ادمی یا بتی یا موضعی حیوانی ذبح کنند بر وجه تعظیم
و عبادت حرامست و همچنانست که از برای غیر خدا سجده کرده
باشند از روی عبادت اما اگر کسی حیوانی را از برای غیر خدا
نه از وجه عبادت ذبح کند کسی گوسفندی را از برای تعظیم

کعبه از جهت آنکه خانه خداست یا از برای رسول از جهت آنکه
پیغمبر خداست ظاهر آنست که حلال باشد و منع حلیت آن جایز نباشد
و از این قبیل است آنچه میگویند اهدی فلان للحرم او للکعبه و
ذبح کردن محل استقبال السلطان نیز از این قبیل است چرا که
آن از برای استبشارست بقدوم سلطان نه از برای تقرب و ذبح
عقیقه از برای ولادت و مثل این موجب کفر نیست و همچنین سجده
از برای غیر خدا و بر وجه تذلل و خضوع موجب کفر نیست و
شافعی با وجود آنکه گفته تو ذبح کرده تارک التسمیه بسهو و عمد پیش
او حلالست گفته که شاید و ذابح بگوید بسم محمد او بسم الله
و اسم محمد شاید و ذبح او حرامست **مسئله** چهارم بدانکه
پیش شافعی و بعضی این ناقلان که از اصحاب حنبل است
مستحب است صلوات بر نبی علیه السلام نزد ذبح کردن **باب**
چهارم در ذکر حیوانات و طیوری که بدان شکار میکنند

و شرایط معلم ساختن آن و احکام آن و این باب مشتمل است
بر شش فصل و چند مسئله فصل اول در شرایط تعلیم سگ و یوز
و باقی جانورانی که بدندان ایشان شکار میکنند **بدانکه**
پیش امامیه و شافعی سگ معلم و آموخته میگردد چنانکه کشته
او حلال باشد به سه شرط **شرط اول** آنکه او را هرگاه صاحبش
تیز کند و بر کند یعنی بر کشتن جانور برانگیخته شود **شرط دوم**
آنکه او را هرگاه باز زنند و قهر کنند باز زده شود و ساکن
گردد **شرط سیم** آنکه صید را بگیرد و از گوشت او نخورد عادة
و اگر نادرا بخورد قدح در تعلیم نمیکند و در جمیع این شروط
تکرار شرطست و شرط تعلیم باقی سباع مثل یوز و پلنگ
و غیر آن پیش شافعی همین است و پیش حنفی و حنبلی شرط تعلیم
سگ و باقی سباع همین است که صید را بگیرد و نگاه دارد
و از گوشت او نخورد تا خداوندش برسد و مالک بر سر

خود شکار میکنند **بدانکه** بمذهب اهل سنت باز و بحری و چرغ
و امثال آن وقتی معلم و آموخته میگویند چنانکه کشته ایشان
حلال باشد که هرگاه صاحب ایشان ایشان را بر انگیزد بخواند
بیاید و اگر آهسته میرود چون خداوندش بانگ زند برود و تیز تر
شود و حنفی و مالک و حنبلی برآنند که بجز معلم اگر از گوشت شکار
بخورد باکی نیست و صید و کشته او حلالست اما شافعیه را در این
دو قولست **یکی** آنکه اگر گوشت صید خود خورد کشته او حرامست
و این قول را صاحب عزیز اظهر گفته **دیگر** آنکه حلال است **مسئله**
بدانکه بیشتر اهل سنت صید و کشته سگ معلم و یوز معلم و باز و چرغ
و بحری و معلم و باقی حیوانات و طیور که بآن شکار کنند بشرط
آنکه معلم باشند حلال است و پیش امامیه صید و کشته سگ معلم
حلالست و از آن باقی حرام بلی صید کردن بآنها جایزست
اما صید ایشان را تا ذبح نکنند بشرایطی که بعد از این مذکور خواهد

گفته است که سگ گوشت صید نخورد و شرط نیست و در تحقیق
مرتبه تکرار اختلاف و اقوی و اصح درین باب پیش امامیه و حنفی
و بعضی اصحاب شافعی عرف اصحاب این صنعت است یعنی هرگاه
که خاطر شکاریان و اهل وقوف این شکار بر این قرار گیرد که این سگ
آموخته و معلم شده و اورا در عرف ایشان سگ معلم گویند
شده و کافیست اما شافعی و مالک و محمد و ابو یوسف که از اصحاب
حنفی اند برآنند که تکرار باین متحقق میشود که سگ صید را
سه نوبت بگیرد و نگاه دارد و از گوشت او نخورد و بعد
از آن نوبت چهارم که صید را گرفت و کشت کشته او حلالست
و کشته سه نوبت اول حرامست اما بیشتری از اصحاب حنفی و
بعضی از اصحاب شافعی برآنند که صید و کشته سیم نوبت حلالست
و صید کشته نوبت اول و دوم حرامست **فصل دوم** در بیان
شرایط تعلیم باز و بحری و چرغ و جانورانی که بچنگال خود
شکار

شد حلال نمیشود و از علما ابا حنیفه حسن بن ابی عقیل در این مسئله
موافق اهل سنت است فصل سیم در احکام صید و کشته سگ معلم
صید بمذهب ابا حنیفه بدانکه پیش ابا حنیفه کشته سگ معلم بهشت شرط
حلال است شرط اول انست که صید بمیرد بسبب جراحتی که او را
سگ کرده باشد که اگر بسبب انکه سگ او را بسیار دوانیده باشد
بمیرد یا از اندوه و غم بمیرد یا بسبب انکه سگ او را خفه کرده
باشد بمیرد حرامست و همچنین اگر سگ صید را مجروح ساخت بعد از ان
او را درنده دیگر کوفت و کشت یا انکه از کوهی یا بلندی افتاد
و مرد حرامست مگر انکه صید بسبب جراحت سگ بمردن رسیده باشد
و او را حیات مستقره نمانده باشد ان زمان حلالست و تفصیل
حیات مستقره بعد ازین خواهد امد شرط دوم فرستادن
سگ است بر صید که اگر بی انکه سگ را فرستاده باشد خود دویده
و جانور را بگیرد و بکشد کشته او حرامست مگر انکه سگ را میکه
از

از دنبال جانور بمیرود و زجر و منع کند و سگ ایستاده شود
بعد سگ را انگیز کند و بیفرستد و او صید را بگیرد و بکشد
ان صید حلال است شرط سیم انست که ارسال سگ از برای
صید شده باشد که اگر سگ او دوانیده باشد و فرستاده نه از
برای صید و در راه بصید رسید و او را کشت حرامست
شرط چهارم انست اگر کسی که سگ در دنبال صید میفرستد از
اهل تذکیه باشد یعنی مسلمان باشد یا در حکم مسلمان چنانکه تفصیل
ان در باب شروط صیاد و ذوابح گذشت شرط پنجم تسمیه گفتن است
در محل فرستادن سگ شکاری و تفصیل در باب تسمیه گذشت
شرط ششم انست که صید غایب نشود از پیش صیاد که سگ
برود و اینده در حالتی که حیات مستقره داشته باشد که
اگر از نظر صیاد غایب شد بعد از ان او را یافت مرده یا
کشته حلال نیست خواه سگ بر بالای او ایستاده باشد و خواه

نباشد شرط ششم آنست که صیاد محلی که بصید رسد صید را
کشته بیند که اگر صیاد بصید رسد و صید حیات مستقره داشته
باشد واجب است ذبح کردن و اگر آنمقدار زمان باشد که او را
ذبح تواند کرد اگر کسی گوید که با وجود استقرار حیات و وجود
آلت متصور نیست که زمان از ذبح کردن قاصر باشد چرا که بعد
ازین می باید که استقرار حیات با امکان وجود دیگر روز یا نیم روز نیست
جواب گوییم که مراد امکان استقرار است یعنی مذکور شاید
که بفعل نیاید چرا که وقوع هر ممکن لازم نیست و اگر آن
مقدار زمان نباشد در آن دو قولست یکی حلیت و یکی حرمت
و اگر صیاد بصید رسید و صید حیوة مستقره دارد و پیش
صیاد آلت ذبح نیست بعضی گفته اند بگذارد صید را تا آنکه
سگ بکشد و از کشته او بخورد که حلال است و شیخ ابن ادریس
انکار این قول کرده است شرط هفتم آنست که ممتنع باشد

یعنی سر باز زننده باشد خواه وحشی باشد و خواه اهلی پس
اگر کلب معلم حیوان غیر ممتنع را بکشد حلال نیست و اگر حیوانات
انسی وحشی گردند و سگ آن را بکشد حلال است بشرط
آنکه ذبح کردن متعذر باشد شرط هشتم در تحقیق حیوة مستقره
بدانکه پیش امامیه و اهل سنت حیوة مستقره عبارتست از آنکه
ممکن باشد زنده بودن حیوان یک روز یا بیشتر و بعضی
گفته اند نیم روز و بعضی گفته اند اکثر روزی و ابن حمزه
که از امامیه است گفته که ادنی مرتبه حیوة مستقره آنست که حیوان
بجنباند پای را یا بر هم دارد چشم را یا حرکت دهد دم را
و این قول معتمد شیعه نیست و پیش بعضی شافعیه علامت
حیوة مستقره دو است یکی حرکت شدیده بعد از ذبح
و یکی دویدن خون و بعضی گفته اند که یکی ازین دو کافیست
مسئله پیش امامیه اسلام سگ معلم شرط نیست بلکه اسلام مرسل

یعنی فرشته سگ شرط است پس اگر سگ کافری تعلیم داده
باشد و مسلمانی او را بر صید فرستد و صید را بکشد حرامست
مسئله پیش امامیه و شافعیه سگ معلم اگر نادرا از کشته خود
خورد قدح در اباحت صید و کشته او نمیکند و همچنین اگر سگ
از خون صید بخورد باکی نیست باتفاق جمیع علما و اهل مذاهب
پس اگر سگ بگیرد صیدی را بعد از آن صیدی که گوشت او
بطریق ندرت خورده نه بطریق عادت آن صید کشته حلالست
و او را همچنین معلم میگویند و اگر سگ معلم بخورد گوشت کشته
خود را از روی عادت حرام میشود کشته او آن کشته که ظاهر
شده باشد عادت شاویران و آنچه بعد از آن بگیرد اما آن
کشته و صیدی که قبل از آن که اعتبار او ظاهر شده باشد
از آن خورده در آن دو قولست یکی حرمت و یکی حلیت و
پیش شیخ جمال الدین مطهر حلی حلیت است مسئله پیش امامیه

از

اقرب آنست که اگر دو مسلمانی صیدی دیدند و هر دو سگهای خود
بر صید دوانیدند اما یک کس از ایشان تسمیه گفت و یکی نگفت و این
هر دو سگ بشراکت صید را گرفته کشتند آن کشته حرامست اگر آن
مسلمان ترک تسمیه بعمد کرده باشد حلال است و همچنین اگر یک مسلمان
دو سگ بگذارد یکی معلم و یکی غیر معلم و هر دو سگ باتفاق
صید را بکشند حرامست مسئله بمذهب امامیه آنست که اگر جماعتی
از مسلمانان سگهای معلم را تسمیه بگویند و بر صید دوانند
و بیایند صید را کشته و ندانند که سگ کدام شخص صید را کشته
حلالست اکل آن صید و اگر اختلاف و منازعت واقع شود میان
صاحبان سگها و سگها همچنان صید را گرفته باشند پس آن صید
از آن همه ایشانست و اگر بعضی از سگها صید را گرفته باشند و
بعضی نه صید از آن صاحب آن سگست که صید را گرفته و اگر سگها
همه صید را گذاشته باشند و دور ایستاده قرعه بزنند بهر کس که

باشد و اند **مسئله** اگر علامت سگ معلم خود البته کشته در دنبال صید
بفرستد و سگ صید را بگیرد و نگاه دارد بعد از آن کافرے
سگ خود را بگذارد و سگ کافر برود و صید را بگیرد و بکشد آن
کشته حرامست و کافر قیمت صید را ضامن است **مسئله** پیش امامیه
انست که اگر صیادی بصیدی سگ انداخت و در راه صیدی
دیگر گرفت حلالست و اگر سگ بر صیدی فرستاد و سگ از آن
بازگشته صید دیگر گرفت حلالست و اگر سگ را بر صیدی چنین
بزرگ دواند و انها که بگیرند و از پس آن صیدی کوچک ماند و
سگ او را گرفت و کشت حلالست بشرطی که آن کوچک جمع باشد
و اگر صیدی دیده سگ دوانید و صید گرفت حرامست و اگر
سیاهی دید یا آوازی شنید و گمان کرد که ادمیست یا سنگی
سگ دوانید و لیکن معلوم گشت که صیدی بود حلالست و همچنین
اگر گمان کرد که خوکیست یا خوکی حلال نیست اگر گمان صید کرده

باشد

باشد حلالست **فصل چهارم** در بیان احکام صید و کشتن سگ و یوز
و باز و بحری و باقی حیوانات و طیور معلم بمذهب شافعی **بدانکه** پیش
شافعی کشته حیوانات و طیور معلم حلالست به پنج شرط **شرط اول** انست که
از سر خود و آرزوی خود نرفته باشد و اگر از سر خود رفته باشند باو خود
که صاحبش او را زجر کند و او منزجر شود بعد از آن دنبال جانور
رود و کشته او حرامست شرط دوم آنست که صید را او احکت یا
بتوانست گر آن خود بخت هرچند جراحت نشود و **شرط سیم** آنست که
شکاری را که نگاه دارد تا خداوندش برسد **شرط چهارم** آنست
که از گوشت کشته و ره ده و در جگر شکاری نخورد اما اگر خون شکار
بلیسد باکی نیست **شرط پنجم** آنست که صاحبش را منع نکند از گرفتن شکاری
مسئله بمذهب شافعی اگر سگ یا باز شکاری را جراحت کند بمرتبه که
بمردن نزدیک شود آنگاه بپرد و از نظر غایب شود بعد از آن بیابند
حلال باشد و اگر جراحت سگ یا باز بمثابه مردن نرسیده باشد غایب گردد

بعد از آن او را بیابند اگر بروی جراحت دیگر یا اثر ضرب زدن چیزی
دیگر نباشد حرام باشد باتفاق و اگر بروی هیچ اثر دیگر نباشد درین دو قول
یکی حلیت و یکی حرمت و بیشتر علمای شافعیه بر آنند که حرامست فصل
پنجم در بیان احکام صید و کشته حیوانات و طیور معلم بمذهب حنفی و این
فصل مشتمل است بر دو فصل و چند مسئله پیش حنفی آنست که اگر سگ و یوز
و باز و بحری و مانند اینها از خداوندش بگریزد و زمانی دیر کند بعد
از آن شکاری را بگیرد حلال نباشد مسئله پیش حنفی آنست که اگر سگ معلم یا
چرغ و باز معلم را صاحبش بسم الله گفته و واگذاشته باشد و آن سگ یا
چرغ جانوری را گرفت و تا رسیدن صاحبش کشت یا چنان کرد که زیادتی
زندگی ندارد و از آن کشته امیا (?) حلالست آن کشته و حاجت نیست
که پیش رسیدن (?) اگر زیادتی زندگی دارد و از آن کشته ترا امیا نشد
اما انتقاد نیست که او را فرصت سر بریدن نباشد بروایت مشهوره از
ابو حنیفه حلال نیست آن کشته و بسیاری از علمای ابو حنیفه فتوا

داده اند باینکه حلالست و این قول موافق مذهب شافعی است اما این
داخل رخصتست و عزیمت و تقوی آنکه حنفی مذهب از آن نخورد
و اگر صید انتقاد حیات دارد که صیاد در وقتی که باو رسید او را
تواند بریدن واجبست که او را ذبح کند و بحث آنکه اگر چنین نکند حرام باشد
هر چند که او بجهت آنکه کارد نیافته سر بریده باشد مسئله پیش حنفی
آنست که صید و شکاری که نهی حلال میشود که بیک و یوز و بحری و باز
او را کشته باشد حلال نیست مسئله علمای حنفی متفق اند بر آنکه اگر
یوز از و بدو باشتاد و در کمین شود بعد از آن صیدی بگیرد
حلالست چه عادت یوز چنین است که بمکر و حیله صید کند و اگر سگ
را اگر و نعادت شده باشد کشته وی حلالست مسئله پیش
حنفی سگ آموخته اگر شکاری را گرفت و کشت و بر سینه او نشست
زمانی دراز بعد از آن رفت و شکاری دیگر گرفت و کشت شکاری
دوم حرامست مسئله پیش حنفی فرستادن سگ و یوز و باز و بحری

وغیر اینها از صیاد بگریزند و جانور را بگیرند و بکشند حلال نیست اما بعد
از آن که از صیاد بگریخته و بدنبال صید میرفتند اگر صیاد ایشان را
و اشتر جار کرد یعنی بانگ بر ایشان زد و ایشان را دلیر گردانید و تسمیه
گفت و ایشان تیز بصیحه و آواز صیاد در طلب صید تیز دویدند و بعضی کشته
کشتند ایشان حلال است و اگر تیز نکشتند حرامست **مسئله** اگر چرغی یا
یا باز یا بحری اموخته شکاری را بگیرد و بکشد و از وی بخورد و اما معلوم
نباشد که خداوندش برآید ه یا از وی گریخته این صید حرامست **مسئله**
بمذهب حنفی اگر صیاد سگ را دنبال شکاری فرستاد و عمدا
تسمیه نگفت بعد از آن سگ را بانگ زد و دلیر گردانید بر شکار
و تسمیه گفت و سگ از بانگ زدن و دلیر گردانیدن او در
طلب صید تیز شد و حریص شد و صید را گرفت حلال نیست **مسئله**
در مذهب حنفی آنست که اگر کسی سگ اموخته خود را بر صیدی
فرستاد و سگ رسید و یا صید را کشت یا جراحت کرد و بمرتبه که

قادر بر کشتن نیست بعد از آن شخص دیگر سگ خود را دوانید و
آن سگ دیگر رسید و پای دیگر صید را شکست یا جراحت کرد و صید مرد
آن صید ملک شخص دیگر اول است لیکن حرامست خوردن او اما اگر سگ
اول چنان جراحت کرده باشد که صید حقیق شده باشد و از
دویدن باز مانده باشد و سگ دوم رسید و او را جراحت کرده
بمثابه که از دویدن باز ماند و ضعیف گشت بعد از آن هر دو صید
ملک شخص دومست و حلالست خوردن او و اگر جراحت سگ اول این
دو سگ چنان نیست که صید را ضعیف ساخته باشد چنانکه از دویدن
باز ماند لیکن از هر دو جراحت شد و چنین دمید و ملک هر دو شخص
و حلالست و اگر سگ شخص اول بصید رسیده باشد که ملک شخص
دوم رسید و گرفت ملک دومست **مسئله** پیش حنفی اگر سگ و شکاری
مثلا از نظر صیاد غایب شدند بعد از آن چون پیدا شوند و صیاد
بایشان رسد صید را کشته یابد درین مسئله تفصیلی است اگر صیاد از

طلب صید نایستاده و بر او اثر جراحت دیگر نیست و سگ پیش
صید نیز حلال است و اگر صیاد از طلب صید ایستاده باشد و بعد
از آن بطلب رفته با شکاری رسید و اثر جراحت دیگر بر وی یافت یا
سگ باز گشته و دیگر پیش شکاری نباشد حرام است و برین تفصیل است
حکم باز و جره چون با شکاری از نظر صیاد غایب شوند بعده
شکاری کشته پیدا شود مسئله پیش حنفی آنست که اگر شخصی تسمیه گوید
و سگ را بر گله آهو دواند و سگ دو سه یا تمام گله را بکشد
حلال باشد و همچنین اگر تسمیه گفت و سگ را بر آهوی معین دوانید
و سگ آهوی دیگر را گرفت یا دو آهو گرفت حلال باشد

فصل ششم

در احکام صید و کشته جوارح و طیور معلم بمذهب حنبلی مسئله
پیش حنبلی حرام گشته و صید سگ سیاه یکرنگ و اگرچه معلم و آموخته
باشد مسئله پیش حنبلی آنست که اگر صیاد تسمیه گفت و سگ معلم را به
صید فرستاد و صید از پیش سگ معلم بیرون رفت و سگ کاسگ غیر معلم

رسید

رسید و صید را الی جانب سگ معلم آورد و سگ معلم صید را کشت
حلال است اگر کشته و این مسئله موافق شافعیست و ابو حنیفه گفته است
که حرام است مسئله بمذهب حنبلی آنست که اگر سگ و صید از نظر صیاد
غایب شوند و صیاد صید را کشته یابد و سگ با او باشد حلال است
مسئله پیش حنبلی آنست که اگر صیاد به صید رسید و صید را مجروح
یافت چنانکه شکم او پاره شده و رودهای او بیرون آمده اما
زندگی دارد واجب است ذبح کردن او و ابو حنیفه گفته است
که مباح است گوشت او بغیر ذبح کردن او و کشتن او مسئله
حنبلی آنست که اگر سگ خود بدنبال صید رفته باشد بعد از آن صاحبش
در وقتی که سگ بدنبال صید میرود بانگ برزد و او را تیز کرد در صید
و او از بانگ صاحبش حریص شد بر گرفتن جانور و تیز کردن
جانور را گرفت و کشته او حلال است و این قول موافق حنفی است

باب پنجم

در ذکر صید به تیر و شمشیر و نیزه و باقی آلات نیز جراحت

کشته و این باب مشتمل است بر سه فصل **فصل اول** در بیان صید به تیر
در مذهب امامیه بدانکه در مذهب امامیه حلالست گوشت صید و شکاری
که کشته شود به تیر به شش شرط **شرط اول** آنست که تیر می‌باید که پیکان
آهنی فولاد داشته باشد و اگر پیکان نداشته و چوب باشد اینچنان
تیز باشد که مجروح سازد جانور را **شرط دوم** آنست که صیاد قصد
صید رسیدن تیر کند بر شکاری که اگر تیر از کمانش رها شود بی آنکه
او قصد کرده باشد و بشکاری خورد و بمیرد حرامست اما اگر وقتی
که قصد شکاری کرده و میخواهد تیر بیندازد از چله کمانش رها
شود و تیر بر شکاری خورد و کشته شود حلالست **شرط سیم** آنست
۷ که قصد جنس کند که اگر قصد خوکی کرده و تیر انداخت و تیر بر آهوی
خورد حرامست و شرط نیست که قصد عین کند پس بر این اگر قصد
صیدی کرد و بر آن صید نخورد و بر صید دیگر غیر آن خورد
حلالست **شرط چهارم** گفتن بسم الله و الله اکبر است وقت

اند

انداختن تیر و حکم تارک التسمیه عمداً و سهواً پیشتر گذشته و شرط آنست
که التسمیه کسی گوید که تیر می‌اندازد که اگر کسی تسمیه گوید و دیگری تیر اندازد
آن کشته حرامست و اگر دو کس کمان به صیدی تیر انداخته باشند و یکی
تسمیه گفت و یکی نگفت عمداً و اگر صید بزخم تیر هر دو یا بزخم تیر آن
کس که تسمیه عمداً نگفته مرده حرامست **شرط پنجم** آنست که کسی تیر می
اندازد می‌باید که از اهل تذکیه باشد یعنی از اهل ذبح کردن
کسی است که مسلمان شیعه باشد و حکم حلال آن و تفصیل آن در باب صیاد
و ذابح گذشته **شرط ششم** آنست که شکاری کشته شود بسبب
جراحتی که او را از تیر رسیده که اگر بغیر آن جراحت بمیرد و یا بسبب آن
جراحت و سببی دیگر بمیرد حلال نیست **شرط هفتم** آنست که شکاری
بعد از آنکه زخم خورده باشد و حیات مستقره داشته باشد از
پیش نظر صیاد و غایب نشود چه اگر از پیش صیاد و غایب شود و بعد از
ساعتی که گریخته و صیاد او را مرده بیابد حرامست و اگر چه تیر او

باشد و همچنین حرام است شکاری و صیدی که زخمی شده و خود را از
کوه انداخته یا خود را در آب انداخته و مرده و بعضی از
علمای امامیه گفته‌اند که شکاری اگر زخم خورده و خود را در آب
انداخته و سر او از آب بیرون است و مرده گوشت او حلال است
شرط هشتم است که محلی که صیاد به صید رسید و او را دید که حیات
مستقره دارد واجب است که ذبح کند و همچنین واجب است محلی که
صیاد و سگ دو اینها با تیر انداختن بر شکاری بشتابد و سرعت
کنند و بسیار شکاری برود و در راه توقف نکند تا شکاری را
زنده دریابد و ذبح کند و اگر با این طریق عمل نمود و به صید رسید
و صید را مرده یافت حلال است شرط نهم است که شکاری
ممتنع باشد از آدمی یعنی سر باز زننده باشد از قرار و اگر
جز از حیوانات اهلی باشد مثل گاو و شتر که از جای خود
رو گردانیده باشد و نتوان این را گرفت مسئله بدانکه
بش

پیش امامیه صیاد اگر تیر بر حیوانی ممتنع و غیر ممتنع زند حلال است
ممتنع و حرام است غیر ممتنع مسئله بدانکه پیش امامیه شرط نیست
که یک کس تیر بر شکاری زند و او را الحته تا حلال باشد بلکه اگر جماعتی
با اتفاق شکاری را تیر زنند و بکشند حلال است و شکاری از همه
ایشان است مسئله بدانکه در مذهب امامیه آنست که اگر تیر صیاد کج
رفته باشد و آن را باد حرکت دهد و به آن سبب بر شکار خورده
و کشته شود حلال است و همچنین اگر تیر بر زمین خورد و از زمین به
شکاری خورد و کشته شود حلال است مسئله بمذهب امامیه اگر
شکاری را صیاد دو نیم کند هر دو نیمه حلال است خواه
هر دو نیمه حرکت کنند و خواه حرکت نکنند یا یک نیمه حرکت کند و
یک نیمه حرکت نکند مگر آنکه آن نیمه که حرکت میکند حیوة مستقره
داشته باشد پس آن وقت آن را ذبح باید کرد تا حلال شود
هر گاه چنین باشد آن نیمه دیگر حرام میشود و هیچ فرق نیست

بیان آنکه این دو نیمه برابر باشد یا نباشد و بعضی از مجتهدین شیعه
فرق کرده اند و گفته که اگر هر دو نیمه مساوی و برابر باشد
حلال است و اگر یکی کوچک باشد و یکی بزرگ آن بعضی که سر
و گردن داشت حلالست و اگر چه بزرگتر باشد و بعضی گفته اند که حلالست
آن بعضی که حرکت میکند و باقی حرام **مسئله** بدانکه بمذهب
امامیه اگر دو کس باتفاق تیر بر شکاری انداختند و یکی قصد شکار
کرده بود و یکی قصد نکرده بود و تیر هر دو بر شکاری خورد
و مرد حرامست اما اگر تیر شکاری بر زخم آن کسی که قصد کرده بود
بمیرد حلالست **مسئله** بمذهب امامیه هر حیوان ماکول اللحم
که سگ معلم کشت گوشت آن حیوان حلالست بشرطی که گذشت
اما واجبست که آن موضعی را که سگ گزیده پاک بشویند
چنانچه مقرر است **فصل دوم** در بیان مسائل صید کردن
بتیر و شمشیر و نیزه و جز آن بمذهب ابو حنیفه **مسئله** شخصی

ادار

آوازی جنبنده شنید و گمان برد که آن صید است و تیر گشاد
و انداخت و تیر بجانب آواز انداخت و تیر بر صیدی خورد
و کشته شد درین مسئله تفصیل است اگر آنچه آواز جنبیدن و
رفتن او شنیده و گمان کرده که صید است و ظاهر گشت که آواز
گمان درست بوده و صید از جنس جانوران بوده که او را
حاجت است بذبح کردن یا خواهش کردن و تیر بر وی یا صیدی
دیگر خورده حلالست و اگر ظاهر شد که آنچه او گمان کرده
که صید است غلط بوده و آن جنبنده صید نبود بلکه آدمی
بود یا گاوی یا گوسفندی یا مرغ خانگی یا آهو و دست آموز
یا آهوی که او را گرفته و بسته نگاه داشته اند یا چیزی است
که او را حاجت بذبح کردن است مثل اینها حلال نیست و آنچه
تیر بر وی خورده و کشته شده هر چند که شکاری بوده باشد
مسئله بمذهب حنفی اگر مرغی پرد و معلوم نباشد که صحرایست

وکویز یا والهی و خاکی و شخصی تیر بجانب وا انداخت و تیر
بر شکاری خورد و حلال نباشد **مسئله** بمذهب حنفی اگر تیری بر
ماهی و ملخی انداخت و تیر بر صیدی خورد حلالست **مسئله**
بمذهب حنفی آنست که اگر شخصی تیری بر شکاری زد و آن
شکاری از نظر غایب شد و بعد از آن پیدا شد کشته شده
اگر بر شکاری جراحتی دیگر بوده باشد غیر زخمی تیر حرامست
و اگر غیر از آن جراحتی دیگر نباشد حلالست بشرط آنکه خداوند
تیر از طلب ایستاده نباشد **مسئله** در مذهب حنفی اگر شخصی
تیر بر مرغی زد و آن مرغ در آب افتاد و بمرد و درین مسئله تفصیل
هست اگر آن جراحت آن مرغ چنان باشد که زیستن او ممکن
نباشد حلالست و اگر جراحت چنین نباشد اگر آن مرغ
از مرغان آبی باشد و جراحت او بالای فرو رفته باشد
حلالست و اگر از مرغان آبی نیست و بمرد حرامست خواه جراحت

او بالای فرو رفته باشد و خواه نرفته باشد و بعضی از علما
گفته اند که چون جراحت چنان باشد که بمردن رسانیده باشد
و مرغ در آب افتد و بمیرد حرامست خواه از مرغان آبی باشد
و خواه نباشد بهر حال جراحت در آب فرو رفته باشد
بمذهب حنفی آنست که اگر تیر بر مرغی زده شد و او بر زمین افتاد
و مرد حلالست **مسئله** در مذهب حنفی آنست که تیر اگر بر مرغی
رسید و او بر بامی افتاد و یا بر کوهی یا بر جای بلندی یا بر درختی
یا بر تیغ یا بر نیزه و از آنجا بر زمین افتاد و بمرد حرامست بشرط
آنکه جراحت تیر او بمثابه مرغ کشته شده نساخته باشد و اگر آن
جراحت او را بمثابه مرغ کشته شده ساخته باشد حلالست و اگر پیش
از آنکه از آنجا بر زمین رسد در میان بمیرد حرامست اگر آن چیز
که جانور بر و خورده باشد کشنده باشد مثل نی و نیزه و سنگ تیز
و مانند اینها و اگر کشنده نباشد حلالست و بعضی از علما گفته اند

که اگر مرغ بعد از آنکه تیر بر او خورد و بر چیزی خورد و بجای نمیرد
و بیش از آنکه بر زمین خورد و شکم او شکافته گردد حرامست و اگر
شکم او شکافته نگشته حلالست مسئله اگر صیاد صید را بعصا یا چوب نی
دیگر بزند حرامست مگر آنکه سر عصا آهنی تیز داشته باشد که آن آلت
همتا به نیزه میشود و کشته او حلال است مسئله بمذهب حنفی
اگر شکاری را بشمشیر و کارد صیاد بزند و بکشد حلالست اما بشرط
آنکه بروی شمشیر و کارد و تیزی او بزند و جراحت کند که اگر به
پشت کارد و شمشیر یا قبضه و نشان بزند و بکشد حرامست
مسئله بمذهب حنفی اگر صیاد صیدی بزند و پاره از وجدا شود و
حلالست صید و حرامست آن پاره که از وجدا شده مسئله بمذهب
حنفی آنست که اگر کسی تیر بر مرغی زد و او را مجروح ساخت و آن
مرغ پیش کسی که در خوابست بر زمین افتاد و بعد از آن مرد اما حرامست
مرغ مذکور نیست که اگر خواب کننده بیدار بودی میتوانست که او را

ذبح

ذبح کند و نکرد حرامست اما آن مرغ مسئله بمذهب حنفی اگر صیاد
شمشیری بر شکاری زد و دست و پا یا سر و دست و پا یا کمتر
از نیمه سر او جدا گردد آن شکاری مرده حلالست اما آنچه از
عضوهای جدا شده حرامست و همچنین حرامست اگر بریده شود و
جدا نگردد و پوست آن عضوها بر وی چسبیده و محکم باشد و
لیکن ممکن نباشد که باهم پیوندند و اگر ممکن باشد که بهم پیوندند آن
عضو نیز حلالست و اگر شکاری را بدو نیم کند حلال باشد تمام او
و همچنین اگر سه یک او را ببرد از جانب سر حلال باشد همه او و
اگر سه یک او از جانب پایین دوم او ببرد آنچه بریده شده
و جدا شده حرامست و باقی حلال مسئله در مذهب حنفی آنست که
اگر شخصی تیر بر جانب مرغی انداخت و باد تیر او را گردانیده از
راه بطرف دیگر حیوانی صید کرد و بعد از آن تیر آن مرغ خورد
و کشته شد حرامست باد تیر را اندک گردانیده باشد بطرف راست

یا چنگ کرده باشد آنگاه حلال باشد **مسئله** بدانکه بمذهب
حنفی اگر موت صید بسبب جراحت باشد ملاحظه باید کرد که خون از
جراحت روان میشود یا نه اگر خون از جراحت روان شود حلالست
اگشته بالاتفاق و اگر خون روان نمیشود حلالست نزد بعضی
از مشایخ فقهای حنفیه و بعضی تفرقه کرده اند میان جراحت
بزرگ و کوچک و گفته اند اگر جراحت صید بزرگست حلالست خوردن
او بی آنکه خون روان کرده و اگر جراحت کوچکست خوردن صید
حلال نیست مگر آنکه خون کرده **فصل سیم** در بیان حل
صید کردن به تیر و نیزه و شمشیر و کارد و غیر آن بمذهب شافعی
مسئله در مذهب شافعی آنست که اگر مسلمان و کافری با هم
یکبار بصیدی انداز کنند اگر تیر مسلمان پیشتر از تیر کافر بر صید خورد
و بمیرد حلالست و اگر تیر کافر پیشتر بر صید خورد و یا تیر هر دو
هم بر صید خورد و کشته شود حرامست **مسئله** در مذهب شافعی
آنست

آنست که اگر صیاد تیری بجانب صیدی انداخت و تیر بر وی خورد
و بعد از آن صیاد به صید رسید و او را زنده دید اگر صید حیوة
مستقره ندارد و بمیرد حلالست و اگر حیوة مستقره دارد از جهت
بشرط آنکه ذبح کردن ممکن باشد ممتنع نباشد که اگر ممتنع باشد
ذبح کردن آن محل حلالست **مسئله** بمذهب شافعی آنست که
اگر صیاد صیدی را بشمشیر بزند و بدو نیم کند حلالست هر دو نیم
او و اگر بشمشیر بزند و یک عضو چون دست یا پای مثلا از وی
جدا سازد آن هم حلالست بشرط آنکه جراحتی که صید را کرده
جراحتی باشد که او را زود بکشد که اگر جراحت چنین نباشد
و صید را زنده دریابد و بعد از آن بکشد یا جراحتی دیگر کند
حلالست بدن او و آن عضو حرامست و فتوی بر حرمت آن عضو است اما بعضی
علما گفته اند که آن عضو هم حلالست **مسئله** بمذهب شافعی حرمت
صیدی که بعصا بزنند و بکشند **مسئله** حرامست بمذهب شافعی

صیدی که تیر بر وی خورده و بر بامی افتد یا بر کوهی یا جایی بلند و از آنجا
بزیر افتد و بمیرد مسئله بمذهب شافعی آنست که اگر کاردی و
یا شمشیری کسی در دست داشته باشد و از دست او بیفتد و چیزی بر
بیفتد و بر صیدی خورد و کشته شود حرامست مسئله بمذهب
شافعی آنست که اگر صیاد تیری بجانب صید انداخت و تیر او خطا کرد و
که بصید نرسید و بادی آمد و تیر او را بصید رسانید و صید کشته شد
حلالست مسئله بمذهب شافعی آنست که اگر صیاد تیر چیزی را گمان
برد که سنگیست و تیر بر صید خورد و کشته شد حلالست و اگر
چیزی را گمان کرد که آدمیست یا خوکی یا حیوانی غیر ماکول اللحم
و تیر بجانب او انداخت و آن صیدی بود و کشته شد حلالست
بر اصح اقوال شافعیه مسئله در مذهب شافعی آنست که اگر کسی
کاردی یا شمشیری یا چوبی تیز یا نی از آهن تعبیه کند و صیدی
بر آن خورد و کشته شد حرامست مسئله اگر کسی تیر بر جانب

صیدی انداخت و تیر او بر زمین یا دیوار یا سنگی خورد و از آنجا
جسته بر صید خورد اصح اقوال شافعیه آنست که حلالست مسئله
اگر کسی تیر بر هوا می‌انداخت یا بر هدف می‌انداخت و صیدی
رسید و تیر بر وی خورد و کشته شد بر قول اصح شافعیه حرامست مسئله
اگر صیاد گله آهو دید و تیر بر ایشان انداخت و بر یکی از ایشان
خورد حلالست و اگر از آن گله آهو یکی را معین ساخت و تیر بجانب
او انداخت و تیر بر آن آهوی معین نخورد و بر آهوی دیگر
خورد درین مسئله چند قولست اصح اقوال شافعیه آنست که
مطلقا حلالست قول دوم آنست که حرامست قول سیم آنست که در
حالت انداختن تیر آن آهو اگر آن آهو را که تیر بر وی خورد
دید حلالست و اگر ندیده حرامست و قول چهارم آنست که اگر
این آهو از آن گله آهو نیست که او دیده حلالست و اگر از آن
گله نیست حرامست مسئله در مذهب شافعی آنست که اگر [illegible]

را او در روی آب تیر زند و بیمای آب بمیرد حلال است چه مرغابی را
بمثابه زمین است و اگر مرغابی بیرون آب باشد و او را به تیر زنند
بعد از آن از آب افتد و بمیرد در این مسئله دو قول صاحب حاوی
نقل کرده یکی آنکه حرام است و یکی آنکه حلال است و اگر مرغابی بالای
دریا در هوا باشد و او را کسی به تیر بزند و در آب افتد و بمیرد حلال است
بشرط آنکه کسی که او را تیر زده در کشتی باشد و حرام است و اگر
کسی که او را تیر زده در خشکی باشد بشرط آنکه تیر او را جراحت
نکرده باشد و زندگی او ممکن باشد اگر چه زخم تیر او را چنان کرده
باشد که زندگی او ممکن نباشد حلال است به هر طریق که بمیرد **مسئله**
بمذهب شافعی اگر کسی مرغی را در هوا تیر زند و بال او بشکند و
جراحت شود و بر زمین افتد و بمیرد حرام است و اگر جراحت شده
باشد و از هوا بر زمین خورد و بمیرد یا مجروح شود و از آنجا بر
زمین افتد و بمیرد حلال است **فصل چهارم** در بیان صید کردن

به تیر و نیزه و شمشیر و غیر آن بمذهب حنبل بدانکه بمذهب
حنبلی است که اگر کسی شب او را جنبنده شنید گمان کرد
که آدمی است بسم الله گفت و تیر جانب او انداخت و او را کشت
بعد از آن ظاهر شد که آن صیدی بود حرام است **مسئله** بمذهب
حنبلی است که اگر صیاد قصد صید معین کرد و تیر او بر صید
دیگر خورد حلال است و پیش مالک حرام است **مسئله** بمذهب حنبلی
است که هرگاه که صید از نظر صیاد غائب شد و صیاد او
را کشته یافت و تیر صیاد در صید است آن کشته حلال است مطلقا
و یک قول دیگر حنبلی است که حرام است مگر آنکه زخم تیر کشته باشد
و قول سیم است که حلال است بشرط آنکه صیاد از طلب صید نه
ایستاده باشد و توقف نکرده باشد **مسئله** پیش حنبلی است
که اگر صیاد بصید رسید و صید را زنده یافت اما وقت
ذبح کردن او در صید مرد حلال است **مسئله** پیش حنبلی است

که اگر صیاد صید را یافت و بر وی جراحتی هست موجب موت مثل آنکه شکم
او پاره شده و روده بیرون آمده است واجب است ذبح کردن
آن اگر ممکن است که یک روز زنده بماند **مسئله** پیش حنبلی آنست
که اگر کسی شمشیر بر صیدی زند و عضوی از وی جدا کند و صید بهمان
زخم در حال بمیرد آن عضو و باقی بدن حلالست و بعضی از حنابله بر آن
رفته‌اند که آن عضو حرامست و باقی حلال **مسئله** پیش حنبلی آنست که اگر
گاوی یا شتر اهلی وحشی شود و سر از فرمان باز زند و او را به تیر یا شمشیر
بکشند حلالست و همچنین حلالست شتری و گاوی که در چاهی افتد و از
ذبح کردن متعذر باشد به اینکه به تیر یا نیزه یا شمشیر بکشند **باب بیستم**
در ذکر صید کردن ماهی و طریق تذکیه آن و آنکه کدام جنس از ماهی حرامست
و کدام حلال و این باب مشتمل است بر دو فصل **فصل اول** در بیان
صید کردن ماهی بمذهب امامیه بدانکه صید کردن و ذبح نمودن ماهی
عبارتست از بیرون آوردن آن از آب زنده و در وقت بیرون آوردن

ا

ماهی از آب بسم الله شرط نیست و همچنین مسلمان بودن کسی که ماهی میگیرد
شرط نیست بلکه ماهی گرفتن کافر هم جایزست خواه کافر کتابی باشد و
خواه غیر کتابی از هر جنس از کفار که باشد لیکن در ماهی که کافر میگیرد
پیش امامیه شرط است که مسلمانی در حالت گرفتن و از آب بیرون
آوردن او را زنده ندیده و مرده حرامست و اگر کافری ماهی گرفته
و مسلمان او را زنده دیده و بسوزد از کافر گرفته در دست کافر
مرده حلالست **مسئله** بدانکه بمذهب امامیه از جنس ماهی آنچه فلوس
دارد حلالست و اگرچه فلوس زایل شود مثل کنعت و کیفیت نوعی
از ماهی است و حرامست جنس ماهی آنچه فلوس ندارد و در باره ماهی زر
مار و جری و دو روایتست اظهر آنست که حرامست و بعضی گفته‌اند
مکروه است در مختصر نافع گفته حلالست ماهی اربیال و اربیال را اهل
لار و دول ملک در یا خ جیکو و ران رود و بسیار میخورند و تحقیق
گفته رفتار و طرح طرانی و ایلامی حلال است **مسئله** بمذهب

امامیه حرام است کشف و غوک و خرچنگ و سگ آبی و خوک آبی
و آدم آبی و کوسفند آبی و باقی حیوانات که در آب باشند تمام
حرامند و اگرچه از جنس آن ایچه در خشکی باشد حلال باشد مثل
گاو آبی و غیر ذلک **مسئله** بمذهب امامیه حرام است کشف و غو
و خرچنگ و سگ آبی هر ماهی که در آب مرده باشد و در روی آب
میگردد خواه آنکه ماهی بسببی مرده باشد مثل گرمی آب یا
بی سببی **مسئله** بمذهب امامیه آنست که اگر ماهی مرده در دست مسلمانی
باشد حلال است خواه آن مسلمان عادل خواه فاسق **مسئله**
بمذهب امامیه آنست که اگر کسی ماهی گرفت و او را در دام یا غیر آن
انداخته نگاه داشت و آن ماهی بعد از آن بار گرفت و بآب رفت
و در آب مرد حرامست **مسئله** اگر صیاد دام نهاد و ماهی بسیار
صید کرد در دام افتادند و بعضی در آب مردند و بعضی بیرون آب و مشتبه شد
چنانچه امتیاز نکرد که کدام در آب مرده و کدام بیرون آب و مذهب

امامیه

امامیه در آن دو قولست **مسئله** یکی آنکه تمام آن ماهیها حرامست
دیگر آنکه تمام حلالند و فتوی بر آنکه همه حرامند **و در کتاب**
مقنع که از تصنیفات علمای امامیه است که طریق ماهیها آنست
که آن ماهیها را که در روی آب بر پشت افتاده و شکم بالا کرده حرامست
و آنچه در رو افتاده و پشت بالا کرده حلالست و بمذهب امامیه آنست
که هر ماهی که دریا بکنار انداز د آن ماهی از آب بیرون جهد
یا آب دریا و حوض و چشمه کم شود درین صورت اگر آن ماهی را
بدست یا بآلتی بگیرند و بمیرد حلالست اگر بنظر دیده باشد تا بمیرد
اما بدست و آلت او را نگیرند درین دو قولست **مسئله** حلیت
مسئله حرمت و بیشتر از علما بر حرمت آن رفته اند **مسئله**
در مذهب امامیه آنست که اگر صیاد ماهی را از آب بیرون آورد
و از او پاره برید آن پاره حلالست خواه آن ماهی بمیرد و خواه
نمیرد و باز گردد و بآب رود و حیات کردن جایز نه و قول

برهنت مسئله در مذهب امامیه جایز نیست صید کردن ماهی بحری
بحبس مثل خون یا گوشت مردار و ماهی را که با صید کشته حرام میشود
مسئله در مذهب امامیه است که اگر شکم ماهی شکافته شود و از آن
ماهی فلوس دار بیرون آید حلالست و شیخ ابن ادریس گفته حلالست
بشرط آنکه وقت گرفتن زنده بوده باشد و اگر شکم ماهی پاره
کنند و در آن ماهی فلوس دار پیدا شود بعضی از فقها گفته اند حلالست
بشرط آنکه فلوس او بر حال خود باشد و از وجه اول شده باشد و شیخ
ابن ادریس گفته که ماهی حلالست که زنده باشد خواه فلوس او بر
حال باشد و خواه نباشد مسئله بمذهب امامیه حرامست هر ماهی که
سرگین آدمی میخورند و هر گاه که او را یکچند روز در آب پاک
بند ازند و در آن آب چیزی پاک خورد حلال میشود مسئله
در مذهب امامیه تخم ماهی تابع ماهیست هر ماهی که حلالست تخم و بیضه
او حلالست و هر کدام که حرامست تخم او حرامست و اگر بیضه و تخم

ا

ماهی حلال و حرام یکجا جمع شوند و امتیاز نتوان کرد و ببیند آنچه
پولک او درشت باشد حلالست و آنچه پولک او نرم باشد حرامست فصل
دوم در بیان تمایل صید کردن ماهی و حلیت آن بمذهب اهل
سنت بدانکه بمذهب شافعی و مالک و حنبل تمام آنچه در دریا و آب
میباشند و چون از آب بیرون آید عیش آن مانند عیش مرغ
سر بریده باشد حلالست بهر صورت و بهر شکل که باشد خواه بشکل
آدمی و خوک و سگ باشد و خواه بشکل گاو و اسب و غیر آن و یک
روایت شافعی آنکه بصورت آدمی باشد حرامست اما فتوی بر آنست که
آن نیز حلالست و بمذهب حنبلی نهنگ و غوک حرامست و غوک
بمذهب شافعی نیز حرامست و بمذهب حنبلی از آنچه در آب میباشند
ماهی و مرغابی حلالست و باقی تمام حرامست و هر چه بر شکل جانوران است
که در خشکی میباشند و حرامند در آب نیز حرامست مثل خوک آبی و
سگ آبی و غیر ذلک بغیر از مار ماهی و نهنگ که پیش حنفی آن نیز حلالست

مسئله بدانکه بمذهب اهل سنت رحمهم الله گفتند در کشتن
ماهی شرط نیست و همچنین بسم الله ماهی گیر نیز شرط نیست مسئله در
مذهب حنفی آنست که هر ماهی که به آفتی بمیرد و بر روی آب افتد حرامست
و اگر در زیر روی آب بمیرد حلالست و اگر پاره بیرون مرده باشد
و در این مسئله تفصیلی هست یک قول حنفیه آنست که اگر سر در آب باشد
حرامست و اگر سر بیرون آب باشد و دم در آب حلالست و یک روایت
دیگر آنست که اگر نیمه از ماهی یا کمتر از نیمه بیرون باشد حلالست مسئله
در مذهب ابو حنیفه حلالست هر ماهی که به آفتی بمیرد چنانکه مرغابی
او را بکشد یا آنکه شخصی او را از آب بیرون اندازد تا بمیرد
یا آنکه او را داروی بیهوشی دهند و بمیرد یا در دام بمیرد و یا
در قلاب بمیرد و یا آب یخ بندد و در میان آن یخ بمیرد و یا او را در ظرفی
تنگ مثل سبوئی یا کوزه یا مانند آن جا کنند و از تنگی در آنجا
بمیرد و اگر ماهی از گرمی یا سردی آب بمیرد در این دو روایت است

اما

اما فتوی بر آنست که حلالست مسئله در مذهب ابو حنیفه آنست
که اگر کسی ماهی را که در آب به ابریشم یا ریسمان بسته و محکم شده خرید
و تصرف نمود و بعد از آن آن ابریشم یا ریسمان را بهمان کس که از وی خریده
داد و گفت این ماهی را برای من نگاه دار پس در آن حالت ماهی
دیگر آمد و این ماهی را فرو برد و این ماهی دوم از آن آن کسیست که
ماهی را فروخته نه از آن کسیست که ماهی خریده بلی حکم این ماهی را
باید شکافت و آن ماهی را بیرون آورده با آن کس که خریده بود
داد و اگر آن ماهی محکم شده که آن شخص خریده بود و ماهی دیگر را
فرو برده در آن حالت که در دست فروشنده است هر دو ماهی
از آن کسیست که ماهی را خریده و در مذهب ابو حنیفه حلالست
هر ماهی که در شکم جانوری یا ماهی بیابند اگر چه مرده باشد مسئله
در مذهب شافعی ماهی مرده حلالست بهر طریق که باشد و ماهی حاجت
سر بریدن ندارد بلکه مکروه است و یک روایت از شافعیه آنست که اگر

ماهی بسیار بزرگ باشد بسیار وقت زنده میماند مستحب است که او را ذبح
کنند و دیگر روایت دیگر است که هر چند ماهی بزرگ باشد او را از دریا و
آب بیرون آرند و بگذارند تا بمیرد و ذبح نکنند مسئله در مذهب
نعمانی حلالست خوردن ماهی کوچک زنده و در روغن بریان کردن
هم ماهی زنده را حلالست اما این کار کردن در صورت اول مکروه است
مسئله و بیان آنکه صید و شکاری بچه نوع ملک صیاد میگردد
و درین باب دو فصل است مسئله در مذهب امامیه بدانکه در مذهب
امامیه صید و شکاری ملک شخصی میگردد که آن را بدام و ریسمان و تله
و شست و باقی آلات که عادت شکاریان و صیادان است که بر آن جاری
شده که بآن صید کنند بگیرد و اگر شخصی صید را به تیر و نیزه و یا تیر و
یا شمشیر مجروح سازد و بمرتبه که بر جای بماند و نتواند رفت آن صید
ملک آن شخص میگردد و اگرچه هنوز او را باز گرفته باشد و از و بگریزد و اگر
کسی دیگر او را بگیرد ملک او نمیشود و همچنین اگر سگ معلم شخصی صیدی را چنان

تتمه

مجروح سازد که بر جا بماند آن صید ملک صاحب سگ میشود و اگر کسی دیگر
او را بگیرد ملک او نمیشود و هر چند صاحب سگ صید را نگرفته باشد یا گرفته
و از و گریخته باشد مسئله در مذهب امامیه آنست که اگر صید و شکاری
در زمین شخصی در رود و آن زمین گل و لای داشته باشد چنانچه
شکاری در وی بماند و از آن زمین بیرون نتواند رفت ملک
صاحب زمین میشود و همچنین ماهی اگر در کشتی شخصی جهد ملک صاحب
کشتی میشود و اگر مرغی در خانه کسی آشیانه نهد یا صیدی بخانه شخصی
رود ملک صاحب خانه نمیشود بی آنکه او را بگیرد و لیکن آن صید و
شکاری درین صورتها بصاحب کشتی و خانه اولیست و اگر بیگانه بخانه
یا کشتی او در آید و آن صید را بگیرد و صید ملک اوست اما فعل
حرامی کرده و این همه بر تقدیریست که صاحب زمین و خانه و کشتی قصد
گرفتن شکاری باین نوع نکرده باشند که اگر صاحب زمین زمین را
به نیت و قصد آنکه شکاری و صیدی بگیرد گل و لای ساخته باشد یا خانه را

سپاهی آن بنا کرده باشد که صید را در آن حبس کند یا مرغی در آن آشیانه
نهد یا کشتی را بالقصد و نیت آن ترتیب داده باشد که ماهی در آن
جهد بگیرد دو قول است یکی آنکه آن شکار ملک او نمیگردد زیرا که عادت
بدین جاری نیست که با بنا شکار کنند و قول دیگر آنست که ملک آن شخص
میگردد و جه ترتیب ساختن او با این نیت حکم عادت دارد و شیخ شهید
این قول را اقوی گفته مسئله بمذهب امامیه آنست که اگر شخصی تیر
بر صید زند اما صید را چنان زخم نرسد که بر جای خود باز ماند و نتواند
رفت پس آن صید بخانهٔ کسی رفت و صاحب خانه او را گرفت صید
ملک صاحب خانه است بسبب آنکه او را گرفته نه بدان سبب که بخانهٔ او رفته
مسئله در مذهب امامیه آنست که اگر شخصی تیر بر مرغی یا حیوانی زد
و او را مجروح ساخت اما بر جای خود نماند و میرود چنانکه اگر
صیاد بسرعت بشتابد تمام از دنبال او برود و بدست [illegible] آید آن
صید ملک آن نمیشود و اگر کسی دیگر او را بگیرد ملک او میشود

اگر شخصی حیوانی یا مرغی را بگیرد و بر وی اثر ملکیت شخصی باشد مثل
آنکه در گردن او قلاده باشد یا در گوش او حلقه باشد یا بر پای او
زنگی بسته باشد آن شکار ملک آن شخص نمیشود که او را گرفته و اگر چه
آن حیوان یا مرغ از حیوانات و طیور شکاری باشد نه خانگی مسئله
در مذهب امامیه آنست که اگر کبوتری از برج خانهٔ کسی به برج خانهٔ دیگری
رود ملک او نمیشود مسئله بمذهب امامیه آنست که اگر شخصی
شکاری را گرفت از دست او خلاص شد از ملکیت او بیرون نمیرود
و اگر کسی او را بگیرد ملک او نمیشود و اگر صیاد نیت رها کردن او
قطع نظر از ملکیت او کرده آیا اگر دیگری او را بگیرد ملک او میشود
یا نه در این مسئله دو قول است بعضی برین رفته اند که این شکاری
مباح است برای کسی که او را گرفته و از ملکیت آن شخص که او را
کرده بیرون نمیرود و بعضی دیگر برآنند که از ملکیت او بیرون میرود
و اگر کسی دیگر او را بگیرد ملک او نمیشود و این اقرب باقوال امامیه است

مسئله بمذهب امامیه اگر شخصی صیدی را زخم زد و چنانچه بر جای
ماند و بمردن رسید بعد از آن دیگری او را کشت صید تعلق بشخص
اول دارد و بر دوم هیچ لازم نمیشود مگر آنکه گوشت آن صید
یا چیزی از آن ضایع گرداند که درین صورت ارش لازم میشود و اگر شخصی
صیدی را زخم زد و او را چنان نکرده که بر جای ماند و بمردن رسید
بعد از آن آن صید را شخص دیگر زخم زد و کشت صید تعلق بشخص
دوم دارد **مسئله** در مذهب امامیه اگر شخصی صیدی را به تیر
یا شمشیر یا آلتی زد و چنان ساخت که بر جای ماند بعد از آن آن
صید را دیگری زد و کشت درین مسئله تفصیلی هست اگر زخم شخص
دوم که صید را کشته بر جای ذبح کرده رسیده صید حلال است
و تعلق بشخص اول دارد و بر شخص دوم ارش لازم میشود و
اگر زخم شخص دوم بر غیر محل ذبح کرده رسید حرامست صید بر شخص
دوم قیمت صید لازم میشود و اگر مرده صید را قیمت

و اگر مرده صید را قیمت هست ارش لازم میشود **مسئله** اگر شخصی
شکاری را زد و چنان ساخت که بر جای ماند و بعد از آن دیگری
تیر او را زخم زد اما نکشت درین مسئله تفصیلی هست اگر صید را بعد
یافتند ذبح نمودن حلالست و تعلق بشخص اول دارد و اگر صید را
زنده نیافتند و صید مرد حرامست از جهت آنکه صید تلف شد از
از دو فعل که یکی حلالست و یکی حرامست **مسئله** بمذهب امامیه است
که اگر دو کس باتفاق صیدی را بزنند و او را بکشند حلالست مالک هر
دو میشود خواه هر دو مساوی باشند خواه نباشند و درین مسئله
شافعی نیز موافق امامیه است **مسئله** بدانکه اگر صید در کار
از چیزی باشد که ممتنع است مانند یعنی بپا و یا بال مثل کبک
و دراج و شترمرغ که هم بپر ند و هم بدوند اگر شخصی پا شکند
او را و دیگری بال او را بشکند درین مسئله دو قول است
بعضی از علمای امامیه گفته اند که صید از آن هر دو شخص است مساوی

بو قسمت کنند و بعضی گفته اند صید تمام بتعلق شخص دوم و آن
مانند مسئله در مذهب امامیه است که اگر کبوتران کبوترخانه دو
شخص ممزوج و مخلوط شوند بمرتبه که تمیز میان آن کبوتران
بابت که مشکل باشد جایز نیست که هیچ کدام از شان از آن
کبوتران بغیری فروشند و اگر یکی از شان کبوتران خود را
بدیگری فروشد جایز است و اگر صاحب کبوتران هر دو
وفاق کنند بفروختن جمیع کبوتران ممزوج بثالثی جایز است
باشد و فروختن بشرط آنکه هر یک قیمت کبوتران خود دانند یا اتفاق
کنند و بر مبلغ معین تا ممکن باشد قیمت میانه ایشان و اگر چنین
نکنند فروختن جایز نیست در این مسئله شافعی نیز موافق امامیه است

فصل دوم در بیان آنکه صید بچه نوع ملک میشود و مذهب
اهل سنت **مسئله** بدانکه نزد او حقیقه صید ملک صیاد میشود
بگرفتن و اخذ نمودن و گرفتن بر دو نوع است اول گرفتن

حقیقی چنان ظاهر است دوم گرفتن حکمی و آن متحقق میشود
باستعمال آلات و اشیایی که از برای صید کردن وضع کرده اند
خواه بآن آلت قصد کرده باشند صید کردن را و خواه قصد
نکرده باشند مثلا شخصی در صحرا دامی نهاد و شکاری در وی
افتاد و محکم شد آن شکار ملک صاحب دامست هر چند آن
دام را از برای شکار کردن نهاده باشد اما اگر در وقت
دام نهادن قصد غیر شکار کرده باشد مثل خشک شدن جو
صیدی در آن محکم شود ملک صاحب دام نمیگردد و همچنین
گرفتن حکمی متحقق میشود باستعمال آلاتی که آن را وضع از
برای شکار نکرده باشند هرگاه که بآن آلات قصد شکار
کردن کنند مثلا شخصی خیمه زده بود و در آن خیمه آهوی محکم شد
آن آهو ملک آن شخص میشود اگر در وقت خیمه زدن در آن خیمه
قصد شکار کرده باشد و اگر قصد شکار نکرده ملک آن نمیشود

و هر کس بگیرد آن آهو را ملک آن شخص میشود که گرفته و همچنین
اگر شخصی چاهی بکند و قصد شکار کردن نکند هر صید و
شکاری که در آن افتد ملک صاحب چاه است و اگر در وقت
کندن چاه قصد و نیت شکار کردن کرده باشد هر کس آن
شکاری را بگیرد مال آن نمیشود مگر آنکه آن شخص که خیمه زده
و چاه کنده نزدیک باشد چنانکه اگر دست دراز کند میتواند
که بگیرد آن شکاری را آن محل کسی دیگر نمیتواند گرفت و اگر کسی
دیگر بگیرد صاحب آن خیمه و چاه را میرسد که از وی بگیرد و هرچند در
وقت زدن خیمه و کندن چاه و قصد و نیت صید و شکار نکرده
باشد و همچنین اگر شخصی دامی نهاد و شکاری در وی محکم شد
و اضطراب کرد و دام را پاره ساخت و خلاص شد اگر صاحب
دام نزدیک است چنانچه شکاری را میتواند گرفت تعلق باو
دارد و اگر صاحب دام دور است هر کس که بگیرد از وی است اما اگر

شخص

شخصی شست در آب انداخت و ماهی محکم شد و اضطراب کرده
خلاص شد هر کسی که بگیرد از وی باشد بهر حالی که باشد و اگر
شکاری در خانه کسی تخم نهاد یا بچه زائیده و یا او در آنجا
شکست اگر صاحب خانه چنان نزدیک است که اگر دست دراز میکند
میتواند گرفت آن بیضه و بچه و شکاری شکسته تعلق باو
دارد و کسی دیگر نمیتواند و اگر صاحبخانه دور باشد هر کس که
بگیرد از وی باشد **مسئله** بمذهب حنفی است که اگر شخصی
چاهی آماده ساخت بر زمین خود جهت ماهی گرفتن و سر
راه آب در آنجا آب در آمد با ماهی بسیار بعد از آن آب تمام
رفت و ماهی ماند یا آنکه آب تمام نرفت اما کم شد بمرتبه که
گرفتن ماهی احتیاج بدام و حیله ندارد و آن ماهی تمام ملک
صاحب زمین است و کسی دیگر از وی نمیتواند گرفت و اگر کسی
ماهی از آن بگیرد ضامن است و اگر در آن حوض آب بسیار است

بمرتبه که ممکن نیست گرفتن آن ماهی که در آن موضع است بغیر
دام و حیله هر کس خواهد بگیرد که از وی است و صاحب زمین را
در وی حق نیست مسئله در مذهب حنفی آنست که اگر شخصی سگ
معلم خود را بقصد صید و شکاری دوانید و آن سگ شکار را
رفت و در زمین یا سرای کسی در آمد آن شکار از خداوند سگ
باشد و همچنین اگر شخصی فریاد کند و شکاری را از سوراخ
دجاجی بیرون کند و بدواند و آن شکار بر رود و بالای زمین
شخصی در آید آن شکار ملک شخص اول است که فریاد کرده و او را
از سوراخ بیرون آورده مسئله در مذهب ابو حنیفه
اگر صیادی در خانه و باغ شخصی مرغی گرفت اگر صاحب خانه
هیچ نگفت مرغ تعلق بصیاد دارد و اگر صاحب خانه مضایقه
کرد و اختلاف واقع شد میانه ایشان اگر صیاد مرغ در
هوا گرفته باشد تعلق بصیاد دارد و اگر از درخت و دیوار
اگر

گرفته تعلق بصاحب خانه و زمین دارد مسئله در مذهب حنفی
آنست که اگر دو کس صیدی را تیر زدند اگر تیر یکی از ایشان
پیشتر از تیر دیگری بر صیدی خورد و صید را چنان ساخت که
امتناع نمیتواند کرد بعد از آن تیر آن دیگری رسید صید تعلق
بآن کس دارد که اول تیر زده و اگر تیر هر دو باهم رسید
تعلق بهر دو دارد مسئله در مذهب شافعی صید ملک
صیاد نمیگردد بآنکه او را بدست بگیرد و ضبط کند و حاجت
که بقصد صید کردن گرفته باشد اگر صیدی را بجهت بدن گرفته
باشد ملک او نمیشود یا آنکه او را جراحت کند ایچنان چو جستی
که بدو نماند یا آنکه او را چنان کشد که بر جای بماند یا آنکه
بال مرغ پرنده را بشکند یا پای مرغ که میدود و منتقل
شتر مرغ بشکند یا آنکه در دامی افتد که از جهت شکار کردن
نهاده باشند یا آنکه او را ملجی گرداند و از جای تنگ که قادر

دکلمه محمود کامل دعا تمامه در د دعا تمامه سی ن محمود

باشد بر خلاصی دهنده از انجا مسئله در مذهب شافعی است
که اگر کسی دامی نهاده باشد و شخصی دیگر صیدرا براند و توقع
کند که در آن دام افتد صید تعلق بکسی دارد که دام نهاده
و اگر صیدی دام را پاره سازد و خلاص شود ملک صاحب
دامست چنانکه هر کس بگیرد بوی باید داد و فتوی بر اینست و
بعضی از علمای شافعیه گفته اند که اگر شکاری دام را پاره
سازد و هر کس شکاری را بگیرد ملک او میشود و اگر کسی دام را پاره
سازد و شکاری از صاحب دام است و اگر شکاری دام را انداخت
با دام میرود و چنانچه بی دام میرود بدو هر کس آن را بگیرد
ملک آنکس باشد که گرفته مسئله پیش شافعی آنست که هر کس صیدی
گرفت ملک اوست همیشه و اگر آن صید رها شد و کسی دیگر او را گرفت
میباید بصاحبش داد و خواه آن صید در شهر گرفته باشد و
خواه ملحق شده باشد بوحوش باب بیستم در بیان ذبح و

نحر

نحر کردن حیوانات و طیور و این باب مشتمل است بر دو فصل
و چند مسئله و خاتمه فصل اول در بیان مذهب امامیه
در ذبح کردن یازده شرط است شرط اول آنست که حیوان
و طیری که ذبح میکنند میباید از جنس حیوانات و طیوری باشند
که گوشت و پوست انها بذبح کردن پاک شود خواه گوشت
انها خورند و خواه نخورند و فایده ذبح نمودن حیواناتی
که گوشت انها را میخورند مثل گوسفند و گاو و شتر و پاکی او
حلالی گوشت است و طهارت پوست و در حیواناتی که گوشت
انها نخورند مثل شیر و پلنگ و گرگ و امثال سباع طهارت و
پاکی گوشت و پوست انهاست و بعضی از علما گفته اند که پوست
سباع بمجرد ذبح کردن پاک نمیشود و در استعمال احتیاج بدباغت
کردن دارد و بعضی گفته اند پوست سباع در استعمال محتاج است
بدباغت کردن و علمای امامیه اختلاف کرده اند در اینکه گوشت

و پوست مسوخات مثل فیل و خرس و میمون بذبح کردن پاک
میشود و سید مرتضی علم الهدی فرموده که اندک پاک
میشود و شیخ جمال الدین و اکثر فقها اقوی گفته اند و بعضی
گفته اند که پاک نمیشود و همچنین در طهارت و پاکی گوشت و پوست
حشرات مثل موش و سوسمار و امثال آن اختلاف کرده اند
که آیا بذبح کردن پاک میشود یا نه اقوی آنست که پاک نمیشود
و اجماع و اتفاق کرده اند علمای امت شیعه و سنی بر آنکه
گوشت و پوست آدمی خواه مسلمان باشد و خواه کافر بذبح
کردن پاک نمیشود و همچنین اتفاق کرده اند که گوشت و پوست
نجس العین مثل خوک بذبح کردن پاک نمیشود و شرط دوم
آنست که کسی که مباشر ذبح و نحر میکرد و میباید که مسلمان یا
یا در حکم مسلمان باشد تا کشته آن حلال شود و تفصیل آن در باب صیاد
و ذباح گذشته شرط سیم آنست که میباید در حالت قدرت و
اختیار

حسن خان حبیب لا

حبیب خان

و اختیار حیوان را باهن و پولاد ذبح کنند و اگر در حالت اضطرار
و ترس آنکه حیوان مردار شود بغیر آهن بالتی دیگر ذبح کنند
حلالست و تفصیل آلات ذبح پیشتر گذشته شرط چهارم بریدن
چهار عضوست از حیوان وطیری که او را ذبح کنند و یکی از آن
چهار عضو حلقومست یعنی نای گلو که گذرگاه نفس است و یکی
مریست بفتح میم و کسر راء و آن رهگذار طعام و شرابست و دو عضو
دیگر دو جانبست یعنی دو رگ که از دو جانب گردن میباشد
و گذرگاه خونست و آن را بفارسی شهرگ گویند و میباید که این
عضو همه بریده شود و اگر بعضی بریده شود و بعضی بریده نشود
حلال نمیشود و آن کشته و این قول مشهورست و بعضی از علما گفته اند
که هرگاه حلقوم بریده شود و خون روان گردد کافیست و بعضی
امامیه فتوی برینست شرط پنجم آنست که شتر را نحر کنند و باقی
حیوانات را ذبح و نحر عبارتست از آنکه حربه یعنی نیزه کوچک یا تیغ

آهن سر تیز یا چیزی که بمثابه اینها باشد مثل خنجر لبته القصب لا
و با یعنی گوی که زیر گردن میشود و بالای سینه او چنانکه بر شتر و
او را نحر کنند و ذبح عبارتست از بریدن چهار عضو که در حلق تحت
اللحیین میباشد چنانکه گذشت پس اگر در حالت اختیار حیوانی
را که نحر باید کرد ذبح کنند یا او را که ذبح باید کرد نحر کنند گوشت
او حرامست اگرچه بان ذبح کردن و نحر کردن بمیرد و بعضی گفته اند
که اگر هنوز نمرده باشد که آن را که ذبح باید کرد ذبح کنند آن را
که نحر باید کرد نحر کنند که حلالست و درین قول اشکالیست از جهة
علم استقرار حیوة **شرط ششم** استقبال قبله است مذبوح را یعنی
اینکه او را میکشند نه ذابح را یعنی آنکه کشنده است بشرط استقبال
قبله در ذبیحه آنست که بجهتی باشد که موضع ذبح مستقبل قبله باشد
و بعضی گفته اند میباید که مقادیم او و شیخ زین الدین است
یعنی ذبیحه بجانب قبله باشد و از آن جمله است مذبح آن و بعضی

گفته

گفته اند میباید مجمیع بدن مستقبل باشد و بعضی گفته اند میباید
که قوایم او مستقبل قبله باشد و صحیح قول اولست و اگر عمداً استقبال
قبله را ترک کنند گوشت آن کشته حرامست و اگر از روی سهو یا اضطرار
یا آنکه جهت قبله را نمیدانسته باشد ترک کند حلالست گوشت آن
کشته **شرط هفتم** گفتن تسمیه است در وقت ذبح و نحر و بعضی از آن
در باب تسمیه گذشته **شرط هشتم** متابعت ذبح است یعنی بیایی
کردن و مراد ازین آنست که این چهار عضو را بی فاصله از پی
یکدیگر ببرند و شیخ شهید فرموده که اگر بعضی از اعضای مخصوصه
مذبح را ببرند و بعضی بگذارند و بعد از آن ببرند درین دو
وجه است اگر در حیوان حیات مستقره باشد و اندک زمانی از بریدن
عضو اول گذشته باشد حلالست گوشت او و اگر در حیوان حیات
مستقره نباشد و زمانی ممتد از بریدن عضو اول گذشته باشد اقرب
آنست که گوشت او حرامست **شرط نهم** آنست که حرکت حیوان بسبب ذبح

ذبح کرده شد تا بنابیبی دیگر پس اگر کسی شروع در کشتن حیوانی
کرده و دیگری در آن حال که او حیوان را سر میبرد شکم آن حیوان
را دریده و روده بیرون آورده آن کشته مردارست و گوشت او حرام
شرط دهم آنست که حیوان بعد از کشتن حرکت کند یا آنکه خون
معتدل بیرون آید از محل ذبح و نحر نه خون اندک قلیل و اگر حیوان
حرکت نکند بعد از نحر و ذبح یا خون معتدل بیرون نیاید حرامست
گوشت و بعضی از علما گفته اند که حرکت و بیرون آمدن خون
معتدل هر دو باهم شرط است و بعضی گفته اند که حرکت تنها
کافیست و شیخ جمال الدین فرموده که یکی ازین دو بس است
در مذهب امامیه آنست که اگر شخصی حیوان را سر برید و دانست
بقای حیاتش و بعد از ذبح حلالست گوشت آن کشته و اگر دانست
موت آن کشته قبل از ذبح حرامست گوشت آن و اگر مشتبه است
بر حال آن کشته مثل حیوانی که مشرف است بر موت یا حیوانی که

از بلندی افتاده یا حیوانی که زخم چوب یا سنگ یافته یا حیوانی
که حیوان دیگر او را شاخ زده و مجروح ساخته یا حیوانی که پاره
ازو دودی خورده در حلیت گوشت آن کشته یکی از دو امر معتبرست
اول آنکه خونی که از وی بیرون آید بطریق اعتدال بیرون
آید یعنی در بیرون آمدن فی الجمله قوتی داشته باشد نه
آنکه همچون خون مرده بیرون آید دوم آنکه بعد از کشتن
حرکتی کند که دلالت بر حیات مستقره داشته باشد هر کدام ازین
دو امر که حاصل شود حلالست و اگر هیچ یک ازینها نباشد
حرامست شرط یازدهم قصد ذبح کردنست چه اگر کارد از دست
کسی بیفتد و اعضای مخصوصه بر ذبح حیوانی بریده شود حرامست
گوشت آن حیوان مسئله بمذهب امامیه آنست که اگر حیوانی
را بطریقی که مذکور شد ذبح کردند و هنوز روح از بدن او تماما
رفت نکرده آن حیوان در آب افتاد و مرد گوشت او حلالست مسئله

ای انکه

پیش امامیه جایز نیست که دم گاو را بالا کشند و گاو را در
زیر حلقوم زنند و سر بالا حلقوم را ببرند و بعضی گفته اند که
این عمل مکروه است مسئله بمذهب امامیه سنت است
که گوسفندی که میکشند دو دست و یکپای او را ببندند و یکپا
را بگذارند و بعد از آن ذبح کنند بعد از ذبح موی او
بپاشیم او را بگیرند و نگاه دارند تا آن کشته سرد شود و گاو را
که چهار دست و پا ببندند و دم رها کنند مسئله شتر را هر دو دست
را در بغل ببندند و هر دو پا رها کنند و سنت است که مرغ را
بعد از آنکه سر ببرند رها کنند پیش امامیه سنت است که شتاب
کردن در ذبح و تیز کردن کارد و مسئله در مذهب امامیه
مکروه است در شب ذبح کردن مگر در حالت ضرورت و روز
جمعه پیش از نماز پیشین ذبح مکروه است و مکروه است که حیوانی
را بکشند دیگری می‌بیند باشد و مکروه است که حرام مغز در میان

استخوان

استخوان گردن حیوان میباشد محل ذبح گردن بریده شود و
بعضی گفته اند حرامست و همچنین مکروه است که گوسفند را پیش
از آنکه سرد شود پوست کنند و بعضی گفته اند حرامست مسئله
پیش امامیه آنست که هر حیوانی که متعذر باشد ذبح و نحر او بسبب
آنکه عاصی شده باشد یا در جایی باشد که متعذر باشد ذبح
کردن او و خوف فوت او باشد جایز است که آن را بشمشیر و
تیر و نیزه جراحت کنند و بکشند و اگر چه جراحت در محل ذبح
و نحر نرسد گوشت او حلالست مسئله بمذهب امامیه آنست
که اگر گردن حیوانی را ببرند از پس و باقی اعضای مخصوصه
بذبح اگر در حیوان حیات مستقره هست او را ذبح کنند که
گوشت او پاک [illegible] حلالست و اگر حیات مستقره ندارد گوشت
او حرامست مس[illegible] پیش امامیه آنست که آنچه از گوشت و پوست
حیوانی که حلال و پاکست در بازار مسلمانان فروشند حلالست و

وحاجت بتحقیق ندارد **مسئله** پیش اما مذهب آنست که اگر حیوانی در
محل ذبح کردن رها شود پیش از آنکه ذبح کردن او تمام شده
باشد و متعذر باشد گرفتن او جایز است که او را به تیر یا سایر
آلت بزنند و بکشند و حلالست گوشت او **تتمه** در احکام بچه که در شکم
حیوان باشد باید دانست که مذهب امامیه آنست که بچه که در شکم مادر است
از دو حال بیرون نیست یکی آنکه خلقت او تمام شده و نشانه
تمامی خلقت آنست که مو و پشم بر او رویده باشد دیگری آنکه خلقت
او تمام نشده و آنکه خلقت او هنوز تمام نشده حرامست و آنکه خلقت
او تمام شده نیز از دو حال بیرون نیست یکی آنکه روح در بدن
او دمیده و دیگری آنکه هنوز روح در بدن او در نیامده
آنکه تمام خلقت شده و هنوز روح در بدن او در نیامده
کشتن او همان کشتن مادرش است هرگاه که مادر او را کشته باشند
او هم حلال میشود و اگر روح ببدن او در آمده و آن حیوان است
که

که او را ذبح کنند اگر زنده از شکم مادرش بیرون آید و اگر زنده
از شکم مادر بیرون نیاید حلالست و ذبح او همان ذبح مادر
است و بعضی گفته اند که هر بچه که زنده از شکم مادرش بیرون
آید و آن قدر زمانی زنده نماند او را ذبح توان کرد و بمیرد
حلال است و اگر آن قدر زمان که او را ذبح توان کرد زنده ماند
~~او را ذبح توان کرد زنده ماند~~ او را ذبح نکردند مردار است
خواه اینکه او را ذبح نکرده اند بسبب آن باشد که آلت نبوده
یا بسبب دیگر **فصل دوم** در بیان طریق ذبح کردن و کشتن
بمذهب اهل سنت باید دانست که در مذهب ابو حنیفه کشتن بر دو نوع
میباشد اختیاری و اضطراری **نوع اول** که عبارتست از
کشتن اختیاری آنست که هر حیوانی را که در حالت قدرت
و اختیار ذبح میکنند میباید که سر برند چنانچه حلقوم که گذرگاه
نفس است و مری که گذرگاه طعام و شراب است و دو شاهرگ

بسم الله الرحمن الرحیم

گذرگاه خون است بریده شود و اگر ازین چهار عضو سه
عضو بریده شود و یکی باقی ماند پسندیده است بر قول ابو
حنیفه هر کدام عضو که باشد و ابو یوسف گفته که گذرگاه
نفس و گذرگاه طعام و شراب و یک از گذرگاه خون
می‌باید که بریده شود و محمد گفته که می‌باید که بیشتر از گذرگاه
نفس و گذرگاه طعام و شراب و گذرگاه خون بریده
شود و شافعی بر آنست که بریدن گذرگاه نفس و گذرگاه
طعام و شراب است کافیست و بریدن دو شهرگ پیش شافعی شرط
نیست اما مستحب است و اگر یکی از حلقوم و مری یا عضوی
بعضی را ازین بریده حرام باشد بمذهب شافعی هر چند بریدن هر دو
پاره ازین هر دو حیوان نمرده باشند و بعد از آن تمام را ببرند
و پیش مالک بریدن هر چهار عضو شرط است و احمد حنبل را درین
مسئله دو روایتست یکی موافق حنیفه و مالک و یکی موافق شافعی

و

و این قول مختار و مفتی به علمای حنابله **نوع دوم** از کشتن آنکه در
حالت ضرورت باشد یعنی در حالتی که قدرت و اختیار ندارد و به
سر بریدن حیوان و طیور چنانچه گذشت روا است در مذهب
ابو حنیفه که حیوان و طیر را در محل ضرورت زخم زند به هر جا که
باشد از بدن او و بخورد خواه آن حیوان و طیر صید و شکاری
باشد یا خانگی و اهلی باشد که وحشی گردیده باشد چنانکه گرفتن و
کشتن او حاجت بصید کردن داشته باشد پس اگر مرغ خانگی
وحشی گردد روا است که او را بخورد و هر نوع که باشد گوشت او
حلال است و همچنین اگر شتر یا گاو تخمی وحشی گردد چنانچه خداوندش
بی امداد و معاونت جماعتی از گرفتن و کشتن او عاجز باشد
و هر نوع که او را بخورد گوشت او حلال است هر چند که این گاو و
شتر در شهر باشند اما اگر گوسفند تخمی در شهر وحشی گردد کشتن
او باین طریق روا نباشد و واجب باشد که او را بالطریقی که در وقت

قدرت واختیار بکشند بکشند واگر گوسفند در صحرا وحشی
گردد ودرا بهر طریق که بکشند جایزست چه او حکم صید وشکار
دارد وگاو وشتر اگر قصد کشتن شخصی کند این ان را بهر طریق
که بکشند جایزست وهمچنین اگر گاو یا شتری در چاهی افتاد
وقدرت ندارد در بیرون آوردن تا ذبح کردن او چنانچه
که تواند جایزست که او را بکشند بهر طریق که تواند وگوشت
او حلالست مسئله پیش حنفی انست که اگر عقده وگره نای
گلو محل ذبح کردن بطرف سینه وبالاتر ازوی بریده شود
حرامست گوشت او کشته لیکن بسیاری از علمای حنفی فتوی
داده اند که حلالست هرچند که عقده بطرف سینه ماند یا
بطرف سر ماند مسئله پیش حنفی سنت انست که گوسفند وگاو
را ذبح کنند وشتر را نحر واگر ذبح کنند چیزی را که نحر باید
کرد یا نحر کنند چیزی را که ذبح باید کرد جایزست لیکن کراهیت

هردو

ار

کرده باشند مسئله پیش حنفی مکروه است ذبح کردن وبریدن
بمرتبه که بنخاع رسد یعنی باستخوان گردن وصاحب خزانه نخاع
را حبل تفسیر کرده وبعضی گفته اند که نخاع عبارتست از رگ
سفید که میان استخوان گردن میباشد وتا دم کشیده است
واین اصح اقوالست واین درصورتیست که حیوان را از جانب
حلقوم بکشند که اگر از پس گردن برند ودرین مسئله پیش حنفی
تفصیل است اگر از پس گردن او را چنان برند که پیشتر از
حلقوم ومری وهر دو شهرگ بریده شود یا سه عضو از این ار
چهار عضو بریده شود پیش از آنکه از چهار عضو یا سه عضو
یا بیشتر از ان چهار عضو بریده شود بمیرد حرامست گوشت او
مسئله پیش حنفی انست که اگر کسی جانوری را ذبح کرد و
ان جانور حرکت کرد بعد از ذبح وبیرون امد از وی خون مسفوح
حلالست گوشت او واگر خون مسفوح بیرون آید وحرکت نکند با

و حرکت کند و خون مسفوح بیرون نیاید حلالست از جهة
آنکه علامت حیات یکی ازین دو امرست و اگر حرکت نکند و
خون مسفوح بیرون نیاید حرامست و این همه بر تقدیریست
که عالم نباشد بحیات حیوان پیش از ذبح که اگر عالم باشد بحیات
او پیش از ذبح و او را ذبح کند حلالست اگرچه حرکت نکند
و خون مسفوح بیرون نیاید **مسئله** پیش حنفی آنست که اگر
کسی گوسفندی مریض کشت و هیچ چیز او بعد از ذبح حرکت
نکرد مگر دنبال او و اگر دهن برهم نهاد حلالست و اگر گشاده
شود حرامست و همچنین اگر چشم را برهم نهاد حلالست و اگر چشم
را گشوده است و اگر پا را انجوند کشید و جمع کرد حلالست و اگر
پا را دراز کرد حرامست و اگر موی او برخواست و راست شد
حلالست و اگر موی او خوابید حرامست و این نیز بر تقدیریست
که عالم بزندگی او پیش از کشتن نباشد که اگر عالم بحیات او ست

پیش از کشتن حلالست بهمه حال **مسئله** پیش حنفی آنست که اگر
چهارپای دشوار زاید شخصی دست در اندرون وی کند و
بچه که در شکم اوست بکشد حلالست بهر طریق که او را کشته باشد چون
کارد بر ذبح نباشد **مسئله** پیش شافعی هشت چیز در ذبح
حیوان شرطست **اول** آنکه کارد تیز باشد **دوم** آنکه
کارد تیز و رو قوت بر گردن حیوان براند و بعجلت ذبح کند
سیم آنکه آنکس که ذبح میکند رو بقبله باشد **چهارم** توجه
ذبیحه است بقبله و در کیفیت توجه ذبیحه بقبله سه وجه گفته اند
یکی آنکه مواضع مخصوص مذبح را بطرف قبله کنند نه روی
حیوان را و این وجه را اظهر گفته اند و دیگر آنکه جمیع بدن
حیوان را بطرف قبله کنند **پنجم** گفتن تسمیه است و تفصیل
آن گذشت **ششم** نحر کردن شترست و ذبح کردن باقی
حیوانات و مرغی در حالیتی یعنی نحر و ذبح بریدن حلقوم

و شافعی است و اگر ذبح کند شتر را و نحر کند گوسفند و گاو را حلالست
و مکروه نیست آنچه کرده و اگر چه ترک مستحب است و معمول دیگر
شافعی است که مکروه است و مالک برین رفته که اگر شتر را ذبح
کنند و گوسفند را نحر کنند حلال نیست و در گاو حلیت نحر و ذبح
هر دو حاصل میشود **هفتم** آنست که گاو و گوسفند را بر
پهلوی چپ بخوابانند و پای راست او را رها کنند و دو دست و پای
چپ او را ببندند و شتر را نحر کنند ایستاده بر سه پای و زانوی
او را بسته باشند یا او را بدو زانو بخوابانند **هشتم** آنست که محلی
که چهار پاره کشته پیش از آنکه روح از بدن او مفارقت کند
او را پوست نکنند و گردن او را نشکنند و هیچ عضو دیگر از اعضای
او جدا نکنند و او را حرکت نکنند و از جای بجای نکشند و بریدن
زیاده نکنند بمرتبه که بنخاع رسد و معنی نخاع پیشتر گذشته **مسئله**
پیش شافعی آنست که اگر کسی حیوانی را از پس گردن برد بطریقی

که بریدن منتهی شود بحلقوم و مری ملاحظه کنند اگر حرکت حیوان
مثل حرکت مذبوح است محلی که بریدن بحلقوم و مری رسیده است
گوشت آن حیوان مردارست و بریدن حلقوم و مری بعد از ان
بیفایده و اگر در حیوان حیات مستقره هست ببرند حلقوم و مری
را که حلالست گوشت آن حیوان همچنانکه ببرند دست یا پای حیوانی
را بعد از ان او را ذبح کنند و مالک و احمد حنبل برین رفته اند
که حلال نیست گوشت آن حیوان از جهت عدول از ذبح کردن
مامور به در شریعت **مسئله** پیش شافعی آنست که اگر بالا تر از
نای حلقوم بریده شود و او یا پایان ماند حرامست گوشت آن
کشته **مسئله** پیش شافعی آنست که اگر دو شتر یا دو گاو در چاهی
افتند یکی بالای دیگری و کسی بزند بنیزه حیوانی را که بر بالاست
و بکشد و حیوانی که در زیر او است بمیرد بسبب گرانی و ثقل
آن حیوان بالایی یا و رسیده حلالست حیوان بالایی که بزخم نیزه

مرده و حرمت حیوان زیرین که بسبب ثقل و گرانی مرده و اگر زخم
تیزه از حیوانی که در بالاست بگذرد و بحیوان زیرین برسد و
هر دو بان زخم بمیرند حلالست گوشت هر دو و اگر شک واقع شود
که آیا حیوان زیرین بسبب زخم مرده یا بسبب ثقل و گرانی و
اگر داند که زخم تیزه پیش از مفارقت روح باو رسیده حلالست
گوشت او و اگر نداند که زخم تیزه پیش از مفارقت روح رسیده
یا بعد از مفارقت صاحب تهذیب در فتاوی که گفته که محتملست
و چنین حلیت و حرمت **مسئله** بمذهب ابو حنیفه است که اگر مرغ
خانگی [illegible] در ختی محکم کرد بوجهی که صاحبش او را نتواند
گرفت و گمان برد که هلاک میشود یا میگیرد او را به تیر و تیزه
هر چه از آلات برند و بکشد حلالست **تتمه** در بیان احکام جنین
یعنی بچه که در شکم مادر باشد بمذهب اهل سنت بدانکه بچه که در شکم
مادر باشد و مادر او را بکشند از دو حال بیرون نیست یا خلقت و ترکیب

او تمام نشده باشد یا آنکه خلقت و ترکیب او تمام شده بقول اصح
در جمیع مذاهب حرامست و آنچه خلقت او تمام شده آنست که موی
بر او روییده اگر بعد از کشتن مادرش مرده یا مشرف بر موت از شکم
مادرش بیرون آید حلالست گوشت او بمذهب مالک و محمد که از
اصحاب ابو حنیفه است ذبح او همان ذبح مادرش است و آنچه مشهور
موی نروییده باشد و مرده حلالست بمذهب شافعی و احمد حنبل و ابو یوسف
که از اصحاب ابو حنیفه است ذبح او همان ذبح مادر اوست و
پیش ابو حنیفه و زفر و حسن بن زیاد حرامست هر بچه که از شکم
مادرش مرده بیرون آید خواه خلقتش تمام شده باشد و
خواه موی بر او روییده باشد و خواه نروییده و هر بچه که از شکم
مادرش زنده بیرون آید و حیوة او محقق شود و او را ذبح کنند حلال
گردد باتفاق و شیخ ابو محمد صاحب کتاب فرق که از علمای
شافعیه است گفته که هر حیوان را که بچه در شکم داشته باشد و او را بکشند

اگر بچه او بعد از کشتن مادر در شکم ساکن شد و حرکت نکرد حلالست
گوشت او و اگر بعد از ذبح مادر بچه در شکم حرکت کرد و اضطراب
نمود و بعد از آن ساکن شد صحیح آنست که حرامست و اگر بچه از
شکم مادر بیرون آید و حرکت او حکم حرکت مذبوح داشته
باشد حلالست گوشت او بی آنکه او را ذبح کنند بمذهب شافعیه
و اگر بعد از ذبح کردن مادر بچه از شکمش بیرون آید و
در وی حیوة مستقره باشد قاضی حسین و صاحب تهذیب
که از علمای شافعیه اند گفته اند که حلال نمیشود مگر بذبح کردن
از جهت آنکه مقدور علیه است و قفال گفته که حلالست بغیر
ذبح کردن بدلیل آنکه خروج بعضی از ولد از شکم حکم عدم
خروج او دارد در عده و غیرها و نووی قول قفال را اصح
گفته است مسئله اگر گوسفندی میدوید و یک دست او شکسته شد
آیا بذبح کردن آن دست حلال میشود تتمه در بیان ملخ

متعذر بلع و طریق تذکیه آن بمذهب امامیه و اهل سنت بند آنکه
ملخ بجمیع مذاهب حلالست و او را احتیاج ذبح کردن نیست و گرفتن
او ذبح اوست بجمیع مذاهب و در گرفتن تسمیه گفتن شرط نیست
و همچنین اسلام کسی که ملخ میگیرد شرط نیست چنانچه در ماهی گذشت
اما پیش امامیه شرط است که مسلمان محل گرفتن مشاهده باشد و شافعی
و حنفی و حنبلی بر آنند که ملخ بهر نوع که بمیرد خواه بسببی چنانکه در
ماهی گذشت و خواه بغیر سببی بمرگ خود بمیرد حلالست و مالک
گفته که ملخ گاهی حلال میشود و جایز است خوردن او که سرش
از تن جدا کنند و بریان کنند و پیش امامیه آنست که اگر ملخ بمرگ خود
در صحرا یا در آب بمیرد حرامست و همچنین اگر ملخ را پیش از آنکه بگیرند
بسوزند حرامست و حلالست خوردن ملخ با چیزی که در شکم
اوست و زنده خوردن او هم حلالست و امامیه گفته اند که ملخی
که نپرد و پر برنیاید مشغول الحلالست و دبا بفتح دال و یا است

و الاغ را دو معنی گفته اند یکی آنکه و باء عربی است از ملخ کوچک
که مستعمل نیست در بریدن و بعضی گفته اند که با جیم است بملخ
میماند **باب نهم** در بیان حلیت و حرمت حیوانات و طیور و این
باب مشتمل است بر سه فصل و چند مسئله **فصل اول** آنچه در بیان حلال است
و حرام و مکروه از حیوانات و طیور معتبر است بدانکه حیوا
نات و طیور بر دو قسم اند بری و بحری و احکام حیوانات
بحری در صید ماهی گذشته و حیوانات بری بر چهار نوع اند
بهایم و طیور و سباع و حشرات **نوع اول** در بیان احکام
بهایم یعنی چهارپایان و آن بر دو قسم اند انسی و وحشی
از بهایم انسی حلال است گوسفند و گاو و شتر و گاومیش
و مکروه است اسب و استر و خر کراهیت در استر زیاده است
از خر کراهیت و در خر زیاده است از اسب و بعضی از
علما گفته اند کراهیت در استر زیاده است و حلبی گفته شتر و گاو

و گاومیش مکروه است و از بهایم وحشی حلال است گاو
کوهی و بز کوهی و گاومیش وحشی و آهو و گور و یحمور یحمور
نوعیست از حیوانات وحشی که دو شاخ بلند بطریق دو اره
دارد و در کنار شنخو رجنگلی دارد و تن خود را
را پاک میکند و پیش میرود و هر سالی یکبار شاخ می اندازد
و این نوعی است از حیوان ابن ادریس از علمای امامیه
گفته که گور مکروه است و باقی چهارپایان غیر مذکور حرام اند که گوشت
ایشان **نوع دوم** در بیان احکام طیور بدانکه از مرغان
آنچه طوق دارد حلال است مثل قمری و موسیجه و کبک و دراج
و طیهو و کلنگ و کبوتر و مرغ خانگی و مرغ صحرایی و چکاوک
و کلنگ و زاغ سیاه که پا و منقار او سرخ است و زاغ
خاکستر رنگ و بط و قاز و سرخاب و گنجشک تمام حلال اند
و مکروه است هدهد و پرستو و فاخته و چوچال و قنبره و

کراهیت حرام و شقراق و صلوم از اینها زیاده است
و حرامست کلاغ پیسه سیاه که در کوهها میباشند و مردار میخورد و
و طاوس و شب پره نیز حرامند کلاغ پیسه که انرا عقعق گویند و
دم سیاه دراز که انرا بالعربی عقعق میگویند در خراسان
بعکه مشهور است و بعضی اورا شتر دم میگویند اما کلاغ سیاه
و خاکستری که در معموره بسیار است انرا غراب میگویند بوی
بعضی گفته اند حلالست و شیخ علی فرموده که احوط تحریم است
هر جانوری که سنگدان و چینه دان و خار پس پا چنانچه
دراج و خروس داشته باشند **فایده** بدانکه حلالست
نزد امامیه هر جانوری پرنده که سنگدان و چینه دان
و خار پس پا چنانچه دراج و خروس داشته باشند **فایده**
بدانکه حلالست نزد امامیه هر جانوری پرنده که سنگدان
و چینه دان و خار پس پا داشته باشد گوانکه در شرع حکم حرمت

ان

ان وارد شده باشد و لازم نیست که این هر دو سه را داشته باشد
بلکه یکی ازین سه چیز که بوده باشد کافیست و همچنین حلالست که هر
پرنده که در محل پریدن بال خود را حرکت دهد و انچه در محل
پریدن بال را کشاده میدارد و حرکت نمیدهد حرامست و اگر در
محل پریدن گاهی بال خود را حرکت میدهد و گاهی نه اگر حرکت
دادن بالش زیاده است از حرکت ندادن یا هر دو برابر است
حلالست و اگر حرکت دادن بالش کمتر باشد حرامست و در عالم
آبی نیز همین شرطاست هرچه چینه دان یا سنگدان یا خار
پس پا دارند یا آنکه در محل پریدن بال را حرکت میدهند
یا حرکت دادن بال بیشتر است یا برابر حرکت ندادن است
حلالست و اگرچه ماهی میخورده باشند **نوع سیم** سباع و
بهایم و طیور است در مذهب امامیه جمیع سباع بهایم که ایشان
جراحت میکنند حیوانات را و صید مینمایند حرامست مثل شیر

و پلنگ و سگ و یوز و گرگ و گربه دشتی و گربه خانگی و
و موش و خوک و روباه و کفتار و شغال و خرگوش و سمور
و وراسو و همچنین حرامست جمیع سباع طیور یعنی آنچه بچنگال
خویش جراحت میکند و صید مینماید طیور را مثل چرغ
و باز و باشه و شاهین و شنقار و چرغ و کرکس و عقاب
و لاشخور و رخم و موشگیر **نوع چهارم** حشرات و در مذهب
امامیه جمیع حشرات مثل مار و کژدم و موش خانگی و موش دشتی
و کیک و برد و سوسمار و سنجاب و خارپشت و نحل و کربک
و سام ابرص که آن را بزبان ترکی کرکدین گویند و کابرسا و جعل
و خرخوک و زنبور و مگس کبک و پشه و مگس شتر حرامست
مسئله بمذهب امامیه حلالست شیر هر حیوانی که گوشت
او حلالست و مکروه است و حرامست شیر هر چه گوشت او حرامست
و در شیر گوسفند یا گاوی که مرده باشد اختلافست و بعضی

از امامیه برآنست که حرامست و نجس و بعضی برآنند که حلالست
و پاکست و این قول را اصح اقوال گفته‌اند **مسئله** در مذهب
امامیه تخم جمیع مرغان تابع گوشت ایشانست هر چه گوشت
آن حلالست تخم او نیز حرامست و اگر مشتبه شوند تخم حلال
و حرام و فرق نتوان کرد طریق تمیزش آنست که بیند
آنچه هر دو طرفش متفق است یعنی هر دو سرش یکنوع است
حرامست و آنچه هر دو طرف او یکنوع نیست و مختلف است
حلالست و بیضه و تخمی که در شکم مرغ مرده باشد و پوست بالای
او محکم شده باشد پاکست و حلال با وجود که گوشت او
حرامست و نجس **مسئله** شاش و سرگین آدمی و جمیع حیوانات و
طیور ماکول اللحم و غیر ماکول اللحم بمذهب امامیه حرامست
مگر شاش شتر که بجهت استشفا خواستن مجوز خوردن آن کرده‌اند
و شاش و سرگین حیواناتی که گوشت آن حلال است پاکست

واز حیواناتی که گوشت ایشان نجس است حرام است و از حیواناتی
که گوشت ایشان مکروه است مثل اسب و شتر و سرگین ایشان مکروه است
مسئله بمذهب امامیه اگر شخصی پاره گوشت یافت و ندانند
که آن را ذبح کرده اند یا نه بعضی گفته اند که از آن اجتناب
نمایند و بعضی گفته اند که بالای آتش نهند اگر انقباض در او
پیدا شود بدانند که پاک است و حلال و اگر انبساط پیدا کرد
میته است و حرام مسئله در مذهب امامیه حرام است از حیوانی
که او را ذبح میکنند پانزده چیز اول خون مسفوح و مراد از آن
خونی است که بیرون آید وقت بریدن عروق نه خونی
که بعد از ذبح کردن در گوشت بماند که آن بمذهب شیعه حلال است
و پاک و حرام است خون غیر مسفوح از حیوانی که گوشت آن
حرام است مثل میمون و ضفدع اگرچه نجس نیست دوم فرث
یعنی سرگینی که در شکنبه میباشد و هنوز تمام منهضم نشده باشد

سیم طحال یعنی سپرز چهارم قضیب یعنی ذکر پنجم انثیان یعنی
هر دو خایه ششم مشیمه و آن پوستیست که بچه در وی میباشد هفتم
مراره یعنی زهره هشتم مثانه یعنی موضع شاش نهم
فرج یعنی کس ظاهر و باطن او حرام است و بعضی گفته اند غرض
از باطن فرج رحم است دهم نخاع یعنی حرام مغز یازدهم
علباوان دو پی زرد است که از پس گردن کشیده تا دم
دوازدهم ذات الاشاجع و مراد از آن اصول اصابع است
که متصل میشود بظاهر کف سیزدهم حدق یعنی سیاهی چشم
چهاردهم خرزة الدماغ و آن چیزیست زرد و مقابل
نخودی که در میان مغز سر باشد پانزدهم غدد و آن
مشهور است و بعضی فرث را داخل سرگین داشته محرمات
را چهارده گفته اند چنانچه از این ابیات معلوم میشود شعر
چهارده چیز ز اجزای ذبایح میدان که حرام است بنزد ار

که اگر استحلال شد عدد و دوات نتاج حدق و فرج و قضیب و
انثیان و دم و نخاع و غدد و طحال و مثانه و امثال آن حرام است و
مشیمه و خرزه یا دیگر این که قرار باشد ز حلال مسئله
مکروه است بمذهب امامیه گوشت و دل و رگها تمام مسئله
بمذهب امامیه که حلال است گوشت او حرام میکرد و بخورند و چه
مسئله هر حیوانی که شیر خوک خورد بمرتبه که از آن گوشت او
محکم شود حرامست گوشت او و گوشت نسل او اما اگر بمرتبه نخورد
باشد اما باین مرتبه که گفتم نرسیده باشد مکروه است گوشت او
و سنت است که او را هفت روز چیز پاک بخورانند بعد
از آن گوشت او بخورند دوم هر چهارپایی که آدمی با او مباشرت
کند حرام میشود گوشت او و نسل او و همچنین است حکم با تبع
حیوانات حلال گوشت چون مرغ و ماهی و غیر آنها سیم
حرامست گوشت حیوانی و طیری که سرگین آدمی را غذای

غذای خود سازند و چیزی دیگر نخورند چندانکه گوشت
بروید و استخوان سخت شود و بعضی بیک شبانه روز تقدیر
کرده اند و طریق استبرا و پاکی او آنست که مدتی که در شرع
مقرر شده او را ببندند و علف و دانه پاک بدهند تا حلال
شود و مدت استبرای شتر چهل روزست و از آن گاو
بقول اظهر بیست روز و از آن گوسفند ده روز و از آن
بط و آنچه بدو ماند پنج روز و از آن مرغ خانگی و آنچه
بدو ماند سه روز و ماهی یک شبانه روز و در غیر این
حیوانات و طیور مدتی معین نیست استبرای این تا
آن میشود که حکم سرگین خواری از ایشان دور شود و آن را
سرگین خوار گویند مسئله در مذهب امامیه است
که اگر گوسفندی شراب خورد گوشت او حرام نمیشود
لیکن گوشت او را باید شست و خورد و آنچه در شکم او باشد

نوشتم
درین دار
همان
نشانه

بباید خورد و همچنین اگر گوسفند بی تاش نجس بخورد گوشت
او حرام نمیشود و انچه در اندرون اوست باید شست و خورد و
پیش امامیه حرامست بیتابیه اما حلالست استعمال انچه حیات
در و حلول نمیکند از میته و انچه حیات در ان حلول نمیکند یازده
چیزست ۱ استخوان ۲ دندان ۳ ناخن ۴ شاخ ۵ پشم ۶ مو ۷ کرک ۸
پر بشرط انکه این هر چهار را ببرند و اگر برکنند موضع اتصال
را باید شست ۹ لحم بشرط انکه پوست بالا داشته باشد ۱۰ بیضها
۱۱ پنیر براصح اقوال چنانچه گذشت و حرامست استعمال این
از سگ و خوک و کافر خواه زنده باشند و خواه مرده چه
این هر سه نجس العین اند **فصل دوم** در بیان انچه حلالست و
حرام از حیوانات و طیور بدانکه نزد ابو حنیفه بدانکه بیمار
جمیع هر حیوان که بدندان جراحت کند و صید نماید حرام
بود مانند شیر و گرگ و خوک و پلنگ و یوز و کفتار و میمون و شغال

و گربه خانگی و گربه جنگلی و فیل و همچنین حرامست هر مرغی که بچنگال خود
جراحت کند و صید نماید مثل باز و چرخ و باشه و شاهین و عقاب و
موش گیر و سنقر و کرکس و مانند اینها و همچنین حرامست مرغان که
مردار میخورند و همچنین حرامست انچه مسکن میسازند در زمین مثل
سوسمار و سنگ پشت و خارپشت و روباه و موش خانگی و موش
دشتی و راسو و وشق و سمور و سنجاب و مار و کژدم و چلپاسه و
شب پرک و نیز حرامست هر جانوری که نفس سایله ندارد و مثل مگس
و زنبور و پشه و کیک و مگس مگر ماهی و ملخ که این نفس سایله ندارند و جمیع
مذاهب حلال اند و غراب برسه نوع است یکنوع انست که بیراز
را نمیخورد و ان را زاغ سیه گویند حلالست و یکنوع دیگر انست
انست که هم دانه میخورد و هم مرداری این نیز نزد ابو حنیفه
حلالست و پیش ابو یوسف حرامست و عکه و کلاغ و شترمرغ و کرکس و طاوس
و طوطی و هدهد و بوم پیش ابو حنیفه حلالست و محمد گفته که اگر عکه

مرداری خورد گوشت او نخورند و حرامست گوشت خوك پیش حنفی
و همچنین گوشت اسب نیز حرامست پیش ابو حنیفه اما پیش اصحاب او محمد و
ابو یوسف حلالست و فتوی برینست نزد ابو حنیفه حرامست و نزد
محمد و ابو یوسف درین مسئله تفصیلی هست و گفته اند که اگر پدر استر
اسب باشد و مادر خر گوشت او مکروه است و اگر پدر استر خر باشد و
مادر اسب درین دو قولست یکی آنکه مکروه است و یکی آنکه مکروه
نیست و حلالست پیش ابو حنیفه از حیوانات انسی گاو و گاومیش
و گوسفند و شتر و از وحشی گاو وحشی و بز کوهی و میش کوهی و آهو
و گورخر و خرگوش **مسئله** بمذهب ابو حنیفه مکروهست خوردن
گوشت حیوانی که مرداری خورد چنانچه ازان در گوشت او
پیدا شود با اینکه بوی بد گرفته باشد و اگر چنین نباشد مکروه
نیست بچه پیش حنفی اگر بره را بشیر خوك پرورش دهند گوشت او
بی کراهیت توان خورد و حنیفه را در پایکه و اشترای حلال یعنی

حیوان بسرگین خوار و قولست یکی آنکه شتری که همیشه مردار
خورده باشد پس او را چهل روز ببندند و دانه و علف پاك
بدهند پاك میشود و گاو را بیست روز و گوسفند را ده روز و
مرغ را سه روز و دیگر روایت دیگر آنست که همه اینها را سه روز نگاه
دارند و دانه و علف پاك بدهند که پسندیده است اما فتوی
برانست که چندان ببندند و دانه و علف پاك دهند که بوی
بد از گوشت او برود **مسئله** پیش حنیفه در گوسفند هفت چیز است
که خوردن آن علما گفته اند مکروه است و در معنی کراهیت
اختلاف کرده اند بعضی گفته اند که کراهیت بمعنی حرامست و بعضی
گفته اند مراد از کراهیت ترك اولی است نه حرام و آن هفت چیز
این است ذکر و خصیتین و فرج و غدود و مثانه
و زهره و خون که از گوشت یا جگر یا سپرز یا دل ابدا نا خون
که ریخته شود و ریختن حرامست باتفاق علما و در بعضی روایت

نوشتم
درین دفتر [illegible]
بماند از من یادگار
نشانه اگر کو[illegible]
یکی سی [illegible]
تا بود [illegible]
[illegible]
مسلم
مسلم
مسلم

امده که بنت بازه یعنی حرام متنکرده است اما فتوی بر انست
که مکروه نیست و نجم الدین عمر نسفی در تفسیر خود اورده که بیر
و استخوان مرغ نتوان خورد و پس برین روایت انچه عادت شده
که استخوان کبوتر بچه میخورند نباید خورد مسئله بمذهب ابو حنیفه
و شافعی سرگین جمیع حیوانات نجس است و حرام و شاشه و راز گو
بمذهب ابو حنیفه حلالست حنفی پلیدست و همچنین از البیشه و بو
حمار ازاب پاکست و همچنین شاش حیوانی که گوشت او حلال باشد پاکست
و عمل مردم برین و است مسئله پیش ابو حنیفه سرگین و پس
اکنده هر طیری که گوشت او حلالست پاکست مگر از مرغ خانگی و بط
و غاز که سرگین اینها نجس است و همچنین پیش حنفی سرگین سباع
طیور نیست بحری و باز و چرغ و امثال اینها پاکست و حیوانی
پرمیت و محمد گفته پلیدست فصل سیم در بیان انچه حلالست و حرام
از حیوانات و طیور بمذهب شافعی و حنبل و مالک بدانکه بمذهب

شافعی و حنبل حرامست هر جانوری که بدندان خود شکار میکند
و صید میگیرد مثل شیر و پلنگ و ببر و سگ و خوک و خرس و میمون و فیل
و یوز و امثال اینها و همچنین هر مرغ که بچنگال خود صید و شکار میکند
حرامست چون باز و بحری و چرغ و امثال اینها و همچنین هر چه
حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام امر بکشتن ان فرموده
حرامست چون مار و کژدم و کرکس و کلاغ پیسه و موش کور و همچنین
حرامست انچه حضرت رسالت پناهی علیه السلام از کشتن ان منع
فرموده اند چون مورچه و زنبور عسل و فرستوک و هدهد و شب
پرک و همچنین حرامست سیاه گوش و راسو و خارپشت و بجل و ضبوع
و طوطی و بوم و درکلاک و طاوس و عکه خلافست غزالی گفته
اظهر انست که لکلک حلالست و شیخ الاسلام گفته که فتوی بر انست
که هر سه حرامند و حلالست زاغ سیاه و خاکستر رنگ اما در کلاغ
سیاه اختلاف کرده اند فتوی بر انکه حرامست پیش شافعی کر

حشرات مثل موش و مار و کوس و جز آن بتمام مکروه است مسئله
پیش شافعی حرامست گوشت چهارپا که مردارخوار باشند و بعضی از
شافعیه گفته اند که مکروه است و طریق پاک ساختن آن آنست که آن
حیوان را ببندند و دانه و علف پاک آنقدر بدهند که بوی نتن
از گوشت او برود و بعد از آن نه مکروه است و نه حرام مسئله
پیش مالک و ابو عبدالله قوسنجی که از اصحاب شافعی است گوشت فیل و
کربه خانگی حلالست مسئله بمذهب شافعی استر و خر و هرچه متولد شود
و میان حلال و حرام حرامست مسئله بمذهب شافعی مرغابی که در
آب میباشد گوشت همه حلالست مگر لکلک در دو قولست مسئله
بمذهب حنبل خر و استر حرامست و بمذهب مالک مکروه و بعضی از
اصحاب مالک بر حرمت هر دو رفته اند و بمذهب حنبل گوشت اسو
و جانور وحشی حرامست باب دهم در احکام سور و عرق و لعاب.
حیوان آبی بدانکه سور و لعاب بنده آدمی است که حیوانی خورد

نوشتم
درین دار وا
بماند از من یا
نشانه اگر کو
مکسی گا
با بود کو رخ
بستن از

آلتی حرامست و در گربه وحشی شافعیه را دو قولست اصح آنست که
حرامست و حلالست پیش شافعی و مالک و حنبل شتر و گاو و گوسفند
وحشی و اهلی و اسب و گاومیش وحشی و اهلی و آهو و گور و گوسفند وحشی
و روباه و کفتار و سوسمار و موش دشتی و سمور و سنجاب و قاقم
و فنک و حواصل و شافعیه را در موش دشتی و سمور و سنجاب و
قاقم و فنک و حواصل دو قولست اظهر آنست که اینها نیز حلالند
و همچنین حلالست فاخته و کبوتر صحرایی و خانگی و چغوک و بلبل و
مرغ خانگی و کلنگ و حکینه و شترمرغ و بط و قاز و آنچه بر شکل
مانند اینها باشد شافعیه حلیست مرغان که دانه چینند و شانه
حرمت آنکه مردارخورند و گوشت بمنقار برکشند و حرامست پیش
شافعی و حنبل مگس و پشه و کیک و باقی حشرات و پیش مالک
گوشت سباع بهایم مثل سگ و شیر و گرگ و امثال اینها و سباع
و طیور مثل چرغ و باز و بحری و شاهین و مانند اینها و گوشت

حرام

باشد و اهل سنت آن را استعمال میکنند و پس مانده طعام و شراب

باشد و اهل سنت آن را استعمال میکنند و پس مانده طعام و شراب
و در اصطلاح علمای امامیه سور عبارتست از آب اندکی که مباشر
جسم حیوانی شود و نه آنکه فاضل شود از خوردن حیوان و
پس و این باب مشتمل است بر دو فصل و چند مسئله **فصل اول**
در مذهب امامیه سور و عرق جمیع حیوانات تابع آن حیوانست در
پاکی و کراهت و نجاست یعنی هر حیوانی که پاکست مثل گوسفند و
گاو سور و عرق او پاکست و هر حیوانی که پلیدست سور
و عرق او پلیدست و هر چه مکروه است مثل خر و استر سور و
عرق او مکروه است سور حیوانی که سرگین خوار و جلال از مرغ
خوار بشرط آنکه دهن ایشان از نجاست پاک باشد چه اگر دهن
ایشان پلید باشد سور ایشان نجس خواهد بود و مکروه است سور
مرغ خانگی و فیل و هر حیوانی که گوشت او نخورند بقول اکثر
و همچنین مکروه است بر قول اقرب سور موش و مار و کژدم و سام

و ابرص و روباه و خرگوش و جمیع مسوخات و تحقیق مسوخات
پیشتر گذشته است و پاکست عرق شتر سرگین خوار و بعضی گفته اند
نجس است و **مسئله** بمذهب امامیه از آدمی آنچه مسلمانست پاکست
سور و عرق او و در این حکم و حیض و خنثی و کسی که جنب باشد
و زنی که حیض و نفاس یا استحاضه داشته باشد مساویست
و بعضی از علمای امامیه گفته اند که عرق جنب از حرام نجس است و
بعضی گفته اند پاکست و فتوی بر اینست و پلیدست سور و عرق
کافر و ناصبی و خارجی و غلات و آنهائی که خدا را جسم
میگویند و کسانی که منکر ضروریات دین باشند مکروه است
پس مانده ولد الزنا و زنی که حیض داشته باشد و از نجاست
احتراز نکند **فصل دوم** در بیان سور و عرق حیوانات
بمذهب اهل سنت **مسئله** در مذهب حنفی پاکست پس مانده
طعام و شراب آدمی مسلمان و کافر بزرگ و کوچک زن و مرد و خنثی

و خنثی جنب و حایض حلال زاده و حرامزاده و همچنین
پاکست سور و عرق هر پرنده و چرنده که گوشت ایشان حلال
باشد بغیر از گاو سرگین خوار و مرغ خانگی که سر داده باشند و
نجاست میخورده باشند که چنین باشد این هر دو مکروه است
و نجس است سور درنده سگ و خوک و شیر و گرگ و پلنگ و باقی
سباع بهایم که گوشت ایشان حرامست و مکروه است سور درنده سباع
طیور مثل باز و چرغ و باشه و امثال اینها و بعضی از حنفیه
بر آنند که سور درنده اینها مکروه نیست و این قول را اصح گفته اند
چه ایشان بمنقار خشک خود آب میخورند و لعاب ایشان با آب
مخلوط نمیشود و سور درنده گربه و مار و کژدم و کرباسه پاکست
اما مکروه است بکراهت نه تنزیهی نه تحریمی یعنی آنکه اولی و احتیاط
آنست که احتراز کنند از آن و علما حنفیه در سور استر اختلاف
کرده اند چنانکه در گوشتش پاکست و فتوی بر اینست که سور استر

پاکست

پاکست و سور درنده خر و استر نیز پاکست و فتوی بر اینست لیکن
اگر استر و خر طعام و شراب خورند درین دو روایتیست
روایت حرامست با وجود پاکی و فتوی بر اینست و پیش حنفی
عرق و لعاب هر جنبنده حکم سور درنده او دارد **مسئله**
در مذهب شافعی آب دهن و آب چشم و آب بینی و عرق و سور درنده
شراب و طعام جمیع حیوانات حکم آن حیوان دارد در نجاست
و طهارت و کراهت و پیش شافعی جمیع حیوانات پاکست مگر سگ
و خوک و آنچه متولد گردد از هر دو و سور جمیع اینها که گذشت
از جمیع حیوانات پاکست پیش شافعی و خون و شاش و سرگین
و قی آدم و تمامی حیوانات نجس است پیش شافعی هر چند گوشت
ایشان حلال باشد و ابو سعید اصطخری و رویانی از شافعیه
و مالک و حنبل بر آنند که شاش و سرگین چهارپایان پاکست
مسئله پیش شافعی و حنبلی سور درنده سباع بهایم مثل شیر و گرگ و

وپلنگ و مانند اینها بجنس ابلیس مانده گربه پیشش جبلی بکرده است
و بهمچنین پیشش جبلی پس مانده خوک و ابتر بجنس است و در روایت
دیگر آنست که مشکوک بقیه است یعنی پس مانده از آن خوک و ضو میسو
ساعت اما تیمم نیز باید کرد تا نماز صحیح باشد و این قول موافق
حقیقی است **مسئله** پشتاعی جمیع مرده ها بجنس اند مگر مرده آدمی
و ملخ و ماهی که این هر سه پاک است و مرده که او را نفس سایله هست مثل
مگس و پشه اگر در مایعی مثل سرکه یا عسل و مانند اینها بمیرد و مانعیه
را در پیش دو قولست اظهر آنست که آن مایع را نجس نمیکند و این
اختلاف در جانوریست که نشو و نمای او در آن مایع نباشد اما اگر
نشو و نمای او در آن مایع باشد و در آنجا بمیرد بجنس نمیشود آن
مایع بخلاف **خاتمه** در بیان کلامی در احکام حلیت و حرمت
دیگر اهت حیوانات و طیور و حشرات و بعضی از خواص و غرایب
حکایات که از ایشان نقل کرده اند و درین خاتمه اول نام

حیوانات و طیور بعربی بعد از آن بفارسی بعد از آن بترکی
بعد از آن بدکنی ذکر کرده ایم بر ترتیب حروف تهجی **حرف الالف**
ابل را بفارسی شتر گویند و بترکی دوه و بدکنی اوت و شتر
نر را عرب جمل گویند و ماده را ناقه شتر جانوری عجیب الخلق
قوی هیکل کم خور بارکش فرمان بردار است چنانچه در صفت
او گفته اند **شعر** حلیمی ره نوردی بردباری ع نگار از جهان
قانع بخاری ش و عرب در متابعت مردم را باو تشبیه کنند و گویند
اطوع من الجمل و مشهور است که محلی که عربان میخواهند که قافله
بسیار در زمان اندک طی کنند اشعار عرب را باهنگی خاص
میخوانند و او را بسبب استماع آن شوق و ذوق دست دهد
و راه دور و دراز را از آن زانچه قطع میکند فلیس مرو **بیت** ناقه ز
عرب آسوده از رنج و تعب ع طی میکند با صد طرب روزه
ره دو هفته گزمان ش و از غرایب احوال شتر آنست که چون شش ساله

و پلیسیل اقتد فی الحال بمیرد و هرگاه عربان ببیابانی رسند
و آب نیابند و هر اشتر دو مثقال آب بخواهد بود او را بکشند آب ببرند
دیگر و تربانی که مصطلح ایشانست او را مکوشند چند روز آب
ساده دارد که بیشتر بیابانست و زیاده از آنچه عادت اوست آب
خورد میخورد و در آن مدت بر تشنگی صبر می‌نماید و شتر را اگر بسیار
میسازند و حضرت رسالت پناهی علیه الصلوة والسلام فرموده اند
که بدرستی که شتر آفریده شده از شیاطین و اگر مار شتر را بگزد و جگر
خورد تا زهر مار در وی اثر نکند و چون رنجور شود و برگ بلوط
خورد صحت یابد و شتر در میان عربان بسیار باشد **حجیم**
گوشت و شیر شتر حلالست بجمیع مذاهب الا حنفیه که ایشان گوشت شتر
را حرام میدانند و اهل سنت در شکستن وضو بخوردن گوشت وی
خلاف کرده اند بیشتر برآنند که وضو نمیشکند اما حنبل برآنست که
وضو میشکند و نووی از بزرگان مذهب شافعی است و او موافق

حنبلی است و شافعی خود اول برین بوده اما از این رجوع کرده
حکمت بدانکه شتر زهره ندارد و بجای زهره جگر او خریطه‌ایست
مانند زهره و درون لعابیست که اگر در چشم کشند شب کوری
دور کند و چون پشم شتر را بسوزند بر زخم ریزند خون باز ایستد
و چون موی او را بر ران چپ بندند سلس البول باز دارد
اگر مقدار نخودی از پنیر مایه شتر اعرابی بنوشند از جماعت
و آب بسیار کم میباشند قوت باه زیاده نماید او دیگر
ماهی بدید بیه شتر هر جا نهند مار بگریزد جزیه گویان
او بوسیر امیف بود **اسد** بفارسی شیر گویند و
شیر که ایسلان و بدکی داهنه یاک و او جانوری پر قوت
مهیب صاحب شوکت و دلیر است و او را در میان جانوران
منزله پادشاه میدارند چون صید کند و بوش و قدری از
باقی اعضایش بخورد و باقی را بگذارد و دیگر نیم خورده خود

بزود و باز نماند هیچ جانوری که با دو در مقام قسرو
ئی باشد قصاص بکند و زن حایض را الیب نرساند و
بر باد ده شود رتبه ارسطو حکیم گفته که بجنوع اشتر دیدم
روی او مانند روی آدمی و بدن او بسیار سرخ رنگ
و دنبال او مثل دنب کژدم و یک نوع دیگر بشکل کاو بود
و شاخها بمقدار یک بدست داشت و آنچه مشهور است در میان
مردمان بسیار است جانوریست بزرگ رنگ و زردی اش سرخی
مایل و از سر بینی او تا سر دمش خط سیاه کشیده و چون بزرگ
میشود بر شانه اش موبهای سیاه پیدا میشود و مشهور است
که شیر یک بچه بیش نمی زاید و بچه وی را اول گوشت پاره ایست
نه حرکت دارد و نه حس بعد از آنکه زاید ماده اش شبانه
روز نگاه میدارد و بعد از آن پدرش نزدیک آید و باد در
وی میدمد با حرکت و صورت و شکل شیر پیدا میکند و عمر

دراز

دراز دارد و علامت پیری او آنست که دندانهای وی
می افتد از دهان او بوی بد می آید و از خروس سفید و طاوس
میترسد و آنرا از گربه و چوب زدن بر طشت میتوان هم
میکرد و از آتش هراسانست پیوسته تب دارد و از نیم
مورچه در نمک زار گریزد چه اگر مورچه در میان پنجه اش
رود از آن خلاص نتواند شد در مجمل التواریخ گفته شیر
را در روم تو الید نیست و شتر را در ولایت خطا نمی باشد
و هر کس از تجار که شتری بدان ولایت برد او را زر بسیار
میدهند و از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم روایت
که دعای شیر این است اللهم لا تسلطنی علی احد من اهل
المعروف فخدایا مرا مسلط مگردان بر یکی از اهل معروف
یعنی بر تابعان کیش مصطفی و آل او علیهم السلام و از
حضرت امیر المومنین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام

مرویست که هر کس شیر را ببیند و از وی بترسد بگوید اعوذ بدانیال
و بالجب من شر الاسد از مضرت او ایمن گردد و معنی این کلمات
این است پناه میگیرم بدانیال و چاه از شیر و حکایت که چگونه بُد
پادشاهی ظالم حضرت دانیال را در چاهی انداخت با شیران
گرسنه تا او را بخورند حق تعالی او را از شر آن شیران در چاه نگاه
داشت و بعضی گفته اند که منجمان پادشاه زمان گفته بودند
که درین سال فرزندی بوجود آید که سبب هلاک تو گردد
آن پادشاه ظالم حکم کرد که هر فرزند که درین سال متولد شود
او را بکشند قضا را درین سال حضرت دانیال متولد شد مادرش
از اضطراب و ترس آن پادشاه او را در پیش شیران انداخت
خدای تعالی شیران را بر وی مهربان گردانید تا وی را پرورش
نمودند تا وی را ~~پرور~~ از آن جهت حضرت دانیال بر نگین خود
صورت طفل و دو شیر که او را میلیسیدند نقش فرموده بود

تا

تا همیشه حق تعالی در نظر وی باشد **حکم** گوشت شیر حرام است پیش
امامیه و جمهور علمای اهل سنت و پیش مالک مکروه است حکمت
هر که پیه شیر در خود بمالد جانوران درنده از وی بگریزند و
ازیشان ضرری بوی نرسد خوردن زهره آن آدمی را شجاع
و دلیر گرداند و صرع و داء الثعلب را زایل کند و اگر در چشم کشند
خون از چشم ببرد و اگر بر ختان زیر طلا کنند دفع کند گوشت و
پیه او فالج و استرخا را مفید است خوردن علت سرطان را زایل
کند پوشیدن پوست او ربع را مفید بود و اگر پاره از
پوست وی در خود و بندند از آسیب جوره ایمن شود و
و اگر پارچه از پوست او بر گور که مجروح باشد خلاص کرده
و اگر پوست شیر را بر طبل کشند از آواز آن اسبان مخالفان
برحذر **ارنب را** بفارسی خرگوش گویند و بترکی توشقان
و بدکی او را سیسه میگویند و یکسال ماده و یکسال نر میباشد

اما این اصلی ندارد و او را تندرنان حیض هیا شده و
ختنی تیز میباشد و خون حیض باز باشد چون زن بخورد شود و
نیز خورد و شفا یابد **حکم** حلالست گوشت وی نزد مذهب
اهل سنت و در مذهب امامیه حرامست **حکمت** چون خرگوش
دریارا ببیند بمیرد و عرب میگویند حتی از وی میگیرند و هر کس
دماغ خرگوش بریان کرده بخورد از رعشه که بسبب خشکی
باشد خلاص یابد اگر سرش بسوزانند و خاکسترش در دندان
سیاه و زرد بمالند سفید شود و بیشتر باید خرگوش را که زن
بعد از حیض یک بخورد و بر گیرد و بر آبستنی یاری دهد و اگر
بعد از طهر یا بدسه روز منع آبستنی کند و اگر با خصی و
زیت بر محلی نهند که خاری یا نی در آنجا باشد بیرون آورد
و چون کاسه که کودک یا صرع بدان دفع باشد و گویند چون
بعد از آن اثر بشیر باید و با شراب کهنه آمیخته بیاشامند دفع

بور.

بو و جهت گزندگی مار و عقرب و مجموع گزندگان و اگر زنان
آبستن بیشتر باید خرگوش نر با خصیه وی با شراب ممزوج بیاشامند
فرزند نر آورد و بیشتر باید ماده فرزند ماده آورد و چون
رشته باب و پیه بینی نهند منع خون رفتن کند زهره اش
چون بخورند خواب آرد چنانچه تا هر که بخورد هش نباشد [illegible]
نشود خونش اگر زن بخورد بر گیرد و هرگز آبستن نشود گوشتش
قولنج و مفاصل و نقرس برد کعبش با خود داشتن دفع
چشم بد کند پای او را اگر بر زنی بندند مادام که با وی
باشد آبستن نشود و خون وی اگر بر پای [illegible] نافع بود
جهت سموم و جلای چشم دهد **افعی** بفارسی ماری گویند
که با یک گردن و بهر سر دو دم باریک باشد و اگر نیش دهد بود
و او بدترین مارهاست که خال سیاه و سفید دارد و ماررا
ترکان ییلان گویند و کنیت او در عرب کنیت او را ابو یحیی

میگویند جهت آنکه میگویند هزار سال میزید و آنگاه کور
میگردد و میرود و چشم خود را بر بادیان میمالد و روشن
میشود و وی با وجود کوری درخت بادیان را پیدا
میسازد و هرچند میان او و درخت بادیان مسافت بعید
باشد و از غرایب احوال او آنست که اگر چشم او را بر کنند بعد
از سه روز می آید **حکم** حرمت گوشت او باتفاق اهل سنت
و امامیه **حکمت** گوشت او در مرض استسقا نفع بود و جذام
و بیماریهای چشم ببرد و انجا بشهوت کشد و دافع زهر افعی است
چون با روغن زیت بریان مالند موی برود و پوستش و اگر
الثعلب را معالجت خورش و سستی چشم زیادت کند اگر دل
وی را خشک کنند و بر خود ببندند سحر کار نکند و اگر
دندان او را بر عورت بندند حامله نشود و زهره او جهت
قابلیت که هیچ علاج ندارد دوا **بلدا** بفارسی گوزن و

گاو کوهی گویند ترکان زیش و بعضی ماده آنرا ایل
گویند و گیلان او را چنین خوانند تا دو سال شاخ بر نیاید
بعد از آن دو شاخ راست برآرد چون سه ساله شود شاخهای
وی شاخها باشند و رخت بیرون آید و زیاده میگردد
تا شش سال بعد از آن در هر سال یکبار ریخته افتد و باز
بر می آید بیک سال گذشته زیاده و سالش از عقدهای
شاخش پیدا باشد و میان آن شاخ وی پیسته و محکم است و از
غرایب احوال او آنست که بشنید کسی و و میل دارد و بمرتبه
که او را البرود و گفتن مشغول میباشند و از عقب آمده
میگیرند و بدیدن ماهی نیز میل تمام دارد و ماهی نیز
بدیدن او مایلست و بکنار دریا جهت دیدن او می آید
ازین جهت صیادان پوست او پوشیده بماهی گرفتن
میروند و بجوزدل مار مایلست بمرتبه که هر گاه مار را دید

عقداز

و دنبال میکند چنانچه اگر ده زخم بر وی زنند بر نمیگردد و
تا مار را نمیگیرد از دنبال او باز نمیگردد و در تابستان
افعی میخورد و حرارت بر بدنش غالب میکند بطلب آب
میرود و در کنار رود خانه می ایستد و قی میشود و نیم
و باقی که از روی آب آید و آن میخورد و آن معتقدند که
زهر افعی از اندرون وی برود و اگر چنین نکند بمیرد و
و بعضی گفته جهت دفع مضرت افعی خرچنگ و خراطین
میخورد و چون افعی بخورد که ده باشد که اشک چند در
گوری که نزدیک چشم اوست جمع شود و مانند موم بسته
گردد و آن بهترین تریاق است جهت زهر او خوردن
وی زرد است حلالست گوشت وی بجمیع مذاهب
معرفش فلاح را مفیدست اگر شاخ وی بر آتش
نهاده بخور کنند جمیع گزندها بگریزند و اگر شاخ سوخته

وی مسواک کنند زردی دندان و درد آن را دور کند
و هر کسی که روی چیزی بر خود بندد از خواب نشوند و
انشا میدان چون وی سنگ مثانه را دور کند خاکستر
شاخ او را اگر با روغن ضم کرده بر شقاق طلا کنند
زایل کرداند ابن آدمی را بفارسی شغال گویند و
ترکی چقال و بدگنی کوله جانوری محیل منفعت و خون
گشنده اگر و بخشکر حکم حرامست گوشت او بمذهب
امامیه و حنفی و شافعیه ادو فولنتا صح الست که حرامست
و بمذهب مالک حلال است حکمت اگر زبان او را
در خانه بیاویزند در میان اهل آن خانه خصومت و
نزاع افتد زهره آن را ایشم و رم در ایل کرده سه روز
مثو اثر بخورند در دبیر نیز زایل کند بیه او و گوشت او
در رحمت دیوانکی صرع که در اوقات پیدا شود سود هند

بزرگتر و گیرنده تر است او را باز گویند و نرش را جره باز
بهترین اصناف باز سر بزرگ سفید است که چشم های او بیناک
سرخ باشد و گردن دراز و سطر سینه پهن و استخوان ها و
رانها سطبر و کف بزرگ و موی خورد و پر بسیار و پایش
زرد باشد باز سفید در ولایت فرنگ بسیار است و در رساله
بازنامه گفته که بهترین بازها باز ازرقست و علامت او
آنست که چشمش سیاه یا ازرق باشد و پشت او سیاه
مشهور است که باز چندان مست که بعشق خود جفت شود
با کبوتر ماهی و زغن و چرغ و جوان خیفی خورد و از این
جهت اشکال باز مختلف است گفته اند عمر او زیاده از
بیست سال نباشد بجهت آنکه ظالم و طامع است و گوشت حوان
تلخ و کم آزار است عرش [illegible] و از آنها چون رنجور شود گنجشک
خورد صحت یابد و اگر گوشت خورد بر بیفکند و اول کسی

نبود گویند اگر چشم راست او را بر چیزی بندند چشم
زخم بوی نرسد جگرش بمثقال بمصروع دهند صرع
برود **ابن عرس** را بفارسی راسو و موش خرما گویند
و بترکی [illegible] خوانند و بدکتی [illegible] باز و موش
و تهنکت و مار و موش [illegible] او از سوراخ بیرون آورد
و بخورد و تهنکت اکثر اوقات بسبب [illegible] که در دهن دارد
و دهن گشوده دارد تا از هوا ان طعم با صلاح آید مرغان
در دهن او رفته گرفتار که در دهن او بیرون نمیرود اسود
بیرون دهن [illegible] حلقش فرو رود و دو روی کاشش بخورد
و او را هلاک کرده اند **حکم** حلالست گوشت او بمذهب
شافعی و مالک و بمذهب دیگر [illegible] حرامست **حکمت** اگر اندرون
وی با شیر بیاکنند و خشک کنند سود عظیم بود جهت کودکی
جانوران زهر دار را اگر دماغ یا گوشت وی بسرکه بخورند

که شکار باز کرده بمرگ آدم بوده اند حکایت آورده اند
که هرون الرشید باز سفید داشت روزی او را پرانید
باز در هوا غایب شد بمرتبه که از آمدن نومید گشت بعد
از دو دنگ بسیار پیدا شد ماهی در چنگل داشت حکم حرمت
گوشت او بجمیع مذاهب مگر مذهب مالک که مکروه است حکمت
زهره باز اگر در چشم کشند منع نزول الکن کند اما اثر نزول
ظاهر نشود و نتوان کشید که مضرات باشق را بفارسی و دکنی
باشه گویند و بترکی قرقوش و بگرجی سیمونه خوانند جانوری
شکاری تعلیم پذیر خوش صورت و دیرست بباز نزدیک بجثه
بعضی اورا از اصناف باز شمرده اند باز در ولایت دکن
و تلنگ و گجرات و بیجانگر بیشتر است اما بسیار است و باشه که
در شکارخانه نواب کامیاب بود یک روز شش دراج
گرفت در حضور این فقیر و قوشچیان میگفتند تا صد

کد

گرفته اما انچه خود دیده بودم نوشتم و از جمیع باشها
که درین اطراف میشود باشه که در حوالی حوض ابراهیم پتن
که نواب کامیاب سلیمان ظل سبحانی همو اعظم قطبشاه
خلد الله ملکه و سلطانه بسته اند بهترست و اگر بتعریف
ان حوض و بزرگی ان پردازم رساله علیحده باید نوشت
از جمله چهار جدولی نقش از ان حوض جاریست که از هر
جدول از ان اب سوار را عبور کردن متعذرست و تمام
سال از چهار جدول اینچنین اب میرود و از اب حوض ده
ذرع کم نمیشود با وجود این قیاس باید حکم حرمت
گوشت او بجمیع مذاهب مگر مذهب مالک که مکروه است
حکمت کسی که خفقان سوداوی داشته باشد اگر یک درم
زهره باشه را بگلاب بخورد مفید باشد بحری را بفارسی
و ترکی و دکنی همین بحری گویند جانوری شکاری تعلیم پذیر

که در جثه اندکی از باز کوچکتر است اما در هنر و زور و دلیری
که بسیار از باز زیاده است بلکه نسبت او بباز ای گرد عیش
با خطائیست از غایت شجاعت و تهوری که دارد مردم شجاع
او دو دلیر را باو نسبت میکنند بحری جانوری خوش خلق
کوچکتر است با آدمی زود آشنا میگیرد و کسی آشیانه او را
ندیده در ولایت دکن و تلنگانه و بیجاپور اکثر برای شکار
از طرف دریا بار می‌آید و قریب هشت ماه مشغول میباشد با زنده یک
باشد و ل برای شکار کم باشد بجهت آنکه جای بچه کشیدن آن بدریابار است و
میگویند در میان دریا نزدیک جزیره در جزیره‌های
بلا معموری ندارند تخم می‌نهند و بچه برمی‌آرند و ماده او
را از نر بزرگتر است و دلیرتر و گیرنده‌تر اهل دکن نر
او را الجی بچه میگویند و ماده آنرا الجی و او با الوان
گوناگون میباشد بهترین رنگهای او آنست که بسیاهی مایل باشد

و سینه کت دیده داشته باشد و دم او بطریق دم لگر باشد و این
صنف را باصطلاح قوشچیان دکن بحری سیاه لگر میگویند
لگر جانور شکاری گیرنده که در دکن میباشد و در خراسانست
اکثر بحریها را بر دم یازده یا دوازده پر میباشد نادر بحری
پیدا میشود که دم او سیزده یا چهارده پر داشته باشد اگر چنین
بحری یافت شود گفتم پیدا نشد از تمام بحریها تیزپرتر و دلیرتر
میباشد و بحری جانورهای بزرگ که جثه ده برابر او باشند
میگیرد مثل دشتی و تدارس و کلنگ و امثال این فقیر خود
در ولایت تلنگ دیدم که بحری دشتی گرفت که از سر بال راست
او تا سر بال چپ او هفت ربع بود و از منقارش
تا سر دمش دو ربع بود و ربع نبارس و کلنگ را نیز این قدر
بشنود و این جانور مخصوص ولایت تلنگ است در خراسان
و عراق و ماوراءالنهر بنظر فقیر نیامده و از باراتی که در آن

که در آن ولایتها گشته‌ایم تفحص نموده‌ایم ایشان نیز گفتند این
سه جانور بتارسن تیز بر مجیل جرا فزاده است مکرر فرصت یافته
بحری را بمنقار دو حصه کرده منقار او برابر کلنگ
کلنگ کار داشت یک مدت دیگر هم ملکه تا بدو دست هم میباشد و
بر تیزی تیرست که بر هر جا میزند سوراخ میکند بسیار در صحرا
اطفال ده ساله و دوازده ساله را تنها دیده و بمنقار
تکمش سوراخ کرده این فقیر از بحری و شکار او غرایب
بسیار دیده‌ام که ذکر آن موجب تطویل میشود یکی از آن
درین رساله ذکر میکنم بجهت غرایب **حکایت** چون شاهباز
بلند پرواز طبع پادشاه جمجاه سکندر سپاه خلایق پناه
عالی نهاد دین ... قطب فلک سلطنت و جهانبانی
مرکز دایره ... ذی اختیاری خلد الله ملکه و سلطانه و افاض
علی العالمین بره و احسانه که باعث تحریر این رساله العبد

از

انتظام امور دین و دولت و بس از رعایت خاطر سپاهی
و رعیت اکثر اوقات شغل صید شکار و تماشای صحرا و مرغزار
می‌نمود و او از تیز پرواز بحری افتاده اند از جانوران
شکار غبار ملال و زنگ کدورات از آینه خاطر صفا کیش
خیراندیش میبرد و ازین سبب در شکارگاه خانه معموره
ایشان هر سال تا صد و پنجاه بحری بلکه زیاده میبود و اجناس
باز و باشه و شاهین و ترمتی و عقاب و شنقار و باقی جانوران
شکاری اینقدر میبود که حصر او ممکن نیست اما چون بحری
در شجاعت و تهور از اکثر او قات آن جانوران زیاده
بود و توجه خاطر دریا مقاطر نواب بشکار او بیشتر بود
و بنفس نفیس خود متوجه تربیت و تعلیم بحری میگشتند و در
خوشی نه نواب کامیاب چند بحری الخان نامدار و همه گرفته
بودند که سلاطین و ملوک اطراف و جوانب در آرزوی دیدن

آن بحریها و تماشای شکار آنها بودند از جمله آن بحریها
نامدار یکی سرخ نام داشت جاو بحری بود که تا غایت
دیده هیچ بیننده به دلیری و شجاعت و تیزروی او ندیده
بود و گوش هیچ شنونده وصف این طور جانور نشنیده
او را نواب کامیاب اون طور تعلیم داده بودند که در
مقامی هزار جانور بزرگ کوچک چون و چرا او را میگذاشتند
آن بحری مرغان کوچک را گذاشته آنچه از ایشان بزرگتر بود
او را میگرفت از جمله عجایب که این فقیر از آن بحری
دیده این است که روز تابستان محل چاشت که آفتاب گرم شده
بود شخصی بخدمت نواب کامیاب خبر آورده که در حوالی شهر
دار السلطنة کلکته جنگلیست در میان آن جنگل حوضی است
در آن حوض مرغابی آمده نشسته است و لکلک و بوتیمار و بگوله
و سرخاب و جانوران دیگر بسیارند چون نیارس جانور

بزرگ دعوی دارم بایست همان ساعت نواب کامیاب پای
دولت در رکاب سعادت آورده به شتاب تمام متوجه شکار
نیارس گشتند این فقیر چون اکثر اوقات با تقاضای دولت
ملازم رکاب ظفر انتساب آن عالم مدار بودم من نیز همراه
رفتم و در راه یکی از قوشچیان که در فن خود از نادرهای
روزگار بود بموقف عرض رسانید که نیارس جانوری جسیم
بزرگ نیز پرعدایست و در میان جانوران کوچک نشسته است
و جنگل و حوض جای او خود ساخته و هوا نیز گرم شده و
وقت برآمدن بحری گذشته اگر امر جهان مطاع شرف نفاذ
یابد بنده رفته در آن جنگل امروز نگهبانی آن جانور
بکنم و بهر طرف که رود و هر جا نشیند تا بنشیند او را قید
می آید بعده صباح بیگاه ببریم و او را بگیریم نواب کامیاب
توقف نموده متوجه جانب بنده شدند و فرمودند اینک

بحری التعلیم فرموده‌ایم و اعتماد بر جانب او داریم و اعتقاد
داریم که نظر سرخ رو بر جانوری که افتاد او را نخواهد گذاشت
خواه سیر باشد و خواه گرسنه و خواه سر دباشته و خواه گرم
الغرض که بعد از ساعتی بموضع مذکور رسیدیم بناریس در میان
حوضی که گفته بودیم نشسته بود و میان جانوران بسیار امر عالی
شرف نفاذ یافت که یکی از شکاریان برود و بناریس را براند
بعد از آنکه آن شخص او را پرانید نواب کامیاب بحری سرخ
رو را کلاه از سر برداشته بناریس را باو نمودند و او را
گذاشتند آن بحری پی تسلی نشد و دنبال بناریس گرفته اصلا
متوجه باقی جانوران نشد و او را بدو حمله نزدیک بمقام
که نواب کامیاب ایستاده بود آورده گرفته از آن بالا چنان
بر زمین زد که بناریس ساعتی از جای نجنبید که بخودش هیچ مضرت
نرسید مردمانی که از اطراف و جوانب سوار و پیاده ایستاده

بودند

بودند بسرعت هرچه تمامتر خود را رسانیدند و بناریس را
گرفتند و خرم و شادان بازگشتند الحاصل این فقیر نقل کردم
یک شمه از کارهای بحری سرخ روست اگر بذکر دیگرها مشغول شوم
موجب ملال گردد و این بحری در وقت تحریر این رساله در سال
دهم بود که در شکارخانه نواب کامیاب بود و هر سال از جنس
بناریس و دستی و کلنگ بسیار و چرخ جال قریب چهل و پنجاه گرفته
خارج جانوران دیگر مثل کلنگ و لکلک و چکیته و سرخاب
و باقی جانوران و بسبب انشراح و فرحی که از شکار او در
مدت نواب کامیاب را دست داده خلقی کثیر محظوظ و
بهره‌مند گشته اند و فیل و اسب و لباسها گرفته — حکم
گذشته و جمیع مذاهب حس [illegible] در مناسبات که کرده — حکمت
زهره شش جهت یکی چشم مغیدست پیغازا لعارسی و
بر که طوطی گویند و بدگی برامه داورا اضافت بیشتر بزرگ

نوشتم خط ...
خانه ...
مسکینی ...
رفت ...
از دست ...

میباشند طوطی تمام سرخ میباشد که منقار او نیز سرخ است
و طوطی میباشد که بعضی از بال او سرخ است و بعضی زرد و
سبز و منقار او یا سرخ و گاه هست که منقار زرد و سیاه نیز
میباشد و این قسم را لوری میگویند و این در زیر باد میباشد
و طوطی سفید و زرد و نیز میباشد و یک صنف دیگر از طوطی
هست که سفید است و منقار و پای او سیاه است یا سرخ و گاه
هست که بر سر تاجی قشنگ یا سفید دارد و این صنف بجثه
و جرم از طوطی سبز بلکه زیاده میباشد و این را او رهند کاکتوه
میگویند و او نیز در زیر باد میباشد و جمیع اقسام طوطی
سخن میگویند و اگر ایشان را تعلیم کنند زبان طوطی نطق
زبان آدمیست بدین سبب و فصیح تکلم تواند گفت و این
فقیر این اصناف طوطی همه را دیده و سخن کردن ایشان
شنیده ام بعضی را که قرآن تعلیم کرده بودند سحر

میگفتند

میگفتند و بعضی هندی و بعضی دیده ام که سورهای کلام
الله تعلیم کرده بودند مثل فاتحه الکتاب و قل هو الله
احد و بعضی کتب دیده ام که گفته اند طوطی آب
نمیخورد و اگر آب خورد میمیرد این سخن خلاف است طوطی
آب میخورد و این طوطی سرخ را که از زیر باد می آورند
هر چند روز قفس را الگته در آب میکنند و ساعتی میگذارند
بعد از آن آن آب را در ظرفی کرده پیش او می نهند او خود
را در آن آب اندازد و غوطه چند میخورد اگر هر چند روز
چنین نکنند جانورها کوچک در میان پر او پیدا میشوند
و آواز ار میباشند گوشت او در مذهب امامیه حرام است و
در مذهب ابو حنیفه و مالک حلال است و در مذهب شافعی دو
روایت است یکی آنکه ممنوع منه الغسل است و فتوی بر آنست
و یکی آنکه حلال است حکمت خوردن گوشت الضباب او فصاحت

اور دو روغنی چشم زیاده کند و خوردن زهره لکنت زبان
ببرد و خوانش را اگر خشک کنند و در میان دوستان پاشند
باهم دشمنی ورزند **برغوث** بالفارسی کیک و بترکی بوره و
بهندی پیسو خوانند جانوری سیاه کوچک جهنده و گزنده است
از خاک پیدا شود و بیدرنگ خصوصا در جاها تاریک نمناک
در زمستان و اول بهار پیدا میشود و بعد از انکه پیدا شد نر
با ماده بسیار جفت میکند و تخم میکند و دو تخم میکند بیشتر
خوردنش دشتیست و اگر در پیراهن و شلوار ادمی رود و بسوزش
بسیار رساند چنانکه از پیش معلوم میشود **خاصیت** ریگ در
کفش و کیک و شلوار بهتر از همه شش با هموار مشهور است
که چون گوگرد زهر نشود بمیرد **حکم** خوابی وی اگر در بیداری دیده
باشد بالا نمیتوان گذارد و جمیع متاع او حاجتش نداد
خواه بسیار باشد و خواه اندک و انکه بعضی گفته اند اگر بسیار باشد

باشد معنی برین است **حکمت** حکما گفته اند در خانه که کیک
بسیار باشد اگر گوگرد او دود کنند همه بگریزند و بچکش سیاه دیزه
جوشانیده اب او را بپاشانند یا پوست نارنج را البوه
کیک برود **فایده** از حضرت رسالت پناهی علیه الصلوة و
السلام روایت که هر کس هفت نوبت بر قدح اب خواندن
ایت که وما لنا الا نتوکل علی الله وقد هدینا سبلنا
ولنصبرن علی ما اذیتمونا وعلی الله فلیتوکل المتوکلون
بعد از ان بگوید فان کنتم مؤمنین فکلوا اثر کم و اذا
کمعنا بعد از ان بپاشاند ان اب را بر اطراف جامه خواب از
شر کیک ایمن شود **بعوذرا** بفارسی پشه و بترکی سیک و بهندی
مچهر خوانند پشه دو جنس است بزرگ و کوچک و بزرگ را غوغا
گویند و کوچک را بعوض خوانند و این پرندگانند در شکل و
هیات بزرگترین حیوانات که فیل است مخلوق شده و بدوید

وَقَدْ هَدَيْنَا

بر فیل زاید است چه فیل چهار پا و پر دارد و گفته اند قدرت
خالق را از خلق پشه قیاس باید کرد که جانوری کوچک است با آن
ساده روی دماغ و قوت نهاده بدن و شنیدن و غذا طلبیدن و
سوراخی که از انجا غذا خورد و سوراخی دیگر که از انجا بیرون
رود خلق کرده و ریشه و بال و شاخ و آلتست از خرطوم بد روشن
و خرطوم بدان تازکی و باریکی در آن طور قوی داده که بپوست
فیل و گاو و امثال اینها بدانسطری فرو میرود و پشه حریص است
بر مکیدن خون و گاه هست که چندان میخورد که شق میشود و
از مکیدن آن عاجز میگردد تا هلاک میشود و گاه هست که چهار
پای را چندان میگزد که او را میکشد و هر چهار پا که گوشت آن
چهار پا بخورند میرود **حکم** حرمت بمذهب امامیه و اهل سنت
مگر بمذهب مالک که مکروه است و چون اداگر محاجمه و بدن
رسد معقولست حاجت شستن ندارد بجمیع مذاهب **حکمت** اگر

س

سر پشه را با قدر صمغ عربی بسر و زلیخا حب بت بلع دهند
بتسبیر دو و چون بهر ترتیب اندام بر وغن بمالند زخم نیش پشه
موثر نشود **بغل** با بلغاری استر و بترکی قاتر و بدکنی کهتر استر
گویند و او از اسب و خر متولد شود و ازین جهت هر عضوی
از وی مشابهت دارد بهر دو و همچنین در اخلاق تربیه بزرگی
ورکای است و به بیعقلی و بلادت خر با یکه میانه است و انچه
پدرش خر باشد بهتر است از انکه مادرش باشد و در خواص
فرسی بیشتر از خواص حماریست و در شکل بمادر مانسته تر بود و
انچه از اسب و گور خر متولد شود بهتر است و استر در از عمرترین
حیوانات اهلیست از سبب قلت جماع چنانکه گنجشک کوتاه
عمرترین طیورست از جهت کثرت جماع و میگویند استر از زمان
فریدون پیدا شد و گفته اند که اول کسی که استر پیدا کرد قارون
بود اما قول اول صحیح است و مشهور است که استر براهی که یکبار در رفت

دیگر بهمان راه میرود و غلط نمیکند و اشتر را بچه بیاشند
و از حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام مرویست
که وقتی نمرود آتش می افروخت از جهت سوختن ابرهیم علیه
السلام شتاب کننده ترین حیوانات اشتر بود در محل هیزم
چون ازین جهت حق تعالی نسل وی بر انداخت و حضرت
رسالت پناهی علیه الصلوة والسلام سوار شده اند اشتر را
و حق تعالی اشتر را زینت خوانده بود و منت بر خلق نهاده
حکم گوشت او بمذهب امامیه و حرامست بمذهب شافعی
و حنبل و حنفی اما شیخ محمد و ابو یوسف درین مسئله تفصیلی هست
چنانچه در بعض حلال و حرام گفته و بیشترها مکروه داشته
و بعضی از اصحاب مالک نیز بر حرمت آن رفته اند حکمت
دل اشتر هر زن که بخود در گیرد آبستن نشود و اگر پشم اشتر بسوزند
و موی با روغن مورد بر جایی که موی نروید بمالند موی

برآید

برآید و داء الثعلب دور کند و اگر پشم و موی و سرگین اشتر را
در خانه دود کنند موش بگریزد و اگر زن بچه در شکم عوض مرده
باشد و بیرون نیاید نشاش اشتر بخورانند بچه بیفگند پوست اشتر
اگر زن حامله همراه بردارد بچه اش نیز باز رود و اگر حامله
نباشد بار گیرد و اگر چرک گوش اشتر تافته زنند و زن بخود
بر گیرد آبستن نگردد و اگر پشم اشتر با جول وی در آستانه
خانه دفن کنند در آن خانه موش کم گردد و از خواب او آنچه
شخصی که زکام داشته باشد سرگین اشتر را بوی کند و نفث
بران اندازد و در راه بیفگند هر کس بران راه گذرد
او را زکام شود و آن شخص اول خلاص گردد بقر را بعربی
کاو و درازدنبال گویند و ترکی مز و هندی بیل و
او بالوان مختلف میباشد جانوری پر قوت بسیار منفعت است
و مدار آبادانی جهان بر دولت او و در هندوستان بیشتر از همه جا

اگر خامی زبان
بنا ہی بنویس ط
بکاف ۱۱/۲۶
اگر خا زبان کسی بنیر
طلم راین کا قید

میباشد از غرایب احوال او آنکه از باده او لعسل بن کرست
از او ازین حکم حلالست کوشت او بجمیع مذاهب حکمت حق
رسالت پناهی علیه الصلوة والسلام فرموده اند که شیر
کاو شفاست و کوشت او یعنی بیماری دیگر و ان کاو هست
چیزی میباشد بطریق زرده تخم مرغ بچه و آن را حجر البقر
جاو شهر کاو و زهره کویند بغایت کرم بود و اما نشید باور
بود و در عمل و در بادهای کرم طلا کردن و خوردن سودمند بود و
چون سحق کند و بشراب بسرشتند و بر موضعی که سپید بود بمالند موی
سیاه برآید و اگرچه سپیدان داء الثعلب و برص باشد اما سپید نشاید
نکند خاکستر شاخ کاو بت را زایل کند و قوت باه بیفزاید و اگر
در بینی مصدر رعاف بازدارد و اگر پیه کاو را با زرنیخ سرخ در
موضع دود کنند که پشه ها ازان موضع بگریزند و اگر پیه او را بر
کوزه بمالند و در زمین کنند هر کیک که در آنخانه باشد بدان جمع شود
انم

بوم

زهره کاو را اگر بر درخت مالند کرم در میوه او نیفتد
بفارسی نیز بوم کویند و بترکی سار وفوش کویند و بدکی کوکو
مرغیست که در شب خواب نمیکند و بسیار شوکت و قوت دارد و
در شب بر اکثر جانوران غالبست و در آشیانه ایشان میرود و
بچه ایشان میخورد و چون روز شد پنهان میکرد و دیگران اگر
بر حال او چشم نرسد و اگر روز بیرون آید جانوران دنبال
او کنند و او را آزار بسیار رسانند بخصیص کلاغ و بعضی
شکاریان او را میگیرند و در روز در پیش دام میگذارند کلاغ غال
و دیگر جانوران می آیند که قصد او کنند و در دام افتند و
بوم بانواع میباشد حکم خوردن کوشت انواع او بمذهب
امامیه و حنبلی و در مذهب حنیفه و مالکی حلالست و در یک روایت
شافعی نیز حلالست اما فتوی بر آنست حکمت چون بوم را بکشند
یک چشم او کشاده میماند و یک چشم پوشیده آن چشم کشاده را

هر کس با خود دارد در خواب نشود و بعضی گفته اند که یک چشم بوم
که با قیر و زرده و آن را لاح خوانند بخوابی اورد و یک چشم
که با قیر و رود خواب اورد و زهره او تاریکی چشم دور کند
ولش صاحب قولنج ولقوه بخورد شفا یابد اگر چشم او را
با مشک خلط کرده کسی نگاه دارد در چشم مردم بیشتر نماید
زهره کاش اگر با خاکستر چوب بلوط خلط کرده بخورند سنگ
مثانه خورد کرده بیرون ارد و جگرش زهر قاتل است کسی که
بخورد قولنج پیدا کند که دوا پذیر نباشد مغزش بروغن
خلط کرده در سر مالند غشاوه و تاریکی چشم ببرد **حکایت**
اورده اند که کنیزی فرمود بمختصی را بدترین مرغی شکار کن
و بیدترین چیزی کباب ساز آن شخص بومی گرفت و هیزم تلخ
کباب کرد و بعالمی داد که قصد هلاک مسلمانان بناحق میکرد
بناریس قلقلیت دکنی نام جانوریست پرنده بزرگ بحیل
اس

ماهی خوار منقار و سر و گردن و هر دو سر بال و هر دو سرم
و نیمه پشت او سیاه است و پایها سرخ و باقی اعضا سفید و این
جانور در ولایت تلنگ بسیار است از جانوران شکاری
عزیزتری اورا ابیشوا اند که فت و هر جای که بنارس گرفت
در میان بحریها امتیازی تمام دارد **حکم** در باب حلیت
و حرمت بنارس قوی و صحیح بنظر نیامده و خوردن آن
شایع هم نیست اما بزرگانه و علاماتی که فقها در باب حلیت
و حرمت طیور گفته اند می نماید که حلال است چه سنگدان و
چینه دان دارد و در محل پریدن و فیعش از صفیقش زیاده
ورده ارهم میخورد و گوشت بمنقار میشکند والله تعالی اعلم
بالصواب **وقالتا تدرج** را لفارسی تذرو و بترکی
قرقاول خوانند و در کتب لغت مرغی نیکو صورت خوش آواز است
گوشتش در غایت خوش طعمی دارد گویند در وقت خوشی هوا و

و وزیدن باد شمال قوی میشود و در وقت کدورت هوا
و وزیدن باد جنوب لاغر میگردد و در وقت زلزله بیک
ساعت بیشتر همه یکجا جمع شوند و قی کنند و بعد از ان
زلزله شود **حکم** حلالست گوشت او بجمیع مذاهب **حکمت**
اگر اب زهره او در بینی چکانند وسواس را نافع بود و
گوشت او فهم را زیاده میکند و قوت جماع را **تمساح را**
بفارسی نهنگ گویند و بعقولی سلغون و بدکنی مکو جانوری
کریه منظرست دهنی فراخ دارد و دمی دراز در میان
اب میباشد در ولایت دکن در حوضها و رودخانها بسیار
میباشند و بسیار بزرگ میشود و پوستی محکم دارد و در زیر
پایان او بسیار بزرگست و بر سینه او چسپیده و حرکت نمیکند
و نیم بالا دهن او حرکت میکند بخلاف جمیع حیوانات و
پشت نهنگ به پشت سنگ پشت میماند و چهار پا دارد و دم

دراز دگاه میدارد ازین دو که پیدا میشود و در بیشها دو گز
و آدمی و گاو و گاومیش را میگیرد و هر جا از حیوانات
در میان اب بدستش افتد دیگر از و خلاصی ندارد و این
فقیر خود دیده ام که نهنگ را کشته اند و از شکم او طلاآلات
که مردان و عورتان می پوشند بیرون آمده که مردم را خورده
بوده است و در حضور فقیر یکبار آدم و گاو را گرفته و هلاک
کرده و نهنگ را سوراخی که از ان فضلات بیرون آید نیست
اما برش ذکر و ماده اش فرج دارد و چون شکم وی پر میگردد
بیرون می اید از اب و دهان باز میکند مرغکی خورد که
ان را عصافیر التمساح خوانند می آید و بدهان او میرود
و انچه بدندانش می اید میخورد و ان مرغک بر سر خاری دارد
چون نهنگ دهن بر هم بندد ان خار بر دهن او میزند تا دهن
بگشاید و نهنگ در دریای نیل مصر بسیار میباشد و هر وقت که

که نخواهد بالاده جفت شود از آب بیرون میاید و ماده
را بر پشت می نشاند و جفت میگردد و بچه در خشکی می نهد
از بچگان وی آنچه در آب میرود نهنگ میشود و آنچه در
خشکی میماند سقنقور و سقنقور خاصه مصر است در هندوستان نیز
میشود و در شهر مصر چون نهنگ بسیار است طلسمی ساخته اند
که نهنگ نتواند بجهی از اندر ساید و او در ریگ فرسنگ
از سبب تا بالای مصر بکسی مضرت نمیتواند رسانید و
مشهور است که او را نمیتوان زد مگر در زیر بغل چرا که
پوستش محکم است و آهن بر او کار نمیکند و این فقیر مکرر
مشاهده نموده ام نواب کامیاب سلیمان ظل سبحانی
همایونی اعظم قطب شاه خلد الله ملکه و سلطانه نهنگی را
که چهار گز دراز بوده شمشیر الماس طور بر میان پشتش زده اند
که او را دو نیمه ساخته اند و شمشیر از و گذشته در زمین

نشسته است از دو نیم کنانش فرمایند هر که دست آن
عالم پناه را و اکثر کاربردکن این را مشاهده نموده اند
نهنگ را با سگ عداوت کلیست اگر کسی نهنگ را خواهد
از آب بیرون آرد سگی را بر رود برکنار آب ببندد و
زور رانیز ند تا فریاد کند نهنگ همان ساعت بیرون آید جهة
گرفتن سگ حکم گوشت نهنگ حلالست بمذهب حنفیه
و مالک و در مذهب دو قولست اصح آنست که حرامست و
حرامست بمذهب امامیه و حنبل حکمت چشمش را اگر بر
کسی ببندند که چشمش درد کند نفع رساند بشرط آنکه چشم
آدمی که درد کند بمانا چشم نهنگ را بربندند راست را
راست و چپ را چپ و اگر پیه او را با موم فتیله سازند
در روغن کرده در آب اندازند نهنگ فریاد نکند در آن
آب مادام که آن افروخته بود و آب زهره او در چشم کشند

بیاض برد و اگر در زیر مجنون بخور کنند جنون از وی زایل
شود و اگر دندان وی که از جانب راست باشد بگیرند و بر بازو
راست بندند مجامعت را قوت دهد و مجرّب تمام بوده را
و اگر پوست وی در پیشانی گوسفند جنگی مالند که بر گوسفند
که برابر وی است غالب بزد **طوروم طای** بفارسی درّکی
همین نام است جانوری شکاری تعلیم پذیر کوچک است و
از باز بزرگتر است و او را کیبان طوروم طای خوانند
و بغداد را نیز و او از جمیع جانوران دلیرتر است و او را
بر جانوری که فرستادند تا او را بگیرد و نمیگذارد و عیده
چنین است که چون او را دنبال جانوری که فرستادند
تا او را بگیرد و قشیمان اول جانوری که بحضور سلطان
می آورند و میبرد انقدر است بو تیمار و کلنگ و باشه
جانوران کوچک میگیرد و شکار او بسیار شیرین است

نوع اعرابی

حکم گوشت او بجمیع مذاهب حرام است مگر بمذهب مالک
که مکروه است **حکمت** زهره اش اگر در چشم کشند جهت تاریکی
نافع بود **حرف الثاء ثعلب** بفارسی روباه و بترکی
تلکی و بدکنی لوبری گویند جانوری محیل بسیار است
عرب در حیله مردم را با او تشبیه کرده گویند اروغ من
ثعلب چون کیک برو غلبه کند و خود را بجای آب اندازد
و اندک اندک در آب میرود چنانکه همه کیکها بر گرد دهان
او جمع میشوند چون کیکها بر گرد دهان او جمع شدند فی
الحال غوطه میخورد و میجهد و از شورش کیک خلاص
میشود و دیگر آنکه شکم خود را پر باد کرده بر پشت میجهد
و پاها در هوا میکند چنانکه جانوران گمان میکنند که مرده است
و نزدیک او بر وی شیر خواسته ایشان را میگیرد **حکم** حرامست
گوشت وی و بمذهب امامیه و حنیفه حلال است بمذهب شافعی

وحبش و مالک **حکمت** اگر سروی را در کبوترخانه نهند
همه کبوتران بگریزند و گوشت وی در مرض فالج و لقوه
مفید است پیه وی چون در دبر کسی کنند درد دندان را زایل
کند و اگر با پوست تخم مرغ سوخته بیامیزند داء الثعلب
را نافع بود و چون او را بتازیانه یا چوبی طلا کنند و
در خانه نهند جمیع کیکان بران جمع شوند بولت وی
بغایت گرم بود و از آن کویتین سازند از آن بیران و درد
گرم فراج و زنان را پوشیدن مناسب باشد و مردم محرور
مزاج باید که از پوشیدن او احتراز نمایند **باب الجیم**
جاموس بفارسی و ترکی گاومیش خوانند و بهندی نرش
را گلگه و ماده را بنبس گویند جانوری قوی هیکل پر
قوت اکثر اوقات در میان آب باشد و او دشمن
شیر و نهنگ است و اکثر اوقات بر هر دو غالب است

اخوی اعدی بود

ما زلوث است و در دماغ او کرمست که همیشه او را
عذاب میکند و بدان سبب خاک نمک شوابد و گود بدار
اهل هند پیشیر و روغن اوست **حکم** حلالست گوشت
و شیر او بجمیع مذاهب **حکمت** کرم دماغش بخواب ار و
پیه او با آب نمک باز کرده کلف و برص و جرب نبرد
جراد را بفارسی ملخ و ترکی چکرتولده و بهندی نتره خوانند
جانوریست کوچک پرنده و پنج عضو او پنج جانور بزرگ
شبیه است چشم بچشم فیل و گردن بگردن گاو و سینه بسینه
شتر و پا بپای شترمرغ و پر با پر عقاب و او گاهست
که سبب هلاک مردم میگردد با آنکه غله و زراعت و درختها
را میخورد و قحط میشود و گاهست که قحط بسببی دیگر شده
و چون پیدا شد سبب قوت مردم میشود و ملخ بطریق لشکری
عظیم در هوا پیدا میشوند و در میان آن یکی بزرگ است

همه تابع او میباشند هر جا که او فرود آید همه فرود
می آیند **حکم** حلالست گوشت او باتفاق جمیع علمای امت
و در عجم بغیر از مردم لاکسی دیگر نمیخورد و ایشان در خوردن
آن افراط میکنند **حکمت** اگر تلخ را بر آتش نهند دود او
نافع بود کسی را که سوزاک داشته باشد خاصه زنان را و بخور
کردن او باد بواسیر را سودمند بود و گویند چون تلخ دراز
پا در گردن صاحب تب ربع بندند نافع بود و اگر
دوازده ملخ را سر و پای جدا کنند و با قدری مورد خشک
بیاشامند استسقا را نافع بود **باب الحاء الحباری** بفارسی
چرز گویند و بترکی تقداع و بترکی چرچال واهو عقب تیز پرید
کردن مور از تیزی او نقل کرده اند که کسی او
را در بصره دید که چون شکم او را شکافت در اندرون وی
بیاید دانه تازه که در بلاد شام میباشد یافت و او در

طلب

طلب دانه بسیار صید مینماید و با این همه گاه هست که از
گرسنگی میمیرد و مثل است در میان مردم که افکنده وی
است حبک ولیت چه هر گاه چرغ و بحری را بر وی اندازند خشید
و نزدیک است که او را بگیرد او پیخال خود بجانب ایشان بیندازد
که از آن بدن ایشان بپوشد و او خلاص میشود و این فقیر بکرات
این حرکت و این کار از وی مشاهده نموده ام و بحری
را بسیار زیر دلیر بیشتر می باید که بحر تیخال انداز و بحری
سرخ روی که بیشتر نشنیده ام از دلیری و تیزپری او گذشته
یکی از در حضور این فقیر دو حبار گرفته یکی صیاح
محل غور **حکم** حلالست گوشت او بجمیع مذاهب و در مذهب امامیه
مکروه است و در حدیث آمده که حضرت رسالت پناهی علیه الصلوة
والسلام گوشت وی تناول فرموده اند **حکمت** اگر کسی را
که خواب بسیار کند دل او بر وی بندند خواب کمتر کند و اگر گوشت

اندرون سنگدان او خشک کنند و بسایند و با نمک
اندرائی و در چشم کشند در ابتدای نزول آب هیچ دوا
از این بهتر نبود و سپیدی چشم دور کند و سنگدان او
سنگی باشد چون بر کسی بندند که رعاف داشته باشد در
ساعت ببندند و همان پلم خود داشته باشد عود بکند و
اگر زحمت اسهال داشته باشد کم شود و بیضه اش خضاب
موی را دوایست **حجل** را بفارسی دو کی کبک دری کی ابنا
مرغی زیبا صورت خوش‌خرام شیرین صفت است بزرگ و
کوچک میباشد بزرگش را کبک دری و کوچکش را کبک کوهی
خوانند و عرب کبک نر را یعقوب خوانند گاه باشد که کبک
ماده بجز شنیدن آواز کبک نر تخم نهد و گاه باشد
که بر خاکی که کبک نر گذشته بغلطد و آن خاک بر پای
خود پاشیده تخم نهد و او دو آشیانه سازد و تخم در دو

مرغ

موضع نهد یکی را نر می قطع نماید و یکی را ماده و آنچه
نر می قطع کند بچه او نر باشد و آنچه ماده می قطع
نماید بچه آن ماده باشد و عمرش بده سال میرسد و عمر
بسیار دارد و چاشت خوب میکند **حکم** حلالست گوشت
وی بجمیع مذاهب **حکمت** اگر جگرش را بریان کرده
بکودک دهند از صرع ایمن شود و گوشتش دفع استسقا کند
و قوت باه دهد زهره‌اش اگر در چشم کشند نافع بود و اگر
آب زهره وی را در بینی چکانند فهم را تیز کند و
حافظه را قوت دهد **حدادا** بفارسی موش گیر و غلیواج
و زغن و خارخوار خوانند ترکان او را چلقان و دکنیان
چیل گویند خسیس‌ترین مرغانست گویند سالی نر باشد و
سالی ماده چنانکه انوری گفته **بیت** دور کار آن تو
زغن‌وار می‌نیاموزی ثبات **ند** چون زغن تا چند سالی

[illegible]
[illegible]

ماده کی سالی بزی زغن را با غراب دشمنی بود وی بچه
بیرون می آورد و صید نمیکند بلکه میربایند و در میان
پریدن ساکن میشود چنانکه پرهای وی حرکت نمیکند گویند
بهترین مرغانست در حق همسایه چنانکه اگر از گرسنگی
بمیرد قصد بچه و لحمی که در نزد وی باشد نمیکند
حکایت مشهورست که در زمان پیغمبر سلیمان علیه السلام موش
گیر بسیار دیگری صید مرغان میکرد چون سلیمان علیه السلام
دعا فرمود که خدایا مرا ملکی ده که بعد از من کسی را نباشد
چون صید کردن موش گیر از جمله آن ملک بود بعد از
فوت سلیمان بر طرف شد حکم گوشت او در جمیع مذاهب
حرامست و در حدیث آمده که حضرت رسول علیه السلام
امر بکشتن وی فرموده اند هر چند انکه شخص احرام
بسته باشد از ینجهت بعضی علمای عامه کشتن وی واجب داشته اند

[illegible]

اما بعضی علما گفته اند گوشت اکشتن او حکمت خون وی چون
با اندکی مشک و گلاب خلط کنند و بیاشامند سود مند بود جهت
ربو و ضیق النفس و چون پر او را بسوزانند و خاکستر ان با آب
بیاشامند نقرس را نافع بود زهره وی چون خشک کنند در سایه
و کسی را که حیوانات موذی که آن مار و عقرب گزنده بود با آب
حل کنند و یک میل از وی در چشم کشند نافع بود اما اگر زخم از طرف
راست بود این را در چشم چپ کشند و اگر زخم در طرف چپ بود آن
را در چشم راست کشند اگر موش گیر را در خانه بیاویزند در آن خانه
مار و کژدم در نیاید حمار اهلی را بفارسی خر در از گوش گویند
و ترکی ایشک و یدکی که ره جانور بود بردبار بداو از
گوش منقی ترسنده صورت عبیر دم را با او تشبیه کرده
گویند که اصبر من حمار یحیا را ای که رفت دیگر بدان راه نتواند رفت
اگر بالای بلندی باشد که بتر را با عقام راه نیابد او از ترس

وجود را از ترس شیر بپراند از دماء او بگذشت سال عمرش از
چهل سال زیاده نشود **حکم** گوشت شیر او بمذهب امام
مالک مکروه است و بمذهب شافعی و حنفی و حنبلی حرام **حکمت**
کژدم گزیده چون پاره گوشت بر خود بندند وجع دان شود و درد
تسکین یابد و اگر در گوش خر گوید که مرا کژدم گزیده درد ساکن
گردد و اگر در اول سال صرع بوی رسیده پوست شیر را با خود نگاه
دارد تا یکسال از صرع ایمن باشد و چون یکسال نو شود پوست شیری
دیگر بگیرد و با خود نگاه دارد چرک گوش وی اگر بخورد
کودکی دهند که بسیار گرید منع گریستن کند اشکم او اگر بخشی
سازند و کسی که زحمت صرع داشته باشد با خود دارد نفع
رساند اسب سرگین تازه اش اگر در بینی کسی که خون از دماغش
می‌چکانند منع خون رفتن کند و چون سرگین
خوانند و بوید بمیش عسل کند و ندانش و زیر بالین نهند

ردم

خواب آورد و سر وی بجهت سول نافع بود حمار وحشی را بعربی
فرا گویند و بفارسی خر گور و بترکی قولان خوانند و در هند [illegible]
و او با لوان بسیار می‌باشد از آن جمله آنچه تیره رنگ است عمرش بیشتر
اهل تاریخ بر آنست که عمر وی دویست سال می‌باشد و بعضی گفته‌اند
تا هشتصد سال می‌رسد چنانچه در افواه است که خر گور بداغ بهرام
گور در این زمان دیده‌اند و این سخن عوام است اصل او از
کسی است تر بوده که گریخته بجنگل رفته و ایمنا از وی متولد شده
حکم حلالست گوشت او بجمیع مذاهب هر چند خانگی شود و اهلی
گیرد **حکمت** خوردن گوشت وی در زحمت مفاصل نفع
رساند زهره وی با موی ریختن را دور سازد و همچنین زهره
وی را اگر بجراحه در جامه خواب انداخته باشند منع آن کند
نظر کردن در چشم گور خر روشنی چشم زیاده کند و منع نزول
آب کند از چشم و زهره او را اگر در چشم کشند چشم را روشنی دهد تیز

کنند و از نزول آب نگاه دارد و پیه خشک کرده او را اگر با عنبر
زرنیخ طلا کنند بهتر زرد او گردد و سرگین او را چون بسوزانند
خاکستر آن روشنی چشم دهد و منع خون رفتن از بینی کند و نگاه
داشتن سمنش جنون و مرغ را آزاد کند حمام عربیست و او را
در اصل لغت اطلاق میکنند بر هر مرغی که طوق داشته باشد
چون قمری و فاخته و کبوتر اما حالا بعرف عامه مردم
مخصوص است بکبوتر و کبوتر را اثر کان گورکانی خوانند و
بترکی کبوتر گویند و مرغی تیز پر و راه دانست و از طبقه
اوست که خانه و آشیانه خود را میطلبد و اگرچه هزار فرسنگ
دور رفته باشد و ده سال گذشته و بعضی از اصحاب تاریخ
نقل کرده اند که کبوتر در یک روز سه هزار فرسنگ راه قطع
کرده ارسطوی حکیم گفته که کبوتر هزار ساله میشود و او
بگشوده آدمی ملاعبت نمایند و بوسه زنند و منقار بر هم زنند

در حرکاتی که موجب

دار و کاکی که موجب هیجان شهوت شود بطوری اید
از این سبب اکثر مردم در خانه که عورات باشند کبوتر نگاه
میدارند و کسی را که قصوری در شهوت باشد مناسبست دیدن
و در حدیث آمده که شخصی از تنهایی پیش حضرت رسول علیه السلام
شکایت کرد آنحضرت فرمودند که یک جفت کبوتر نگاه دار و حضرت
امیرالمومنین علیه السلام فرموده اند بدرستی که بانگ جناح
کبوتر دور میکند شیاطین را و منقولست که کسی پیش امام جعفر
علیه السلام آمد و از جن شکایت کرد که او را در خانه آتش
میدادند و آنحضرت فرمودند که سقفهای خانه خود را
برج کنید و در اطراف خانه کبوتر نگاه دارید آن شخص
میگوید چنان کردم که آنحضرت فرمودند دیگر هرگز در
خانه خود از جن گروهی ندیدم و مشهورست که حضرت نوح
علیه السلام غراب را فرستادند که خبر آب بیاورد و او بمردار

خوردن مشغول شد و در آمدن تاخیر نمود حضرت نوح دعا
فرمود که خدای تعالی اورا طوقی دهد که بمیراث بچهای
او رسد بسبب دعای نوح خدای تعالی اورا طوقی داد **حکم**
حلالست گوشت کبوتر بجمیع مذاهب و جایزست نگاه داشتن او
بجهت تخم و بچه و مکتوب رقعه فرستادن و لیکن بدان بازی کردن
و پرانیدن و تماشا گشتن مکروهست و پرانیدن پیش امامیه
حرامست و شیخ الاسلام که از اهل سنت است گفته کبوتر بازی
عمل قوم لوطست و گواهی کبوتر باز پیش امامیه و ابو حنیفه
و مالک درست نیست اما بمذهب شافعی بمجرد این گواهی رد نمیتوان
کرد **حکمت** اگر کبوتر رنجور شود دارو بجز [illegible] نباید
زهره اش عشا و چشم برد و روشنی آورد و خونش چون در [illegible]
... کلف زایل کند ابن زهر گوید در هر خانه که کبوتر بود اهل
آن از خدر و فالج و سکته و جمود و سباط ایمن باشند اگر بخورد

ک

که گوشتش مداومت نمایند زیرکی بیفزاید خاکستر استخوانش
بر جراحاتی که علاج پذیر نباشد افشانند صحت دهد و اگر کبوتر
زنده را بدو نیم کنند و برجایی نهند که کژدم گزیده باشد
درد ساکن شود و خون کبوتر بچه جراحتی که در چشم باشد
مفید است اگر رگی گسسته باشد و زخم آن با استخوان رسیده
خون کبوتر بچکانند که مفید است **حوت را** بفارسی ماهی گو
و ترکی بالغ و ترکی مجلی اصناف ماهی بسیار و در بزرگی
بمرتبه میرسد طولش از یکمیل سنگ زیاده میباشد و در کوچکی
نیز بمرتبه میباشد که سنگ مرئی نمیشود و هر صنفی نامی دارد
منقولست که در زمان حضرت رسالت پناهی علیه الصلوه والسلام
جمعی کثیر از صحابه در سفری گرسنه بودند ماهی عنبر نام
را گرفتند و قوت خود ساختند و یک استخوان پهلوی اورا
در زمین فرو بردند اتفاقاً بلند بود که اشتر سواری از زیر وی

میگذشت در دریای زنگ ماهی میباشد که آن را اتال میگویند
طولش تا چهارصد ذرع یا پانصد ذرع میشود ماهی پر فساد است
خدای تعالی ماهی کوچک ابر و مسلط کرده که گوشتش
بدندان میگیرد و فرها میکند تا او را هلاک کرداند و یکنوع
ماهی دیگر هست که او را حوت الحیض میگویند بسیار بزرگ
میشود و کشتی را از رفتن باز میدارد و آسیب میرساند و
دریا وران او را مشناسند همین که او پیدا شد پارچه
جامه که بحیض آلوده است در دریا می اندازند ماهی از آن
میگریزد و میرود و یک زن حایض نیز میرود **حکم** گوشت ماهی
که فلوس دارد یعنی پشیز دارد بمذهب امامیه حلال است و پیش اهل سنت گوشت جمیع
اقسام ماهی حلال است و خوردن ماهی بمذهب امامیه و ابو حنیفه
پاکست و بمذهب شافعی پلید **حکمت** اگر جگر ماهی را خشک کنند
و سائیده در حوضی که خوک در آن مرده باشد بپاشند منع عفونت

قون

خون کند اگر بمقدار یکجه از زهره او بمصروع بچکانند نافع
باشد **حیه** بفارسی مار را گویند و بترکی یلان و بدکنی سانپ
او را انواع بسیار است یکنوع ازو مکلل است و آن ماریست
کوچک که بر سر خطوط سفید دارد و درازی او بمقدار یک
بدست باشد آن مار بهر زمین که بگذرد بسوزاند چنانکه
هیچ نبات در آن زمین و گیاه نروید و از مسافت یک تیر انداز
راه آدمی و حیوان را بصفیر و آواز بکشد و هر کس او را از دور
چشم بروی افتد بمیرد و هر کس که نزدیک آن شخص باشد که
روز انتظار بر آن مار افتاده مرد او نیز بمیرد و اگر چه مار را از دور
باشد اگر آدمی یا حیوانی را بگزد اجزای بدن او گداخته شود
و هر مرغی که در محل پریدن محاذی مسکن او رسد از بالا بزیر
افتد و یکنوع دیگر افعی است که احوال او در حرف الف گفته شد
و یکنوع دیگر نیز ماریست و عرب آن را ثعبان میگویند آن ماریست

ماهی درم

کرانی الناز دویه دمبال منلیند دار زمین بر جنیم حود

که آدمی را آزرده و رویده دمبال میکند و از زمین برجسته خود
را بطریق تیر بر آدمی میزند و هلاک میکند و مار بر عدد اضلاع
خود یعنی بیضه مینهند و بیضه‌ها رنگهای مختلف میباشد
سبز و سفید و سیاه و خاکستر رنگ و خالدار و سبب اختلاف
رنگ بیضها معلوم نیست و زبان مار دو شق است چنانچه
بعضی گمان برده‌اند که دو زبان دارد و مار هر سال یکنوبت
پوست می اندازد و یکنقطه بر قماش ظاهر شود و عدد نقطها
عدد سال عمر او باشد و عمر او را تحت میکویند بهر سال
میرسد و هر مار که از صد سال گذشت او را اژدها خوانند و چشم
مار در سر او نمیگردد بطریق باقی جانوران بلکه بجای آن چه
میخی در جای محکم کنند چشم او در سرش محکم است مار ریوبیل
آتش مایل است و بشراب شیر و میل بسیار دارد و گاه هست
که از بسیاری میل القدر شراب میخورد که از مستی هلاک

مرده

میکرد و از غرایب احوال مار است که بغیر گوشت جانور
زنده نمیخورد و از طعام شیم الثقا میکند و باب میل ندارد
چون تا سینه بسوراخ رود هیچ کس او را از سوراخ بیرون
نتواند آورد و اگر کژدم او را گزید اگر خود را بنمک ار
رسانید و بر نمک خسپید صحت یافت و اگر نمک در نیابد هلاک
گردد مار از فواسق خمسه است که حضرت رسالت پناهی
علیه الصلوة والسلام امر بکشتن ایشان فرموده اند حکم
حرمت گوشت او پیش امامیه و حنفی و شافعی و حنبل مکروه است
پیش مالک و تریاقی که گوشت مار داشته باشد حرامست
حکمت اگر کسی که جذام داشته باشد گوشت مار بخورد شفا
یابد پوستش در ظرف مس سوخته سحق کرده بسل و درد چشم برد
بیضه آن دورها دل سوده بر برص مالند زایل کند و اگر دندان
مار در رشتگی برکنند و بر صاحب تب ربع ببندند نفع رساند حکایت

در حدیث آمده که در خانهای مدینه بمجموع از پریان و جنیان
مسلمانانند که بصورت مار ظاهر میشوند هرگاه که از ایشان دیده
شود سه روز مهلت دهند و ایشان را بترسانند و لکن
نترسانند اگر بعد از سه روز دیده شود بکشند ایشان را و بعضی
از علما این حدیث را خاصه مدینه داشته اند اما نزد بیشتر علما
در همه شهرها چنین است پس ماران خانگی را سه روز مهلت باید
داد و طریق امان دادن و بیم کردن چنین است که بگوید نشهد
انشدکم بالعهد الذی اخذه علیکم نوح و سلیمان علیهم
السلام ان لا تتبعونا و لا تؤذونا یعنی سوگند میدهم شما
را بعهدی که ستانیده نوح از شما و سلیمان که بر ما ظاهر نشوید
و ما را ایذا نکنید حرف الخاء الخطاف در فارسی فرستک و پرستو
خوانند و ترکی قرلنقوچ و بدکنی فراشوک مرغ سیاه کوچک است
زمستان بگرمسیر رود و تابستان بازآید و از موی و گل آشیانه

آشیانه سازد و در آشیانه خود برگ سداب نهد تا حرارت
بیضه اش نگاه دارد و شب پرک دشمن اوست و بچه دی
می نماید از جهت دفع مضرت او برگ کرفس آورده در آشیانه نهد
چه شب پرک جایی که بوی کرفس می آید بگریزد و چون آواز
رعد بشنود میلرزد چنانچه بمردن نزدیک میرسد و در نظر
مردم بامداد چون فربه شود از عجایب احوال او آنکه اگر چشمش
بکنند باز پیدا گردد و بعضی مردم سنگ یرقان را باین طریق بدست
می آرند که بچه او را از زعفران زرد میکنند و در آشیانه اش
می نهند او تصور آنکه بچه اش یرقان پیدا کرده میرود و
سنگ یرقان آورده در آشیانه می نهد از آنجا برمیدارند
حکم گوشت وی مکروه است کراهت شدید بمذهب امامیه
و در مذهب حنفی و مالک حلال است و در مذهب شافعی دو قول است
اقوی آنکه حرامست و منع القتل حکمت وداع پرستو با کسی

تاریکی چشم زایل کند اگر دلش با شراب بخورند قوت باه
بافراط دهد خوردن گوشتش روشنی چشم دهد اگر خونش
بر زهار الخورد اتند چنانکه نداند تا موی نروید چنانچه از
مرد مجرب باشد چون سر وی با پر کوک بکی بر وی با ده بکیرند
دبوز اندود در شراب اندازند هر کس از ان شراب خورد
مست شود سرکین وی چون در چشم کشند سپیدی ببرد اگر زهره
او را در بینی کسی چکانند موی سر و ریشش که سپید شده باشد
سیاه گرداند و دندان را نیز سیاه گرداند اگر خواهند
که دندان سیاه نشود پیش از سقوط دهن را بشیر تازه بشویند
سرکین بزهره گاو بیامیزند و بر موی سیاه طلا کنند بی
هنگام سپید شود خفاش را بفارسی شب پره گویند و بترکی
ییرو گویند مرغی بد دل است و چشمش ضعیف است از طلوع
و بعد از غروب آفتاب طیران کند و پشه و مگس و مانند آن خورد

از عجایب او آنکه گوش و دندان و پستان و منقار و خصیه
دارد و موی و پر ندارد و بچه بپرورد و بول کند و بخندد و
چون او میان و غیر از آن دارد و ماده در حیض میگردد
و بچه را شیر میدهد و بعضی علما گفته اند خفاش خلق کرده
عیسی علیه السلام است از آنجهت صورت مرغان دیگر ندارد حکم
و امثال باتفاق حکمت چون او را از درخت در ادین بندند از ان
حدود بگیرند اگر کسی در میان بالش نهند هر کس سر بر آن نهد
او را خواب نیاید بشرط آنکه آن کس نداند که در بالش سر
خفاش هست اگر دلش بر او می بندند شهوت جماع را قوت
دهد اگر خونش بر زهار بچه که بالغ نشده باشد بمالند موی
بر نیارد خاکستر وی نور چشم زیاده کند اگر زنی بدشوار
زاید زهره وی را در فرج آن زن مالند در حال بزاید اگر
سر او را در سوراخ گوش نهند همه بگریزند اگر سر وی را در

سوراخ موش نهند همه بگریزند اگر سر وی در برجی کبوتر
پنهان کنند هر چند کبوتر که باشند از آنجا نروند و اگر
سرگین او را با آهک و زرنیخ داخل کنند و در موضعی که مو داشته
باشند بمالند مو هرگز بر نیاید و اگر زنی بکار برد هرگز بر نیاید حکایت
مدا آنکه چون بنی اسرائیل از حضرت عیسی ع معجزه طور جانوری
خواستند صورتی از گل و هیات شپره بساخت و دم در آن
دمید پس آن صورت مرغی شد بقدرت خدای تعالی و پرواز نمود
و آیه کریمه واذ تخلق من الطین کهیئة الطیر باذنی
فتنفخ فیها فتکون طیرا باذنی [illegible] خنزیر
بفارسی خوک گویند و بترکی دونغوز و [illegible] سور بلند ترین
جانوریست و در قوت مجامعت زیاده است هر چند در
در بیغیرتی نظیر ندارد و با ماده خود جفت کند چندین نر با یک ماده
در حضور هم شهوت میرانند و زاینده ترین حیوانات

نرش

نرش چون نیست ماده میگردد و جفت میشود و آن گاهی در
شش ماهی آبستن میشود و گاهی در چهار ماهی بیست میزاید
و چون پانزده ساله میشود دیگر نمیزاید و فارسیان گاو دشتی
را خوک و شش اگر از خوانند و فیل از خوک گریزانست
در عجایب المخلوقات نوشته که اگر خوک نر با و جماع کند دران
حال چو بول کند خوک در حال بمیرد و در بعضی رسایل گفته
گفته اند که اگر خوک را به پشت جو بریسمان محکم ببندند و چو
بول کند خوک بمیرد و چون بیمار گردد خرچنگ خورد صحت
یابد و اگر سه روز چیزی نخورد و گرسنه گردد بعد از آن
دو روز چیزی خورد فربه گردد و ترسایان خوک را در روم
چنین فربه کنند و اگر یک چشم او را برکنند بمیرد حکم
حرامست گوشت او بجمیع مذاهب حکمت شیر [illegible] او
مفیدست [illegible] اگر بر خنازیر دمل طلا کنند صحت

جگرش ورکرگیدن مارو کژدم وزنبور نفع رساند ایشان آنچه
سوخته او را انجا که ناسور شده بیفشانند مفید باشد
اگر سرگین خوک در زیر درخت سیب در خاک کنند سیب بسیار
و سرخ دهد **خیل** بفارسی اسب و بترکی آت و بهندی گوره
گویند و او بهترین حیواناتست بحسب صورت و سیرت و همه رنگ
میباشد و از جمیع حیوانات اهلی قوالتر و تیزتر است و از
همه تیزرو تر و شنواتر از دیگر و بیشتر شنوی ادمی را با تشبیح
کرده اند و گویند اسمع من الفرس و اخلاق نیکو دارد
و چون فرس بزرداری و زیرکی و احتمال مجاهدت و ریاضت
و دور فتراق او همین کافیست که خدای تعالی در کلام مجید
سوگند یاد کرده باسبانی که مومنان برایشان با کفار جنگ
میکنند و حضرت رسالت پناه محمدی فرموده که الخیل
معقود بنواصیها الخیر الی یوم القیمة یعنی نیکویی بسته شده

بموی پیشانی ایشان تا روز قیامت و نیز حضرت رسول
صلی الله علیه وآله فرموده است که ملایکه در لهو و بازی
حاضر نمیشوند مگر وقت بازی کردن مردان با زنان خود و
در وقت اسب دوانیدن و تیر انداختن و بعضی از علما است
که او در بهشت اسب بیشتر از ادمیست و گفته اند که اول کسی که اسب
سوار شد اسمعیل پیغمبر بست پیش از و اسبان در بیابانها میگردید وحشی
و مسخر کسی نمیشدند و در مجمل التواریخ گفته که اسب در هندوستان
توالد نیست و این سخن غلط است و در بعضی تاریخ گفته که اکثر
اسب در ترکستان است و غلبه قیمتش در عرب و اسب در بیشتر ولایت
این عزت ندارد که در هندوستان و هیچ جا او را آن
نوع تربیت نمیکنند در هند جاعتی هستند که ایشان را آنجا
سوار می گویند ایشان اسبان را بمرتبه خوب تعلیم میکنند
و میاموزند که خریداران مخصوص است از جمله اسبان گران قیمت

تقلیم کرده اند چنانست که در عین و دیدن کرا و زیرا چشید تا باید
رده اند پی آنکه نگاشتن کشند مجرد صورت او از او زایشان ده
بیسازند باید دانست که علما چنین آورده اند در تعیین
میدان اسپ تاختن که میدان اسپ مضمر کرده دیده و میان
کشیده مقدار فرسنگ است و اسپ مضمر ناکشیده و میان
ناکشیده یک فرسنگ در حدیث آمده که حضرت رسول علیه السلام
مکروه میداشته اند اسپی را که شکال باشد و در تفسیر شکال
خلاف جمهور علما گفته اند مراد آنکه سه دست و پا اسپ سفید
داشته باشد و یکی بی سفیدی باشد و مراد اسپ یکرنگ نیست
و بعضی علما تفسیر بدان کرده اند که دو دست یا دو پای
وی سفیدی باشد اما اگر پیشانی اسپ سفید باشد کراهت ندارد
و آنچه در حدیث آمده که در سه چیز شامت می باشد اسپ و زن و
خانه اختلاف کرده اند در تاویل آن بعضی علما بظاهر رفته اند

بسم الله الرحمن
وان یکاد الذین
کفروا لیزلقونک
بابصارهم لما سمعوا
الذکر ویقولون انه
وما هو الا ذکر للعالمین

که حق تعالی این سه چیز را سبب ضرر میسازد و چاره آنست که اگر
اینها نامعارف گیرند چون این معنی در خاطر افتد زن را
طلاق دهند و از آن سرا جای دیگر روند و اسپ را
بفروشند و عایشه میگوید این سخن جمهور است که اگر کسی که
این حدیث را روایت کرده اول حدیث را نیاورده
و حدیث چنین است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده
که قتال گفتند خدای تعالی یهود را که میگویند شامت
در سه چیز است و بعضی علما این حدیث را چنین تاویل میکنند
که شامت زن آنست که نزاید یا بدزبان باشد یا ناپاک باشد
یا کابین گران داشته باشد و شامت سرای آنکه تنگ باشد
یا همسایه بد داشته باشد و شامت اسپ آنکه جهاد بروی نکنند
حکم یا تندرو باشد و بد راه و نگذارد که سوار شوند
حلالست گوشت و شیر او بمذهب امامیه و شافعی و حنبل و ابو یوسف

و محمد که از اصحاب ابو حنیفه اند و در مذهب مالک اولی آنکه نخورند
و نزدیک بحرامت پیش ابو حنیفه اما حلالست در مذهب حنفی
فتوی بر آنست که گوشت و شیر اسب میتوان خورد **حکمت**
اگر دندان اسب بکودک بندد دندانش زود بدر آید بی
الم اگر موی دنبش در خانه بیاویزند پشه در آنجا نیاید اگر
سمش در خانه دود کنند موش از آنجا بگریزد و اگر عرقش
در شهار ریخته مالند موی بیرون نیاید اگر سم او را بسوزانند
و با روغن زیت ضم کرده در جای زیر مالند نافع باشد
و اگر زن بدشواری زاید سرگین اسب در زیر او دود
کنند خلاص یابد و اگر خون اسب در گوش چکانند درد
زایل کند **حرف الدال و الراء** بفارسی ورس و ترکی او
و بدکنی و یج گویند جانوریست بشکل تزد و اطلاقات
با کاو دیلک و شتی و ارد بسیار بزرگست و بقلم گرفتن

اما قربان برواری حمل خود نمیکند مگر بزحمت و بزدن
بسیار بهر چیز زشتر و پلنگ و باقی جرندها و درندها میخورد
و همچنین هر چیز که آدمی میخورد از میوها میخورد و در زمستان
رنج بسیار میکشد چنانچه بعضی از علما کمان برده اند که خو
از وهائل فرو آید و چون بچه ازو اعضا بچه آتش و رهم
رفته بود و در شش چندان حیلت که اعضاش پیدا شود
گاهی که گرسنه میشود دست و پای خود می مکد و فربه میشود
و در زمستان برزد کم می نماید و از بیم مورچه بگوشه میبرد
حکم گوشت او حرامست بمذاهب شافعیه و حنفیه و بعضی
از اصحاب احمد حنبل و بقول امام مالک حلالست **حکمت** اگر
پیه چشم خرس در کتان پاره بسته بصاحب تب ربع در آویزند
شفا یابد زهره اش با فلفل حل کرده بر داء الثعلب
طلا کنند موی بیرون آید و بید آتش او را که در خشتر اندازد

وان شیر را بچه دهند بازمانی و دندان برآرد و پیه
او بسیار منفعت دارد از جمله اگر او را بر برص طلا کنند
دفع کند و همچنین ناسور را دفع کند اما اگر پیه او را
بر سنگ مالند و بوانه کودد و اگر خون او در چشم کشند
موی زیادتی بر نیارد و پوست وی را بیارد و بچه بد خو
او بزند بدخوئی ترک کند چون زهره وی با عسل در
آب راز یانه در چشم کشند چشم را روشن کند **دراج را**
بفارسی تو بر گویند و بترکی و دکتی تیز دراج گویند شیرا
زبان دراز اورا الکنک کور خواهند مرغ بسیار تولد است و
گوشت بسیار خوش مزه دارد و هوای خوش و باد شمال
میرود و در شاخها و جنگلها و دامن کوهستان می باشد
و معموره در نیاید عرب گویند که در صفیر خود این
گوید که بالشکر تدوم النعم و بعضی گویند صدق و صدق

کبر

گویند و بعضی عجم گویند سبح و کباب و طبق گویند و
بعضی گویند سبوه و نان نمک گویند هرگاه مرغ شکار
خواهد او را بگیرد و در زیر درخت خاری اندازد و دست
خار الحکم بچنگ میگیرد و وا میماند **حکم** در جمیع
مذاهب گوشت وی حلال است **حکمت** گوشتش قوت
دماغ و تیزی فهم و بصر دهد و منی را زیاد کند و شکم
ببندد و پیه او را اگر بگدازند و در گوش که درد کند بچکانند
تسکین دهد **حکایت** راغب اصفهانی در کتاب محا
ضرات آورده که جالینوس طبیب بمرض ابنه مبتلا بود
روزی در پیش جالینوس پسری با او بمباشرت مشغول
ناگاه دراجی پرید پسر جالینوس را گذشته متوجه
گرفتن دراج شد جالینوس را چون تو زحکه قرار نگرفته
بود بسبب دراج از مقصود خود جدا ماند او را با دراج

عدد او تمام شد و در آن حال از اضطراب گفت و غنی
والدراج لا فیئه یعنی بگذارید مرا با دراج بدرستی که
من نمیشناسم او را پس از آن روز هر کس که در آن شهر
مریض میشد دراج میخورد تا باشد که وقتی در آن ملک
دراج نماند و دراج از آن روز از طعام مقرری مریض شد
دجاج را بفارسی ماکیان و مرغ خانگی گویند و ترکان
توخ گویند و کیکی خوانند جانوری مشهور است
اگر خروس نیاید در خاک غلطد و از آن غلطیدن در
درد و شش بیضه کوچک حاصل شود و طعمش بد بود و بچه را
نشاید و اگر بنشان خانه کردن خروس در دان بیضه نیکو
شود و اگر در وقت آنکه بر سر خایه خفته بود آواز رعد
شنود تمامی بیضهاش تباه شود و جابر از انتقال
همان خواص است که گوسفند را از گوشت حکم گوشت او مجمع

مذاهب

بجمع مذاهب حلال است حکمت اگر گوشت مرغ خانگی با پیاز
و کنجد مهرا گرده بخورند قوت باه بیفزاید و اگر مغز خورد
گوشت او و بچه اش مداومت کنند نقرس و جگر پیدا
شود و بیضش بطلا کردن کلف سرخ و شقاق را ببرد و
زهره اش اگر در چشم کشند منع نزول آب کند اگر سر
مرغ سیاه بر در خانه کسی اندازند در آن خانه خصومت افتد
اگر مرغ بچگک را فربه کنند دوازده روز بعد از آن
بکشند و پیه وی بیرون آورند بر کسی که مالیخولیای سوداوی
داشته باشد سه نوبت بپایی طلا کنند بغایت نافع
بود و اگر مجذوم بر اعضای خود مالد بغایت مفید بود
بیضه اش زمستان در میان کاه اوقات و تابستان در
میان جو بسیار بماند دیک را بفارسی و ترکی خروس
گویند و بدکی مرخاد و موفق تر زیرکترین مرغانست

و از عجایب کار او آنکه وقت نماز میداند و اگر چه شب دراز
کوتاه شود غلط نکند و بعضی از علمای شافعی گفته اند
که بر بانگ خروس اعتماد توان کرد چون تجربه کرده باشند
او را چند نوبت اگر کتاب مکارم الاخلاق آورده که
انس از حضرت رسالت پناهی نقل کرده که الدیک الابیض
صدیقی و عدو عدوی یعنی خروس سفید دوست
من است و دشمن دشمن او دشمن من است و حضرت
امام رضا علیه التحیة و الثنا فرموده اند که فی الدیک
خمس خصال من خصال الانبیاء معرفة اوقات الصلوة
و الغیرة و الشجاعة و السخاوة و کثرة المطروقة
یعنی در خروس پنج خصلت است از خصایل انبیا اول شناختن
اوقات نماز دوم غیرت چه اگر خروسی دیگر میان
ماکیان او در آید تا او را از نزد وی بیرون نکند قرار نمیگیرد

سیم شجاعت چهارم سخاوت پنجم بسیاری وطی او و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرموده اند که چون خروس بانگ
کند از فضل خدای تعالی چیزی سوال کنید چه خروس ملکی
می بیند و بانگ میکند و از رسول صلی الله علیه و آله مرویست
که ان الله تعالی خلق دیکا تحت العرش له جناحان
لو نشرهما جاوزتا المشرق و المغرب فاذا کان آخر
اللیل نشر جناحیه و خفق بهما و صرخ بالتسبیح یقول
سبحان الملک القدوس فاذا فعل ذلک سبحت
الدیکة کلها مجیبا له و فعلت مثل فعله خفقت
اجنحتها و اخذت فی الصراخ و او را در رعایت داده
اند عظیم است و خروس در عمر خود یک بیضه کند حکم گوشت
او حلال است و جنگ انداختن و بمذهب امامیه حرام و در
مذهب اهل سنت مکروه و خصی کردن وی بمذهب حنفی رواست

اما بعضی علمای شافعی حدیثی روایت کرده اند که حضرت
رسول صلی الله علیه وآله وسلم منع کرده اند از خصی کردن
خروس و کوسفند و اسب **حکمت** اگر تاج خروس خشک کرده
وسوده بکسی دهند که در خواب بسیار وقع کند دیوانه
را هشیار سازد و خون وی اگر کسی که سپیدی چشم داشته باشد
در چشم کشد نافع بود و اگر گوشتش در طعامی کنند و بخورد دو
دهند در میان ایشان خصومت افتد **حرف الذال ذباب.**
بفارسی مگس و ترکی چیبین و بلغتی مکی جانوری بجوح نے
چشم عرب گوید هو الجمع من الذباب از عفونت هوا
و از زمین و رساعت پیدا میکردد و بعد از ان بیکدیگر جفت
میکردند و او را خرطومیست و خوردش از بینی است بدین
السبب بر رو تیهان بود و چه مگس تا هوا گرم نشود نتواند
که پرید از پرندها هیچ جانوری بسر زبان آب نخورد مگر
مگس

مگس و حکمت الهی در پلک چشم است که چشم را از غبار نگاه دارد
و چون مگس از خوردی حدقه پلک ندارد و ایجا بدست این
کار میکند و در حدیث آمده که چون مگس در کاسه شما افتد
او را فرو برید در آش یا شربت که در آن کاسه باشد چه در
یک بال وی زهر است و در یک بال وی شفاست
و اهل تجربه گفته اند که بال چپ او فتیه و میرود و در حد
آمده که عمر مگس چهل شبانه روز است و هر مگس که هست در
آتش است مگر مگس عسل و از عجایب آنکه افکنده وی
بر سیاه سفید است و بر سفید سیاه و مگس را اصناف مگس
و سگ مگس و شتر مگس و اسب مگس و همه در خاصیت یکسانند
حکم حرام است اما اگر در دیگ آش افتد و جوشیده
شود و در میان آش گم گردد آش حلال است **حکمت** اگر
مگس را بریان کرده بخورند سنگ مثانه خورد کرده بریزاند

و اگر مگس را بکشند و در جای که زنبور گزیده باشد
بمالند ورم بنشاند و اگر مگس را در ظرفی کرده و در بالای
آتش نهند تا بسوزد و بعده او را سوده با عسل خلط کرده
بر داء الثعلب طلا کنند موی بروید و اگر در خانه ورق
کدو بسوزند مگس دور شود **حکایت** آورده اند که
ابوجعفر دوانقی از یکی علما سوال کرد که حکمت در خلق
مگس چیست دانشمند جواب داد که تا عجز متکبران ظاهر
گردد و از خواص حضرت رسالت پناهی آنست که مگس بر
جسد مبارک آنحضرت نمی نشست **ذیب را** بفارسی گرگ و
بترکی قورت و بلغت کنی لائد که میگویند گرگ جانوری
شوخ چشم و بی رحمت باشد و پیش از همه بی تر بود همه جانوران
چون آدمی را ببینند بترسند و گرگ که فرا پیش آید اگر اول
چشم آدمی بر گرگ افتد فرو زه آدمی رفته باشد و اگر اول چشم
گرگ

گرگ بر آدمی افتد ظفر گرگ را بود و گرگ گوسفند را بیشتر وقت
سحر برد که سگ در خواب است و بدین اساس سر گوسفند بگیرد و بدم
او را میراند تا از گله دور برد و پیش کشد و گرگ را هر سال
هیجان شهوت شود و چون با ماده جفت شود ذکر و راحت ترا خود
بگیرد چنانکه اگر در آن حال هر دو را بکشند از هم جدا نشوند و اگر
گرگ خوردنی نیابد بنسیم هوا قناعت نماید از عجایب او آنکه چون
در خواب شود یک چشم وی باز ماند و چون در صحرا ببیند فریاد
بسیار کشد و اگر او را بگیرند هر چند بچوب بزنند یا بشمشیر پاره پاره
کنند فریاد نکند و از یک فرسخ بوی بشنود **حکم** خوردن وی بمذهب
امامیه و حنفی و شافعی و حنبل مکروه است بمذهب مالک **حکمت**
سر گرگ را چون در کبوترخانه بیاویزند گربه در آن
آنجا نیاید و اگر در جای گوسفندان دفن کنند همه رنجور شوند بلکه بمیرند
اگر چشمش بر گردن اسب بندند بسیار رود و چشم راستش چون با خود

دارند از هیچ چیز و ربت نترسند چشم چپش بخوابی ار و زهره‌کشش
اگر زن بخورد و برگیرد آبستن شود و خون وی با روغن جو مخلوط
کرده در گوش چکانند تا کمی ببرد و خایه‌اش بریان کرده بخورند
قوت باه دهد و بر بیز گوشت خفتن قولنج ببرد و چون از پوست طبل
سازند و در میان طبلها زنند طبلها پاره شود پیه وی در جمیع
امور فتح نافع است اگر به هیچ وجه با آدمی انس نگیرد گویند اعرابی
بچه گرگ را با شیر گوسفند پرورش داده بود و چون بزرگ شد آن
گوسفند را بدرید و برفت و ازین شیخ سعدی علیه الرحمه گفته است
عاقبت گرگ زاده گرگ شود ٭ گرچه با آدمی بزرگ شود **حرف الزا**
زراد بهمه زبان نام وی همیل است جانوریست درازدم کوتاه
پا سر و گردنش بشتر ماند و شاخ وی مانند شاخ گاو و دست و پایش
بپای گاو ماند و پوستش به پلنگ و دمش چون دم آهو و در بیابانهای
[illegible] بلکه در دشتها ویست چون راه میرود دست و پای چپ

پیشتر از پای راست بر میدارد بخلاف جانوران دیگر و بعضی
گفته‌اند از شتر و گاو وحشی متولد میگردد **حکم** در مذهب
امامیه حرامست و بعضی از علمای شافعیه گفته‌اند حرامست اما حلالست
حرامست در مذهب مالک و فتوی او در مذهب شافعی بر آنست که
حلالست و در مذهب حنیفه نقل صحیح در باب گوشت وی دیده
نشده و شیخ الاسلام گفته اصول مذهب حنفی تقاضای آن میکند که
حلال باشد **حکمت** زهره وی اگر در چشم کشند منع نزول آب کند
حرف السین سرطان را بفارسی خرچنگ و بترکی ایلان کج و بعضی
گیکوه خوانند جانوریست که سر ندارد و چشمش بر کتف است و دهن
در شکم و پا دارد و پهلو دارد و در سالی سه نوبت پوست می اندازد
و خانه خود را دو در میسازد یکی بطرف آب و یکی بطرف خشکی
و چون پوست می اندازد دری که بطرف آب دارد محکم میکند
و دری که بطرف خشک است باز میکند تا خشک شود و اگر او را

الزد اکران

در سوراخ مرده و در پشت افتاده بشند علامت اینست
در آن ولایت **حکم** بمذهب امامیه و حنفی و مالکی و حنبلی حرامست
و بقول شافعی حلالست **حکمت** اگر خرچنگ را از درخت
بیاویزند میوه آن بسیار شود و از آفت ایمن باشد چشمش را اگر
بر گهواره کودکان بیاویزند بچه خوش خو شود گوشت وی در رحمت
وی نفع رساند **سلحفات** را بفارسی سنگ پشت و کاسه پشت و
کشف نیز گویند و ترکی توشبقه و یدکی کچوه در خشکی و آب هر دو
میباشد و در خواص بری و بحری یکسانست چون چشم کند بنظر
کردن در روی بچه بیرون آمی آورد بچه شکم وی محکم است و کرمی
ندارد **حکم** حرامست بمذهب امامیه و حنفی و حنبلی و مالکی و حلالست
بیک روایت در مذهب شافعی **حکمت** چون ماده حبلی کند گیاهی
در دهان بگیرد و نزدیک ماده شود آن را مهرگیاه خوانند اگر در آن
حال آن گیاه را از وی بستانند و با خود نگاه دارند مهر افتد الخ

و چون او را بگیرند بر پشت می اندازند چنانچه شکم و پاهای وی
بطرف آسمان باشد آن موضع را بماضر ریزانند خون وی در
رحمت مفاصل نحت پاشش بر پای کسی که نقرس و آماس باشد بندد
درد بنشاند را است بر آرد و جب برجب **سنجاب** بهم زبان گفت
و مانند موشست جانوریست که از پوستش پوستین میسازند و بطرف
ترکستان میباشد **حکم** حرامست بمذهب امامیه و حنفی و حلالست
بمذهب شافعی و مالک و نزد ابوحنیفه و شافعی پوستینی که از پوست
او میسازند پاکست **حکمت** گوشت وی جنون را زایل کند
و امراض سوداوی ببرد **سمور** را بفارسی گربه و ترکی کوک
و یدکی ملی گویند جانوریست طامع است و زنده و اگر گیرد
بوقت غضب چنان در خشم شود که از خود خبر ندارد از آن
سبب ملاحده قزلباشان را گوشت گربه بیر و پرورش داده اند
تا بر خصم بیرون شده اند و امراد انواع بابک خاکی و صحرایی

و ازان جمله گربهٔ زباد که به صحرا گشت و دم دراز دارد و موی او
سیاهی مایل است مانند یوز باشد و این جنس گربه و در زمین هند
و زیرباد می‌باشد و در میان دو ران آنکه نر است زیر خصیه و آنکه
ماده است زیر فرج شکافی می‌باشد و از آن شکاف چیزی
زرد رنگ بطریق چرک گوش بیرون می‌آید خوشبو و آن را زباد
میگویند و آن پاک **حکم** حرامست گوشت او بمذهب امامیه و حنفیه
و شافعی و حنبلی و ابو عبدالله بوشنگی که از اصحاب شافعی است
برآنست که گوشت گربهٔ صحرایی حلالست و پیش مالک گوشت جمیع انواع
گربه حلالست **حکمت** گوشت گربهٔ سیاه خانگی از برای دفع سحر
نافع است اگر جگر وی را بر عورتی که خویش را دایم میزند و میبندد تند
دفع کند **خواص** و لقیطی عنبر و او نوعیست از شکاری
که چرخ و منقار کلان دارد و پر بسیار دارد و نیمه سیاه و نیمه سفید
بند ... و ... و بوی او ... هر مرغی که میخواهد شکار

کند شکار کند بچه او از وی میکند **صقرا** بفارسی و ترکی چرغ
گویند و بزرگی او بنگوه جانوری شکاریست و قوت و شوکت
تمام دارد و بر اکثر حیوانات وحشی و هوایی غالب است و
تعلیم پذیرست اما چون موذیست او را اکثر تعدد میشود و بچه
کمتر شود و چرغ از خشکی مزاج آب نمیخورد و از جهت بوی
دهان دارد اول کسی که بچرغ صید کرد حارث بن معاویه بن
بن طور بود و عربان مردم لار بسیار بچرغ شکار میکنند
و از و آهو میگیرند یکی را شنیدم که از اکابر امرای لار بود چرغ
او را گرفته در دشت رو را آموخته میکرد چنانکه آهو میگرفت
و این از کارهاییست که عجز او کسی دیگر نکرده **حکم** حرامست
نزد امامیه و حنفی و شافعی و حنبلی و پیش مالک مکروه است
حکمت هر که گوشت او خورد از دهنش بوی بد آید و از عرایب
او آنکه زهره ندارد **حرف الضاد** ضب را الفارسی

سوسمار گویند و بترکی کلی امش و دگلی کمو ر بیرجا نوری
زیرک و از عمرست چنانکه سالش بانصد برسد عرب اورا
بچه شمارد آب نخورد و بنسیم خنکی بمزید و در چهل روز یک
قطره بول کند و اعتقاد بیضه و بزدی و دو ذکر و ماده آو
دو فرج دارد و در حدیث آمده که سوسمار بزبان بلیغ بنبوت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گواهی داده **حکم** حرامست
در مذهب امامیه و ابو حنیفه و حلال است نزد شافعی و حنبلی و
اهل سنت حدیثی نقل میکنند که در مجلس حضرت رسول علیه الصلوة
والسلام سوسمار خوردند آنحضرت منع نفرمود و گفتند
و رزمیس قوم من قریش نیست و قوم من نمیخورند و طبع
من از آن نفرت دارد **حکمت** سوسمار را در حدب
منفعت و وقع مضرت حلهاست اگر عمیان را با هر مردی بروان
رود قوت باه زیاده شد چنانکه دران روز نعوظ میسر نشود

روایت که
روایت

هر که دلش بخورد اندوه خفقان ببرد خورد با بیزرش از
اندرو بیرا ایمنی دهد خونش با روغن بر بهق مالند
زایل کند و روشنی چشم بفزاید و اگر کف دست او را آتش
روی آب نیا و بزند هیچ آب در وی بدن بدان آب بسید
و اثر آن بگذرد گوشتش در روغن پخته بپوشند نیکوحالت
فزاید سرگین وی را اگر بر برص کلف طلا کنند زایل
کند و اگر در چشم کشند سفیدی که در چشم پیدا شود دفع کند
ضبع را بفارسی و ترکی کفتار گویند و بعضی کرش گویند
جانوری است بلکه گویند کفتار آدمی قرلقیه شود که کشته گردد
دارد بر شکل خنثی است نری و مادگی دارد و هر سال هیجان
یابد آتشش بود و کفتار را با سگ دشمنی بود بحدی که اگر سایه کفتار
بر سگ افتد اثر و بیدل باشد تا کفتار بوی رسد و وی را
بگیرد و بعضی گفته اند اگر سگ در ماهتاب بر بام باشد و سایه او

او بر زمین افتد و ناپشتد و کشف ربر سایه الملک بکاد رحم
الحال الملک پیش او بر زمین افتد **حکم** حرامست و در مذهب امام اعظم
ابو حنیفه و حلالست در مذهب شافعی و مالک **حکمت**
اگر همه اعضاء کفتار را در دیکی بجوشانند و روغن وی بگیرند
و آن روغن مر اعضای که از سرما درد کند بمالند نفع کند
اید و اگر زهره وی در چشم کشند جلا دهد و روشن سازد و
اگر سر او را در کبوترخانه دفن کنند کبوتر آنجا بسیار شود و
اگر خون وی بخورند وسواس دفع کند پیه او را اگر در ابرو
مالند در چشم مردم شیرین شوند خصوص در چشم زنان فرجش
اگر بر کسی بندد که تب ربع دارد تب زایل شود و دهن کس بخود نگاه
دارد مردمان او را دوست دارند اگر کسی را حنظل در دست
باشد کفتار بر وی نزند **قول الطاوس** عربی و فارسی و
ترکی یکیست او را بهندی مور گویند و او در میان مرغان

بهتر

مانند اسب است میان جانوران و حسن و عزت خویش
ز تکبر می‌داند هر پرش چند رنگ زرد و سرخ و سبز و
سیاه و لاجوردی و غیر آن و در سال یکی پر وی یکبار
میریزد ماده وی تخم بسال یکبار و او از ... تخم کمتر
میکند چنانچه تخم را میشکند از این جهت تخم وی را در زیر مرغ
می نهند لیکن زیاده از دو تخم نمیتوان داشت اگر
زیاده از دو تخم می‌نهند کنده میشود و طاوس که مرغ
بر میدارد خوش‌تر میشود و حسن وی نیز بکمال میباشد و از
عجایب وی آنکه با یک دیگر جفت نمیکردد بلکه چون نر کام
پر خیال میشود و نر وی رقص میکند و در رقص در می آید و
در چشم وی اشکی پیدا میکردد و ماده آن را میخورد
و بدین قدر تخم میکند و بچه بر وی می آرد و با این حسن و
جمال عیب نگاه داشتن او در خانه مبارک نمیکیرد و سینیش ...

خوانده بود که شیطان را به بهشت برد و آدم از این سبب
از بهشت بیرون آمد عایشه عمرش بیست و پنج سال باشد **حکم**
خوردن او حرامست در مذهب امام ابو حنیفه و در مذهب شافعی دو قولست
یکی حلالست و دیگری حرامست اما فتوی بر آنکه حرامست **حکمت**
چون در طعامی زهر باشد و طاوس او را ببیند رقص نماید و فریاد
کند این غریبست اگر مغز سر طاوس با سداب و عسل بخورند
قولنج را دفع کند و درد معده ببرد و زهره اش را اگر با سکنجبین
و آب گرم و در زحمت شکم نفع رساند و زبان بسته بگشاید و
گوشتش قوت باه بیفزاید و درد را ببرد **الظبی**
را بفارسی آهو گویند و بترکی کیک و بهندی [illegible] گویند و
او دابه ایست خوش [illegible] وصف کنند و او از همه جانوران حسنتر است
و انواع مشابه اند از آنها است که مشک از ناف او بیرون
می آید [illegible] و [illegible] از آهوی [illegible]

داد

و او را دو وند الصید باشد بیرون آمده مانند دندان خوک
مقدار یک وجب زیاده و کم میباشد و خورش او سنبل و گیاههای
خوشبوست و آن جرم خونی که در ناف آن آهو جمع میشود و مشک
غزال بهتر از مشک آهوی بزرگ است مشهور در حقیقت آنکه خونست
که در ناف آن آهو جمع میشود و در هر سال یکبار ناف وی
ورم میکند و او را از جا ها الم افتد از نجاست مردم آن ولایت
در پایان آنجا میخها و چوبها فرو میبرند تا آهو ناف خود را
بر آن میخها و چوبها میمالد و خواجه نصیر الدین طوسی چنین
آورده که چون آهو را میکشند بدست و شکم اعضای وی
را میمالند تا خون در ناف وی جمع گردد چون آهو مرده
گردد و بدانند که دیگر خون نمیآید ناف وی را ببرند
و بجای بیاویزند هر خونی که پیش از کشتن آهو در ناف رفته
باشد خوب و بهتر آن باشد و آنچه بعد از کشتن رفته باشد بار[illegible]

بزرگ باشد و بعضی میگویند تا نافه در شکم وی می‌باشد بیشتر
مایه که درافتد خون سره است و بعضی میگویند که این آهو
نافه را بیرون می اندازد از شکم مانند انگشت مرغ تخم خود را و
مشک چینی بهترست و نافه اش خردتر و اما مشک تبتی بیشتر باشد
و مشک داتا ارزانی و لایق بیرون برند و هوای بیگانه ببیند
خوب بوی نماند **حکم** حلال گوشت همه اقسام آهو و جمیع
مند آهو و مشک نیز حلال است و پاک **حکمت** خوردن مشک قوت
دل و دماغ دهد و نشو رطوبات کند و بول بسته بگشاید اما
سرخ را زرد کند اگر شاخ آهو دود کنند گزندها بگریزند و
اگر زهره وی در چشم کشند چکانند در دو الکتین و هم
از عرایب آنکه چون مشک را با پیاز در طعام اندازند بوی
دهنش باید شود و مسود منفعت زهر ها جهت سود زحمت چشم
زهره آهوست **حکایت** در بلاد هند آهوی آهوگیر می‌باشد

و آن آهوییست زرد بزرگ که از پس گوش تا سر دمش خطی
سیاه کشیده و گردن و بال و هر دو کتفش سیاه است و
در میان آن سیاهی موهای سفید نیز هست و شکم و باقی
اعضای او سفیدست طریق شکار او آنست که او را بعد
از آنکه گرفته‌اند رام ساخته‌اند محلی که شکار ریسمانها یک
از پی می‌بازند و در هر دو شاخ او بسته از دو طرف
گردن گذرانیده بر سر کتف او انداخته و در زیر شکم پس
هر دو دست محکم میبازند و او را در صحرا برده در میان
گله آهو میگذارند آهوی نر دیگر که در میان گله آهو می‌باشد
می‌آید که این را از گله بیرون کند میانه ایشان جنگ میشود
و آنقدر جنگ میکند که شاخ آن آهو در بین ریسمان که گفتم
محکم میگردد و بند میشود و بعد از آن آهوی آهوگیر
می‌خسبد و او را نگاه میدارد تا محلی که صیاد رسید و او را گرفت

و این فقیر مکرر تماشا آهوی آهوگیر کرده ام **حرف العین**
عقاب را بفارسی آله گویند و بترکی کی وبه گینی نیز عقاب خوانند
مرغی بسیار قوت صاحب شوکت تعلیم پذیر تیز نظر است عرب او
را سید مرغان میگویند و در تیزبینی مردم را با او تشبیه کرده
گویند و ابن عرس عقاب و رنگهای مختلف دارد و نیز بیت
بمرتبه که چاشتگاه در عراق خرگوش میخورد و شام در یمن
و بخم بیشتر نمیکند و در سی روز بچه بیرون می آورد و
بر بالای کوههای بلند آشیانه میسازد و بر جای که اگر بچه آنجا
حرکت کند غلطان بزیر افتد و بچه آنجا وجود خود را
آن قدر حس دارد که سکون بی حرکت میگوید و چون بچه بر آرد
و دو تا دیگر که دو از دو یکی را بزیر افگند حق تعالی مرغی دیگر
را که کاسرانه استخوان نامند بر گمارد تا آن بچه را نگاه کند و از
غرایب آنکه چون پیر گردد کور شود بچگان او را بر میدارند

و بهند

و بهند پیر ندانی چشمه الیست و رانی او را غوطه میدهند بعد
از آن در آفتاب میدارند تا پرهای کهنه میریزد و پرهای نو
بیرون می آرد و دو روشن میگردد و دیگر آنکه جگر وی را چون قصور
پیدا شود جگر روباه و خرگوش میخورد و نیک میشود و در عجایب
المخلوقات گفته که بمرور ایام زغن عقاب و عقاب زغن میشود و
در تاریخ معتبر آمده که در کنار نیل عقابیست در کمال سیاهی
با بی میرود و ماهی را میگیرد و بیرون می آورد آن را عقاب النیل
خوانند **حکم** و است گوشت تیش امامیه و اهل سنت کرمالک
گوشت او مکروه است **حکمت** زهره وی چون در چشم کشند تاریکی
چشم ببرد و اگر بیت قدری تنتری روی کرده باشد طلا کنند
شفا یابد و اگر پر و پر السو زنند در جای که کلف شده باشد
نالند دو کنند آن را و سرگین وی را بر خنازیر طلا کنند نفع رساند
عقعق را بفارسی عکه گویند و ترکی ساعسغان خوانند و او را اندکی

وجنایت و فراموش کاری وصف میکنند چون گوشتش میخورند در
زیر برگ درختان پنهان میباشند حکم حلالست در مذهب
ابو حنیفه و مالک و در مذهب ابو حنیفه و مالک و در مذهب
شافعی دو قولست فتوی برانکه **حکمت** اگر دماغ وی را با پیه
غالیه خلط کنند لقوه و فالج را مفیدست اگر دماغ وی را با پیه طلا
کنند و بر سر زخم تیر نهند پیکان تیر باسانی بیرون آید **عصفور**
بالفارسی گنجشک و چغک و چغوک خوانند و بترکی سرچق و بارچه
خوانند و بدکی جری گویند و او انواع باشد از عجایب او آنکه
گوشت وی میخورد و چون لسباع لیکن ناخن درنده ندارد و مرغ
ضعیف [illegible] جماع بسیار کند از این سبب عمر او کوتاه است و
بعضی گفته اند هزار ساله میشود و در زیر سقفها خانها از بیم
دیگر جانوران آشیانه سازد از مردم دوری نکند تا بمرتبه که اگر
جدا وطن کند گنجشک همراه برود و چون معاودت نماید باز آید

لکاتبه سهی زاده کاتبه کمترین خلق الله عبده کاتب عبدالکریم

و او را با مار دشمنی است بخصه مار را لعینا و او را دو عقاد دیگا
جراحت رساند و مار زیر بچگان او را هرجا یابد میخورد **حکم**
حلالست گوشت او بجمیع مذاهب **حکمت** گوشتش قوت باه دهد و با
نشاسته و مغز قوت باه بافراط دهد و کباب وی با نمک سنگ
مثانه را دو الکند اگر دماغ وی با عسل و بهار بخورند زحمت
بواسیر را نافع بود **مسئله** اگر کسی صیدی را از جنبنده چون
آهو و از پرنده مانند چغوک و کبوتر بعد از گرفتن سر دهد و
آزاد کند روایت از انوار صحابه رضی الله عنه نقل کرده اند
که بچگان چغوک میخرید و سر میداد اما فتوی بر مذهب شافعی
برانکه این فعل و نیت مطلقا و بر قول ابو حنیفه روا باشد
بشرط آنکه در وقت سر دادن مباح کرده اند بر هر کسی که بگیرد و
و اگر کسی جنبنده اهلی را چون اسب و شتر و گاو و گوسفند در صحرا سر
دهد روا نیست باتفاق علما و گناه کارست **عجوب** دالبغاریه

کژدم و برکی چیان و بدکنی بحهو گویند زشت‌ترین و موذی
ترین حشرات است پا دارد و چشمش بر شکم بوده بسیار بچه می‌آرد
و رنگهای مختلف دارد و بدترین انواع او سیاه است بعضی
از علما گفته‌اند بچه از شکمش بیرون آید اما این قول صحیح نیست
قول درست آنکه از دهان خود میزاید و بچه وی مانند کیک است
و از عجایب آنکه مرده را نگزد و همچنین کسی که در خواب باشد مادام
که حرکت نکند او را نگزد و اگر افعی را بگزد بمیرد و اگر خواهند او را
از سوراخ بیرون آرند ملخی بر سر چوب کشند او از سوراخ خود
بیرون آید چه حریص است بر خوردن ملخ و در شهر حمص از ولایت عرب
کژدم زنده نمیماند هر چند از جای دیگر بیارند و در کاشان
یک نوع از عقرب سیاه میباشد که کاشی الاصل اگر گزید هلاک میکند
و غریب را اگر گزید بگذر میگذرد و عقرب چون روان شود دم
جا کرسش برسد بدمش زند منفعت که عقرب را بر سنگ

خارا مدان بر پشتش زد و سنگ بزبان حال گفت از نیش تو مرا
ضرری نمیرسد سعی بیهوده چرا میکنی جواب داد که میدانم اما
طبیعت خود ترک نمیتوان کرد و بعضی گفته‌اند شعر که چه بر
خارا باشد زخم کژدم کارگر از بدی نفس خود ترک رو ندارد
از آن کند حکم خواص جمیع باتفاق علما افسون کردن
بجهت مار و کژدم روایت بشرط آنکه از قرآن و دعایی که از حضرت
رسول علیه الصلوة والسلام نقل کرده‌اند باشد و چیزی که معنی
آن ندانند درست چه احتمال کفر دارد و از جمله افسونها
کژدم یکی آنست بدانکه هر کس را اول شب گوید اخذت ما
العقرب ولسان الحیة وید السارق بقول اشهد ان لا
اله الا الله محمد رسول الله از شر مار و کژدم و دزد ایمن
خلاص شود افسون دیگر شبانگاه بگوید اعوذ بکلمات
الله التامات من شر ما خلق یا بگوید سلام علی نوح فی العالمین

انا کذلک نجزی المحسنین انه من عبادنا المؤمنین از غرق گردم
ایمن گردد **حکمت** اگر عقرب را در کوزه کنند و سر وی را بگیرند
و در تنور آتش نهند و نیم از آن خاکستر بخورد کسی را که سنگ مثانه
دارد نفع رساند و آن خاکستر را بروغن آمیخته بر هر جا نهند موی
رویاند و اگر عقرب بگیرند و در خانه دود کنند عقربها از آن خانه
بگریزد و بعضی گویند که عقربهای دیگر آنجا جمع شوند و اگر زرنیخ
سرخ و پیه گاو دود کنند کژدمها بگریزند و اگر کژدم سیاه خشک
کرده بکوبند و بر جای که برص باشد بمالند دور کند **حرف الغین**
غراب را بفارسی کلاغ گویند و بترکی قرغه و بدیگر کوه و او انواع
میباشد یکصنف کلاغ سیاه است و یکصنف کلاغ پیسه و یک صنف
دیگر میباشد سرخ منقار و سفید بال و سفید پای و یکنوع خاکستر
رنگ و طبع همه اصناف او نزدیک بیکدیگر است جانوری دراز عمر دراز
سفر بود و نر و ماده اش چنان با هم مهربان باشند که هیچ یک بعد از

دلال

دیگری جفت دیگر پیوند و جفت نشدن او از خلق پنهان است
چنانچه بعضی علما میگویند که جفت نمیشود و بعضی گفته اند که یکبار
که ماده جفت شد دیگر جفت نمیشود و چون بچه آرد موی تنش سفید بود
مادرش بر بچه رحم نکند حق تعالی پشه را بر ایشان گمارد تا قوت
ایشان گردد تا موی سفید برود و پر سیاه آورد و مادرش تربیتش
بجا آید و او را تیمار دارد و عرب غراب را مشئوم میگیرد تا آنکه دو
بانگ میکند شومست و اگر سه بانگ میکند خوبست **حکم** بمذهب
امامیه کلاغ پیسه و سیاه که در کوهها میباشد و مردار میخورند حرامست و
و غراب زرع که آن را زاغ گویند و خاکستر رنگ حلالست
و بمذهب ابوحنیفه حلالست و آن جنس غراب که دانه میخورد و
نجاست نمیخورد و بقول ابو یوسف آنکه دانه و نجاست میخورد
هم حلالست اما آن صنف که نجاست تنها میخورد حرامست بالاتفاق
و در مذهب شافعی غراب سیاه کلان و پیسه که در کوه میباشد حرامست

و غراب بخورد سیاه خاکستر گون و در ان خلاف است و داغی که
دانه میخورند حلال است و بمذهب مالک صاف او حلال است **حکمت**
اگر چشم کلاغ و بوم در میان جمع بسوزانند دشمنی آورد و
اگر حک کرده بسایند و بخورند کسی که تب دارد افکنده او را و اگر با
پشم رنگین بسته بدر کسی که سرقه کرده باشد و بیند زایل گردد
و افکنده غراب ابلغ دفع خنازیر کند **خواص** فاخته را بفارسی
کوکو و بترکی کاکوکو گویند و بترکی مشیشه و بعضی از عرب آن او را
حمام المطوقه و صل صل نیز خوانند با آدمی بالطبع انس بسیار
دارد و در خانهها آشیانه سازد و مار را از او ترس بگیرد **حکم** حرام است
گوشت او و بمذهب امام مالک است و بمذهب شیعه مکروه است **حکمت** اگر خون
فاخته با خون کبوتر و زفت و قطران بسوزند هر کس که بوی آن شنود
اصلا در آن خانه روز خواب نکند و اگر خون وی با خون کبوتر سیاه
بر جرح طلا کنند رنگ تغیر کند و خوردن گوشتش فالج باز دارد و معید

او

و معید بوده و منی بیفزاید اما دماغ را مضر بوده و نسیان آورد.
دفع مضرتش بسرکه انگور و گشنیز تازه کنند **فاخته** را بفارسی
موش و بترکی سیچقان و بترکی جوجه خوانند تیز بر و محل و دزد
و او را در انواع حیل و حذب شقت و دفع مضرت و استانهاست
قاصد جان آدمی بود خصوص بر کسی که سگ دیوانه او را گزیده باشد
خاک بریزد و بر کسی که پلنگ زده بود که سنبار ده و به هلاک شود از
جنبیدن هیچ چیز آدمی انقدار نقصان بهم نرساند که موش در خبر آمده
که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم از خواب بیدار
شد و دید که موشی فتیله چراغ را گرفته بطرف آن حضرت میکشد که آتش
در آن حضرت اندازد و در بعضی روایت آمده که بر مصلای آن حضرت
انداخت چنانچه مقداری سوخت آن حضرت او را لعنت و حلال
ساخت کشتن او را و از لعنت امر فرموده که در خانه که لعنت
الخ خوانده **حکم** بمذهب امامیه و حنفیه و شافعی و حنبلی موش

خانگی و در مذهب مالک مکروه است **حکمت** اگر پوست موش را در کلاه
کنند و در خانه نهند موشان بگریزند و همچنین اگر افکنده
باگرگ دود کنند موش بگریزد و اگر دم موش را ببرند و در میان
خانه دفن کنند موشان بگریزند اگر چشم موش را در کلاه دوزند
هر کس آن کلاه را بر سر نهد او را پیاده رفتن آسان شود اگر
بصاحب تب ربع دهند او را تب ربع زایل کند اگر موی زهار
بر پلک چشم آدمی بر آمده باشد آن را بکنند و در آن موضع خون
موش بمالند دیگر بر نیاید **فهد را** بفارسی یوز و بترکی پارس و
بدکی جنه خوانند جانوری است خوی بسیار عجب بر خواستکار
کشاده است و قابل تعلیم و تربیت آرد و ماده آن از نر تیزتر و
تر و دلیرتر است و گران خوی تر و شکار آموخته میکرد و از خورد
وی چون پیر شود از صید کردن باز ماند خود را بجوانی خواهد
پیر ماند که صید میکند و از صید او طعمه میخورد و ماده او در سالی یکبار

آبستن شود و در **عجایب المخلوقات** گفته که هرگاه شیر و پلنگ باهم
جفت شوند یوز پیدا شود همچنانکه از اسب و خر هم استر بوجود می
آید اول کسیکه یوز را بر قفای اسب نشانید و بر شکاری انداخت
یزید بن معاویه علیهما اللعنة والعذاب الهاویه بود یوز اگر رنجور
شود سگ را بخورد و شفا یابد و او را آب و از خوش حوا است
و شراب و سیر و دود را دوست دارد **حکم** او در مذهب امام احمد و اهل
سنت مکروه بمذهب مالک که مکروه است لیکن فروختن و باجاره دادن
که با وی شکار کنند بمذهب اهل سنت روا است **حکمت** زهره آن با عسل و نمک
خلط کرده بر جراحت نهند صحت یابد خوردن گوشتش قوت تن و دل
و ذهن را تیز گرداند اگر کنده بول او بر هر جا بریزند موش بگریزد
حکایت شمس الائمه حلوایی گفته که یوز را چند خصلت است که
سزاوار است که هر عاقلی او را اثر گیرد اول آنکه هرگاه خواهد صید
را بگیرد دکمین کند تا مرتبه که بر وی ظاهر شود که گرفتن صید با صنعت

میدست بعد از آن او را بگیرد دوم آنکه چون صید آرد که
صاحبش در شکار کردن با او محتاج است خود را هموار و ذلیل
کرده پیاده مثل سگ شکاری دنبال صاحب خود میرود تا صاحبش
را امر میشود که او را با خود سوار کرده برد و میگوید او من
محتاج است من چرا خود را هموار و ذلیل کردم حکمت همچون یک شکار
و زین و ثقل بگیران تا جا خون خوری و دوی بهر کردن سیم آنکه
هرگاه میخواهند او را تعلیم دهند که از گوشت شکاری نخورد و بجرد
آنکه سگ را در حضور او میزنند و تعلیم میکنند از بی قدر تعلیم میکرد
و متنبه میشود و ترک خوردن شکاری میکند و محتاج بان نمیگردد که
او را بزنند چهارم آنکه مردار نخورد و از صاحبش گوشت تاک
طلب نکند پنجم آنکه دنبال صید با پنج نوبت بهاید نوبت میجهد اگر
صید را گرفت خوش شد و اگر نه باز میگردد و میگوید تعب بسیار و
هلاک خود را بجز منارست فیل دالفارسی پیل و ترکی ببین

بلند

نامت بهندی منتی و کم خوانند از اکثر حیوانات بزرگ و با وجود
جثه و آنکه مفاصل دست و پا ندارد و بسیار بسیر و حرکت است و چون
قد او بسیار بلند و گردن او کوتاه است خدای تعالی او را خرطوم
دراز داده از گوشت بی استخوان و در آن چندان قوت خلق کرده
که بدان همه کاری تواند کرد و از آن خرطوم آب و علف بدهن
میرساند و زبان کوتاه دارد و برگشته هندویان گویند
اگر زبان فیل مقلوب نبودی سخن گفتی گویند بعد از پنجاه
سالگی پیچان شهوتش باشد و بعد از هفتاد سالگی بچه برآرد و فیل
عمر بسیار دارد و جبانه گربه و فیل و شقنقی است و مار نیز دشمن
فیل است چون رنجور شود مار خورد و صحت یابد و آنکه بعضی
کتب گفته‌اند که فیل بر پهلو نتواند خسپید غلط است حکم و اما
گوشت او بمذهب امامیه و ابو حنیفه و شافعی و حنبلی حرام است و مالک گوید
ابو عبدالله قوشجی که از اصحاب شافعی است حلال است و خاش گوید

فیل روا است بمذهب امامیه و اهل سنت استخوان او را که عاج
میگویند و از آن شانه و دسته کارد و غیر آن میسازند پاک است
بمذهب امامیه و ابو حنیفه اما در مذهب شافعی فتوی بر آن است
که استخوان او پلید است مگر او را سر بریده باشند و پیش ابو حنیفه پوست
او بدباغت پاک میگردد و پیش شافعی پوست او پلید است و دباغت
نپذیرد هر چند او را سر بریده باشند **حکمت** اگر زن حسد کند پیل
با انگبین بخورد بی گمان آبستن شود و اگر پاره از دندان پیل رشته
سیاه بر گردن گاو بندند از وبا مرغی ایمن شود و بهتر آنست که پیلی
که وبا در میان گاو افتاد شاخ ایشان را سوراخ کرده
پاره را از دندان پیل در وی نهند تا ایمن باشند جالینوس حکیم
گوید که هر که هفت روز پیه پیل خورد فربه گردد و اگر
ناخن پیل را زیر جامه خواب سوزند دود کند پشه گریزد و اگر کسی
چرک گوش پیل را بخورد هفت روز در خواب بماند زهره وی

را با پیه روز بر برص طلا کنند زایل گرداند اگر در چشم کسی سپیدی پیدا
شده باشد ناخن پیل را با کحل سعید بسایند و بکشند شفا یابد و این
مجربست **باب القاف** قرد بکسر قاف را در فارسی کپی و بوزینه و
میمون گویند و بترکی بیچین و بترکی بلدره جانوریست فهیم غریبترین خوش کا
مضحکه و از میان جانوران با آدمی مشابهت بسیار دارد و خنده
میکند و طرب مینماید و حلق میزند و چیزها را اندیشه میکند و اگر بر
کسی خشم گیرد سنگ بر وی زند و صنعتها از وی می آموزد **حکم**
وی حرامست بمذهب امامیه و حنفی و شافعی و حنبل و حلالست بمذهب مالک
حکمت پوستش با خود داشتن بجوذی آورد و گوشتش مرض جذام
نفع رساند خونش هر که گرم بخورد زبانش گنگ گردد و در چشم
مردم زشت نماید اگر از پوستش غربالی سازند و نان و گندم و جو
و بآن تخمها بیزند و بکارند آن زرع از آفت و با آفتها ایمن باشند
حکایت روایت کرده اند که در زمان متوکل خلیفه بغداد [illegible]

درزی و زرگر بود در زمان حضرت فردوس مکانی شاه اسمعیل
حسینی و ایچ کر انی بوزینه شطرنجی با دبکری بحقه و هدایا بجهت آنحضرت
فرستاده بود از آن بوزینه حکایت غریب منقول است کویند از
اکابر در مجلس شاه و میرزا روزی با آن بوزینه غالب شد جمعی
شاه پیاده از بساط شطرنج بر داشته بر سر او زده اند بوزینه دیگر
که بازی را بوزینه باین مرتبه رسانید که حریف را مات سازد و پیش
از آنکه بازی کند از ترس آنکه مبادا حضرت شاه او را بزنند باشش ر
داشته سپر خود ساخته و آهسته بازی کرده و حریف را مات ساخت
و این حکایت را فقیر از مرد صحیح القول شنیده **قمری** در صفت
مشهور و نیمه زبان نام وی بمین است و او را خوش دارد و از آواز
حشرات الارض متنفر گردد و خود و کبکر بریزند اگر بیضه فاخته
در زیر قمری و بیضه قمری در زیر فاخته نهند سهره و قمری برآرند
و خوش رنگ بود و از غرایب احوال او آنست که چون قمری نر بمیرد ماده

وی با دیگری جفت نشود تا که بمیرد **حکم** جلالت بمجمع بند
اما کسی میل خود زدش بکند **حکمت** اهل تواریخ آورده اند که پادشاه
هند برای سلطان محمود مرغی بر شکل قمری هدیه فرستاده بود
که چون طعامی که در وی زهر بود میدید اشک از چشم آن جانور روان
میشد و بر شکل فاخته است و خاصیت آن سنگ آن بود که چون
او را میتراشیدند و بر جراحتها می نهادند جراحت را فوراً التیام میداد (اورد)
ققنس را بفارسی چاپیت و بترکی کری ... کبی باوش حیوانات
در زشت رفتارست و بخوردن او واقعی مسالی تمام دارد و دم او را
بگیرد و بسر و رخ خود کشند تا رخ وی چندان برد که ... زنند که مجروح
و سست کردد بعد از آن او را بخورند و اگر افعی او را بگزد و سیر
خورد نیکشود **حکم** حلالت نزد شافعی و احمد حنبل و مالک و حرمت
نزد امامیه و حنفی **حکمت** گوشت وی در زخم جذام مفید است
اگر خون وی بر زخم دیو انه سک گزیده مالند نافع بود زهره او

و در موضعی که موی برکنده باشند بمالند موی بر نیاید و اگر در چشم
سپیدی بود زایل کند **باب الکاف** کرگدن بهمه زبانها همین
نام دارد جانوریست که در بعضی بلاد هندوستان باشد از جاموس
بزرگتر است و از فیل کوچکتر و در شکل گاو و سمی مثل فیل دارد و
در بینی یک شاخ بزرگ دارد محکم و میان آن شاخ تهی
نیست و از آن شاخ یک شاخ دیگر کج جدا شده و شاخ او
بسیار تیز میباشد نقل میکنند که او با فیل جنگ میکند و شاخ بر
شکم فیل میزند و فیل را بر میدارد و چون شعبهٔ شاخ کجش
از شکم فیل رفته نمیتواند که فیل را بیفکند خود و فیل هر دو
میمیرند و کرگدن بغیر از گیاه چیزی نمیخورد و چون شاخ در
بشکافند اندرون آن منقش است بنقشهای عجیب و شکلها چنین
از شاخ آن کمر میسازند و آن کمر پیش ایشان بغایت عزیز است و گران
بهاست در عجایب المخلوقات گفته که عمر او هفتصد سال میباشد

و میگویند شهوتش بعد از پنجاه سال و چون حامله شود سه سال
آبستن است **حکم** در باب حلیت و حرمت وی روایتی در
هیچ مذهب نیامده در شیخ الاسلام گفته ظاهر است که حلال باشد
چه علف میخورد و احتمال دارد که حکم فیل داشته باشد چه
التحاقش بدان دارد والله اعلم **حکمت** بدانکه آن شعبه
که از شاخ او جدا شده مانند شاخ درخت از خاصیت آویختن آن
که هر عقده و گرهی که باشد گو باز شود چنانچه اگر کسی
قولنج داشته باشد گره خلاص یابد و اگر زنی بچه بگیرد بچه
بنهد و اگر سائیده بمصروع دهند و مفلوج و کسی
که تشنج داشته باشد دهند شفا یابد و اگر او را بسوهان
سائیده برادهٔ آن را خاک پراکنند و آن خاک بر جمعی خفتگان
پاشند بخت بانه روز خفته نمایند و اگر برخیزند باز بیفتند
و اگر طعامی زهر داشته باشد آن شاخ را در وی نهند قوت آن

[illegible]

زهره با طلی کند **کرکی** بضم کاف اول و کسر کاف ثانی
را بفارسی کلنگ گویند و ترکی درنا خوانند جانوری
مشهورست و یکدیگر تنها جایی نباشند و گاه بیست و پنجاه
جمع متفق شده یکجا میباشند و هر وقتی که ایشان را پیشوا
و پاسبانی میباشد و هر جایی که مقام کنند یکی یا دو
از ایشان بنوبت پاس میدارند و در پاس داشتن بر
یکپای ایستاده میباشند تا اگر خواب بر او غالب شود در وقت
هشیار گردد و از صفات پسندیده اوست که هرگاه مادر بالش
پیر شد او را ضایع نمیکنند و بخلاف باقی طیور بلکه هر جا
میروند او را همراه میبرند و در طعمه او را مدد کنند و عجب
کلنگ را جاحظ تعریف کرده از غرایب آنکه پیکاسه را
میروند و نمیرسند که اگر هردو پا بر زمین نهند فرو روند و دیگر آنکه هرگاه
خواهند او را بگیرند جانوران را در یکطرف ایستاده کنند

داو را میپرانند و جمعی که ایستاده‌اند در طرفی دیگر دستها
بر هم زنند و او در هوا از آن طرف میبیند بطرفی رود که
در آن طرف جانوران ایستاده‌اند **حکم** جلالت گوشت
او بجمیع مذاهب **حکمت** گوشتش گرم و خشک و خوش
طعم و قوت باه بیفزاید اگر چشمش بیاویزد و در چشم خشک شده
بیخوابی آورد و چون زهره‌اش با مرزنگوش خلط کرده
بر جانب معوج صاحب لقوه نهند اما احتقان روز او را
روشنایی میزند و در تاریکی نگاه دارند شفا یابد و بیحتن
دارو سر و نزول آب چشم را مفید است و زهره کلنگ
خورده اراده دیر شود و اگر دماغ او را با روغن زنبق
در دماغ چکانند چیزی که فراموش کرده باشد یاد
آرند **کلکمار** جانوریست که در دکن میباشد بخصوص در ولایت
در ولایت تلنگ بسیار است رنگ و صورت او مثل کلنگ است

اما بدو بزرگی کلنگ که پا زیاده چشم و منقار و پایهایش
سرخ است تخم نهند در میان حوضهای آب میان نباتات والیجه
برمی آرد و بچری که وی را نیاید است او را نمیگیرد و این فقیر
مکرر تماشای شکار او کرده در یک روز پنج شش تا از و
بچهای تواکل میان نباتات حلیقة الرحمانی خلد اند که و
سلطانه گرفته اند **حکم** حلالست گوشت او بجمیع مذاهب جهت
همه شروط و علامتهای حلیت در وی است **کلب** را القاب بسیار است
سگ و بتر کی ایت و بد کبی گفته خوانند و او اگر چه بحسب ترین و خبیثتر
حیوانات است اما چند خصلت مستحسن در وی است وفاداری و قناعت
صبوری بر شدت و سختی و گرسنگی و گریزی و ملازمت بر دوام
صاحب کردن و دفع دشمن او مشغول گشتن از غفلت و حضور
در همه جا و حفظ مال و جان صاحب کوشیدن و اگر از صاحب
آزاری یابد بالقدر رقه ریعتف بیم فراموش کند و از ملازمت

دور

دور نگردد و دشمن را نیز و یک صاحب نیکذارد و دوست
صاحب را آزار نرساند و این جمله صفاتیست که کاش که یکی از
صفات در بعضی از بنی آدمی صورتان شیاطین سیرت که شیوه
بیوفایی و حرص و طمع و عقد و بی شعار خود ساخته اند
بودی حرامست و نجس بجمیع مذاهب مگر بمذهب مالک که گوشتش
مکروه است و خود نیز پاک و جایز است نگاه داشتن او
بجهت صید کردن و نگاه بانی و احمد حسن صید کردن بسگ سیاه
جایز نداشته و اول کسی که سگ جهت نگهبانی نگاه داشته
حضرت نوح است علیه السلام و نگاه داشتن سگ که پاسبانی
و صید نکند جایز نیست و سگ دیوانه را از فواسق خمسه شمرده اند
که واجب القتل اند **حکایت** در حدیث آمده که ملایکه در خانه
که سگ نباشد یا صورت سگ کشیده باشند در نمی آیند بعضی علما
گفته اند که این حدیث وارد است در حق سگی که به و حاجت نباشد

وبعضی علما گفته اند که علامت بجمیع سگان **حکمت** چشم
سگ سیاه هرجا دفن کنند ان موضع خراب شود و زبان
سگ را اگر بر کسی بندند که سگ دیوانه گزیده باشد نافع است
اگر بر بچه بندند دندانش باسانی بر آید و اگر جگرش بخورد کسی
دهند که او را سگ دیوانه گزیده باشد شفا یابد هر کس دندان
سگ با خود همراه دارد سگان بر وی حمله نیارند اگر کسی
بر خاکی که بول سگ ریخته باشد در چهار شنبه غلوله سازد و بر
کسی که تب چهار روزه دارد بیندازند خلاص یابد بقدرت الله تعالی **فائده**
بیشتر علما بر آنند که سگ اصحاب کهف نیز از جنس سگانست و بعضی
گفته اند مراد از سگ اصحاب کهف شیر است و عرب شیر را نیز
کلب گویند **باب اللام** لقلق را بفارسی و ترکی و دکنی هم
لک لک گویند و او را ببزرگی وصف میکنند و بیشتر در هوای
معتدل مایل بحرارت میباشد و در هر دیاری که تصور در هوای

ابلیان تا

ان بیند انشرا ان دو بار که بچه بیارد بار دیگر میرود و در خراسان
در ولایتهای سرد سیر قریب باول فصل بهار پیدا میشود و تا
هوا معتدل و گرمست آنجا میباشد و بچه بر می آرد و بعد از آنکه
قریب بفصل خریف شد میل از آنجا بشت میکند و بهند می آید
و فصل جوکاله و بنگاله در هند میباشد و بنگاله گرمترست
هیریکالت باز از هند بجانب خراسان میرود و در هند بیضه
نمی نهد و بچه نمی آرد و در میان لکلک و مار دشمنی بسیارست میان
مار را گرفته بر هوا میرود و از آنجا بر زمین میزند تا هلاک میشود
بعد از آن او را طعمه خود و بچگان خود میسازد و مار نیز قصد
بچه و بیضه او میکند از این بر جاهای بلند مثل سر منار و بالای
گنبد ها آشیانه میسازد و چون بیضه نهاد از پیش بیضه خود
غایب نشود و اهل خراسان و ماوراء النهر باید لکلک
خوشنما و تیما میکنند و اگر آشیانه نهایت **حکم** حلالست در

در مذهب حنفی و در مذهب شافعی دو روایت است اکثر علمای
شافعیه بر آنند که حرمت چرا که مار میخورد و در مذهب امامیه
روایتی صحیح در حلیت و حرمت او بنظر نیامده اما آنچه شرط که
در جانوران حلال گفته اند بعضی دارد و الله اعلم حکمت اگر کسی
ویرا بکشد و بر مجذوم نهند نافع است و بیضه او بهترین اشیاء و
حصابت و از غرایب است آنکه بعضی از حکما گفته اند که اگر کسی عمی داشته
باشد استخوان او در گاه دارد و چشمش زایل گردد و غیر آنکه چشم
او را هر کس همراه داشته باشد در آب غرق نشود و هر چند شنا
نداند باب المیم ماکیان البحرین را بفارسی بوتیمار و بترکی اخار
وبدکی گوز خوانند و این نام بجهت آن است که با وجود آنکه بر
کنار دریا میباشد پیوسته چنان بجهت آنکه آب از طرفش میرسد که
اگر از این آب بخورد کم میگردد و موجب تشویش خلایق میشود
حکم گوشت او بمذهب اهل سنت حلال است و اگر چه در مذهب امامیه

حلیت و حرمت صحیح بنظر نیامده اما بعضی گفته اند که حلیت
مشروط دارد حکمت هر که گوشت او بسیار خورد کور آب
پیدا کند باب النون نسر را بفارسی و دکنی و ترکی
کرکس خوانند و او را سید مرغان نیز میگویند و عرب
میخوانند بلکه بعضی از اکابر این را از حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم نقل کرده اند و مشهور میان مردم است
که عقاب سید مرغان است و کرکس درازعمر میباشد چنانکه بعضی
میگویند هزار سال میزید و تیزچشم است چنانکه میگویند از چهار
صد فرسخ راه می بیند و همچنین بوی مردار از دور می یابد
و اگر بوی خوش بدو رسید بیمار میگردد و بعضی گفته اند میمیرد و
وطعمه بسیار میخورد چنانکه سیر شود او را باشکال توان گرفت
و با خفاش دشمنی دارد و از بیم حیات بالها کو بهای ایشان
سازد و برگ چنار در آشیانه خود نهد تا خفاش در آن نرود

وبیضهٔ اش بزیان نبرد و بعضی مورخان گفته‌اند چون نر
او بماده اش نگاه کند ماده اش همین قدر تخم می‌نهد و بچه
بیرون می‌آرد در جا نشد بگرمی آفتاب اما قول درست الحکمه ما ثبت شد
خودش با جفت خود جفت میگیرد و خود در احتیاط دوست دارد
که اگر از وجدا گردد و از غم بمیرد و چون رنجور شود گوشت
آدمی خورد و صحت یابد و چون چشم اش تیره گردد جگر آدمی خورد
روشنش شود **حکم** گوشت او در جمیع مذاهب حرامست مگر
مذهب مالکی که مکروه است **حکمت** اگر زهره او را کسی
که گوش کرده و گشته باشد بچکاند نفع رساند و اگر هفت نوبت
با آب در چشم کشند تیرگی زایل کند و اگر با آب و زهره او را
هفت بار که در چشم طلا کنند از نزول آب منع کند ... را در
رحم یا بر زنی که بدشواری زاید نهند آسان بزاید **نعامه** را
بفارسی و دکنی شترمرغ خوانند و بزرگ دده و گوشت خوار علت

و لجاجت و ابلهی مشهور چنانچه از صیاد بگریزد و سر خود را
در زیر ریگ پنهان سازد که صیاد او را نبیند و در عرب مردم
بیعقل را تمثیل گویند احمق من نعامه و گویند تخمهای خود را
بند و بخش میکند یک بخش را آنچه بیرون نمی‌آرد یک بخش را میکند از
تا گنده شود از آن کرمها پیدا شوند تا بچه اش بخورد و از عجایب
او آنکه حاسهٔ شنیدن ندارد و اما حاسهٔ شنیدنش بسیار قوی است
و آب کم میخورد بلکه نمیخورد و اگر بجای او اگر بجای ... و شتابکار
بگذارند بیکپای کار ره نمیتواند رفت **حکم** حلالست گوشت
او بجمیع مذاهب **حکمت** زهره اش تاریکی چشم ببرد و گوشتش
باد ها زحمت زایل کند چون بر بدن مداومت نمایند
بیضه اش بر ورمها طلا کنند نفع دهد بیضه اش در دیگ بجوشانند
طعام زود پخته شود و پوست بیضه اش در آب ببرد و اگر اندازند کرم شود
اگر او را در اول تابستان با آب ... دیگر ... او را در

منفعتی افعی از آدمی بگریزد و اگر عقرب گزیده را به او
بخورانند و در موضع زخم عقرب بمالند درد از او زایل
کند **عرسا** بفارسی پلنگ و ترکی قپلان و بعضی یوزکه
خوانند جانوری قهار متکبر و قوت تیز دو خوش صورت است
و از دهنش بوی خوش می آید بخلاف شیر و گرگ و پشتش
در غایت سستی است چنانکه باندک المی شکسته گردد و او
بدترین سباع است چون سیر گردد سه شبانه روز خواب کند
و صید کرده جانوران دیگر نخورد و قهر و غضب بسیار
دارد و در حدیث آمده ضعیفه از جماعت نبی که نزد
خدای تعالی گرامی ترک است که غضب کند و وقتی که کسی
خلاف حکم حق تعالی میکند چنانکه پلنگ در حالت نفس
خود غضب میکند و چون تشنه شود و موش خورد شفا
یابد و او با مار دوستی تمام دارد و با دیگر حیوانات

دل

و شفقتی دارد **حکم** و احمد کوشت او در جمیع مذاهب
مگر بمذهب مالک **حکمت** سر پلنگ هر جا دفن کنند موشان
بر آن جمع شوند زهره او اگر در چشم کشند روشنی چشم
زیاده کند و نزول آب که ببرد نافع ترین چیزهاست
و شحمش فالج و درد رحم و درد جراحت کهنه و بر پوستش
خسپیدن بواسیر را ببرد **عمل را** بفارسی مورچه و ترکی
قرنچه و بعضی حمنی خوانند از همه جانوران پر حیله ترست
در طلب روزی و حریص بود از و چیزها نهادن بمرتبه که
اگر چه داند که عمرش یکسال بیش نخواهد بود غذای چند
سال جمع کند و دانها بدو نیم کند تا سبز نگردد و گشنیز
را چهار بخش کند چه اگر دو نیم کند سبز گردد و از
ترس آنکه دانها بسبب نم گندیده نشود از خانه بیرون
آرد و به آفتاب پراکنده میسازد و با وجود این

د

حرص بعضی از علما گفته اند که حیات او از خوردنی
نیست چه معده ندارد و بیبوی دانه قناعت میکند
و مور را قوت شامه در غایت تیز است **حکم** اگر مورچه
آزار نرساند و ضرر نکند کروه است کشتن او بلکه حرام
و چون آزار کند و ضرر رساند آنگاه جایز است
کشتن او و در آب و آتش انداختن و سوختن خانه
وی روایت است **حکمت** اگر تخم مورچه سحق کرده بر بغل
و زیر ناف و زهار بچه که بالغ نشده باشد طلا کند موی
بر نیاورد و اگر تخم مورچه در خانه اندازند اهل آن
خانه متفرق شوند و اگر کوگرد در خانه مورچه
ریزند بمیرد و اگر مورچه در روغن زیت جوشانند
و از آن قطره در گوش کر اندازند چکانند نفع
رساند **باب الواو** وعل بالفارسی بز کوهی گویند

و نر گاو نرش را اراغ یکتهی میگویند و ماده اش
را غ نحتی و بهندی او را چکنی و چیلی میگویند او نیز با
گاو کوهی الفت هر سال شاخ بیفکند و دشمن مار و خفاش
بود و هر جا مار و خفاش ببیند بخورد **حکم** گوشتش بجمیع
مذاهب حلالست **حکمت** اگر شاخ بز کوهی و دم مار بسوزانند
و خاکستر آن بر کف پای مالند از بسیار رفتن الم نرسد
حکایت کنند که فادزهر از بز کوهی حاصل میشود و
آن را تریاق فاروق طبیعی خوانند و او مانند
بلوط بود دراز و کوچکتر میباشد و وی طبقات
دارد و در میان آن چیزیست که گویا مغز است
آن چون مخلصه با دانه آن است و آن در شکم آن بز کوهی
میباشد آنچه نیک است چون آن را بر سنگ بسایند سرخ رنگ
شود و آنچه بد بود سبز رنگ و گویند غذای آن بیدوار از

[illegible] تا بماند روزگار
من نمانم خط بماند یادبود

ازمار مخلصه تیتاب و بهترین ان بود که در کوهستان سیل نکاه
حاصل شود و از انجا باطراف برند و بغایت سبز بود و
در ولایت تلنگانه دیشتر و ان برا اهلی نیز میباشد و برنگ
و ... مشابهت بمانت و در خاصیت نیز نزدیکست
دارو مصنوع نیز میباشد امتحان وی انست که سوزنی را باتش
سرخ کنند و در وی فرو برند اگر مصنوع بود دود سیاه
بیرون اید و اگر بغش بود دود بیرون اید که نوک سوزن
زرد کند چون فاد زهر را باب رازیانه بسایند و بر
گزیدگی مار طلا کنند در حال درد بنشیند و از هر دل امن
شوند و سود مند بود جهت گزیدگی همه جانوران و زهر
های نباتی و حیوانی و معدنی خوردن و طلا کردن جهت
خفقان دل و بدن و قوت باه بغایت نافع بود و
و نشتر تیر خر گزیدگی جانوران و دفع زهرها دو زرده جو بود